موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

کتاب اروپا ۶

ویژه ناتو

- ناتو و جهانی شدن
- ناتو و جنگ علیه تروریسم
- ناتوی آسیا و سازوکارهای نوین نظم منطقه‌ای در آسیا - اقیانوسیه
- ناتو و بازی‌های المپیک آتن
- اسرائیل در ناتو

کتاب اروپا (۶)

(ویژه ناتو)

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۸۴

کتاب اروپا (۶): ویژه ناتو/ گردآوری و تدوین علی فلاحی؛ نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.- مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.
۳۰۲ ص.: جدول. — (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۹۰)
ISBN: 964-8680-96-5: ۲۱۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه ص ۲۹۴ ـ ۲۹۶.
۱. اتحادیه اروپا (European Union (EU. ۲. ناتو، پیمان. الف. فلاحی، علی، ۱۳۵۱- .
ب. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. ج. عنوان: ویژه ناتو.
۲۶ک/ JN ۳۰ ۳۴۱/۲۴۲۲
کتابخانه ملی ایران ۱۹۷۹۳ ـ ۸۴م

انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۲۲۸۵۲۲۴۳، نمابر: ۲۲۸۶۳۲۸۰
نشانی اینترنت: www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

کتاب اروپا (۶): ویژه ناتو
نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
گردآوری و تدوین: علی فلاحی
ویراستار: سارا جوادی‌فتح
صفحه‌آرا: علی‌اکبر حسینیه‌فراهانی
حروفچین: پروانه اکبری و زهره اسماعیل‌زاده
نمونه‌خوان: سمانه ضرابی‌نژاد
طراح جلد: مریم جعفری نائینی
چاپ نخست: شهریورماه ۱۳۸۴
چاپ و صحافی: باقری
شابک: ۵ ـ ۹۶ ـ ۸۶۸۰ ـ ۹۶۴
کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: BB0002005490803281
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۱۰۰ تومان

فهرست

پیش‌گفتار

پس از جنگ جهانی دوم، ساختار نظام بین‌الملل متحول شد و از یک نظام چندقطبی به یک نظام دوقطبی تغییر شکل یافت، درحالی که پیامدها و تأثیرات زیادی را بر نظام بین‌الملل و کنش و رفتار خارجی دولت‌ها به‌جای گذاشت.

ایجاد ناتو در سال ۱۹۴۹ در واقع معلول همین تغییر در ساختار نظام بین‌الملل بود که با هدف ایجاد یک سپر دفاعی در تقابل با نفوذ و گسترش کمونیسم به مرزهای غربی اروپا تشکیل شد. براساس ماده ۵ این سازمان، حمله به یکی از اعضا به منزله حمله به دیگر اعضا تلقی گردید و مقرر شد تا درصورت چنین واقعه‌ای، دیگر اعضای پیمان به یاری عضو مورد تهاجم بشتابند. در واقع، دکترین دفاع دسته جمعی ناتو در طول دوران جنگ سرد و در تقابل با رقیب خود یعنی پیمان ورشو، عملکرد موفقی داشت، هرچند شاهد خروج یکی از اعضای مهم خود ـ فرانسه ـ از شاخه نظامی ناتو در ۱۹۶۶ بود.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ناتو که دیگر دشمنی استراتژیک را بر سر راه خود نمی‌دید، به لحاظ رویکردی دچار نابسامانی فلسفی از درون گردید، بدین معنا که فلسفه وجودی ناتو بر چه مبنایی تعریف خواهد شد و آیا ناتو می‌تواند با تعقیب رویکرد دفاعی بدون وجود دشمنی مشخص همچنان به بقای خود ادامه دهد؟

اما با شعله‌ور شدن احساسات قومیتی و ناسیونالیستی در بالکان در اواخر قرن بیستم، بحران دیگری در بالکان شکل گرفت که تداعی بحران‌های اول و دوم بالکان در ابتدای قرن بیستم بود که موجب نگرانی رهبران اروپایی شد. اما تمهیدات و تدابیر به‌کار گرفته‌شده از سوی آنان جهت مدیریت بحران، ناکارایی و ناکامی سیستم دفاعی ـ امنیتی اروپا را ـ که تا پیش از این برعهده کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و اتحادیه اروپای غربی بود ـ به نمایش گذارد و نهایتاً با مداخله ایالات متحده و انعقاد پیمان دیتون در آمریکا، بحران فروکش نمود و برای نخستین بار نیروهای

ناتو به همکاری با پاسداران صلح سازمان ملل پرداختند. در واقع، مأموریت جدید ناتو در خارج از مرزهای اروپای غربی آن زمان، اگرچه تحول جدی و جدیدی در رویکرد و کارکرد دفاعی ناتو محسوب می‌گردید، اما همچنان در درون مرزهای اروپایی بود.

اما رویداد ۱۱ سپتامبر، نقطه عطفی بر رویکرد جدید امنیتی و دفاعی ناتو بود تا بدین‌وسیله بتواند برای نخستین بار و در تباین با اهداف و نام این سازمان که صرفاً در محدوده غرب اروپا تعریف می‌شد، اقدام به گسیل نخستین مأموریت صلح‌بانی فراسرزمینی در افغانستان نماید. سال ۲۰۰۱ یا رویداد ۱۱ سپتامبر، سرآغاز و فصلی نوین در تعریف رویکرد و اهداف ناتو داشت، چراکه دشمنی به مراتب مهم‌تر از دشمن پیشین خود ـ شوروی ـ را در مقابل می‌دید که ناملموس و فاقد پایگاهی شناخته‌شده در درون یک یا چند کشور مشخص بود و آن «تروریسم بین‌المللی» نام داشت.

حقیقتاً تروریسم بین‌المللی موجب شد تا روح تازه‌ای در کالبد نیمه‌جان و بی‌رمق ناتو دمیده شود، چراکه ناتو به رهبری آمریکا می‌توانست هر دشمن یاغی به‌زعم خود را در قالب تروریسم یا حامی تروریسم جای دهد و با هدف ایجاد صلح و ثبات و امنیت بین‌المللی، دکترین نظم نوین جهانی را پی‌ریزی نماید. بر همین اساس، ناتو نه تنها، فلسفه وجود حیاتی خود را بازیافت، بلکه به عنوان شاخه یا بازوی نظامی و امنیتی شورای امنیت مطرح شد و بدین ترتیب برای نخستین بار نیز وظیفه تأمین امنیت را در جریان بازی‌های المپیک آتن بر دوش کشید.

با عنایت به مقدمه یادشده، کتاب حاضر مشتمل بر هفت مقاله، تدوین گردید تا با ترسیمی از ابعاد مختلف و کارکردهای نوین ناتو، دریچهٔ تازه‌ای را بر دیده خوانندگان بگشاید. بدین ترتیب در مقاله اول، تحت عنوان «ناتو و جهانی‌شدن»، نویسنده بر آن است تا به رابطه موجود میان دو پدیده جهانی‌شدن سرمایه‌داری و ناتو و تأثیرگذاری آنها بر کشورهای مختلف بپردازد و در این راستا، چیستی و ماهیت رابطه میان آن دو پدیده مورد بررسی قرار می‌گیرد. لذا نگارنده در ابتدا با ارائه یک رویکرد معرفت یا شناخت‌شناسی به تعریف و منطق و فلسفه شکل‌گیری ناتو می‌پردازد و فرضیه مقاله را بر این مبنا استوار می‌سازد که قوانین حاکم بر هر دو پدیده مشترک می‌باشند و پدیده ناتو جزئی از روند جهانی‌شدن تلقی می‌گردد که همسان با گسترش منابع تهدید، ادامه حیات می‌دهد.

در مقاله دوم با عنوان «ناتو و جنگ علیه تروریسم»، نویسنده به اهداف و برنامه‌های جدیدی از سوی سازمان ناتو اشاره می‌کند که به «مفهوم جدید استراتژیک» ناتو تعریف شده است و در بطن این مفهوم، مبارزه علیه تروریسم به یکی از مهم‌ترین اولویت‌های پیمان ناتو تبدیل شده است، اگرچه رویداد ۱۱ سپتامبر، نقطه عطفی در اتخاذ و اقدام به مبارزه علیه تروریسم تلقی می‌شود.

در واقع، هدف از این مقاله، بررسی نقش ناتو در مبارزه با تروریسم بین‌المللی است و لذا در ابتدا به مهم‌ترین تحولات بین‌المللی که در ظهور تروریسم فراملی و چالش‌های ناتو مؤثر بوده،

پرداخته می‌شود و سپس مجموعه اقدامات ناتو پس از ۱۱ سپتامبر در مبارزه با تروریسم بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد و نهایتاً اختلاف‌نظرهای درونی این سازمان با توجه به چالش‌های موجود و ابعاد استراتژی جدید ناتو مورد تبیین واقع می‌شود.

«کنش و واکنش‌های ناتو برای دموکراسی در جهان» عنوان مقاله سوم است که هدف از آن تبیین رابطه گسترش دموکراسی در جهان و اقدامات ناتو به عنوان یک سازمان نظامی است که در این راستا، نویسنده به امکان‌پذیری و عدم امکان‌پذیری این رابطه توجه دارد و سپس با ارائه سطوح تحلیل ملی و بین‌المللی، کارنامه این سازمان با محوریت گسترش دموکراسی در طول بیش از نیم قرن بررسی می‌گردد و فرضیه مقاله را بدین ترتیب ارائه می‌دهد که فعالیت‌های ناتو عمدتاً در بستر گسترش دموکراسی جای داشته است.

در مقاله چهارم با عنوان «ناتوی آسیا و سازوکارهای نوین نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه»، نگارنده با معرفی سازمان ناتو به عنوان مهم‌ترین سازمان حافظ منافع امنیتی غرب در جهان و از موفق‌ترین تجارب بشری در ایجاد یک سیستم امنیت دسته جمعی نام می‌برد. به‌زعم وی، بسیاری از صاحب‌نظران بر لزوم الگوبرداری از سیستم یادشده در دیگر مناطق جهان تأکید می‌ورزند که در این راستا، مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه نیز از این امر مستثنی نیست و به تازگی برخی از نخبگان سیاسی و علمی از احتمال تشکیل یک سیستم امنیت دسته جمعی در منطقه مزبور که حافظ منافع غرب و به‌ویژه دولت ایالات متحده آمریکا باشد، سخن می‌گویند. لذا این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که با توجه به ساختار قدرت موجود در خرده سیستم منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه و روابط خاص قدرت‌های حاضر در منطقه با دولت آمریکا، تشکیل یک سیستم امنیت دسته جمعی تحت عنوان ناتوی آسیایی که بتواند در جهت تأمین منافع آمریکا عمل کند، تا چه اندازه محتمل است.

مقاله پنجم تحت عنوان «گسترش ناتو به شرق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» به دنبال درک چرایی و چگونگی تأثیر تداوم روند گسترش ناتو به شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در وهله نخست در گرو بازشناسی هویت ساختگی ناتو در دوره زمانی پس از جنگ سرد، با توجه به مؤیدات دیدگاه تکوین‌گرایی[1] در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل می‌باشد. بدین ترتیب، نگارنده با تجزیه و تحلیل اقدامات و عملکرد ناتو در محیط امنیتی ایران، بر این باور است که تداوم روند گسترش ناتو به شرق، این فرصت را برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همسود فراهم می‌آورد تا ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی خود را در زیرمحیط‌های

---

1. Constructivism

امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران فعال نمایند و بر این اساس، تداوم روند گسترش ناتو به شرق، زمینه‌هایی را در جهت تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران فراهم خواهد آورد.

«اسرائیل در ناتو» عنوان مقاله ششم می‌باشد که در آن نویسنده بر این استدلال است که ناتو تحت تأثیر تحولات سترگ در نتیجه فروپاشی شوروی، با تغییرات عمده‌ای در نگرش‌های سیاسی ـ امنیتی خود مواجه بوده است. در واقع، خلأ ناشی از سقوط کمونیسم سبب شد تا ناتو، سیاست گسترش به شرق را در پیش بگیرد. یک دهه بعد با وقوع رویداد ۱۱ سپتامبر، خطر تروریسم، ناتو را به حوزه‌های جدیدی وارد نمود که نگاه به خاورمیانه بزرگ، ازجمله رویکردهای جدید ناتو محسوب می‌شود. در این میان، اسرائیل به واسطه جایگاه خاص خود در خاورمیانه، تلاش داشته تا هویت و امنیت خود را در گستره‌ای فراتر از خاورمیانه و در پیوند با حوزه‌های امنیتی جدید جست‌وجو نماید. بر این اساس، هدف مقاله بر آن است تا هرگونه رابطه انتقالی میان ناتو و اسرائیل را پی‌جویی نماید.

نهایتاً در مقاله هفتم، تحت عنوان «ناتو و بازی‌های المپیک آتن»، نویسنده بعد و کارکرد جدیدی از استراتژی دفاعی ـ امنیتی ناتو را ترسیم می‌نماید که با توجه به اهداف اولیه این سازمان که عمدتاً به رویکرد و کارکرد دفاعی در حیطه مرزهای اعضای آن منتهی می‌گشت، برای نخستین بار تأمین امنیت یکی از اعضای خود را در جریان برگزاری یکی از بزرگ‌ترین میادین ورزشی جهانی ـ المپیک آتن ـ برعهده می‌گیرد.

با در نظر گرفتن این نکته که حضور ناتو بدون وقوع تجاوز خارجی و البته با دعوت میزبان جهت مبارزه با تروریسم بین‌المللی صورت می‌پذیرد، در واقع این مقاله حضور و اهمیت ناتو را در سه سطح فروملی، ملی و بین‌المللی مورد تحلیل قرار داده و گسترش حوزه کارکردی ناتو را درجهت تأمین بازی‌های بزرگ ورزشی ازجمله المپیک به عنوان سمبل مشارکت کلیه ملل جهان بررسی می‌کند.

مؤسسه تهران ضمن آمادگی برای دریافت هرگونه پیشنهاد و یا انتقاد، از کلیه پژوهشگران و کارشناسان متخصص مسائل اروپا دعوت به همکاری نموده و آمادگی خود را برای دریافت مقالات پژوهشی اعلام می‌نماید و به اطلاع علاقه‌مندان می‌رساند که کتاب هفتم اروپا ویژه «رویکرد امنیتی بین‌المللی اتحادیه اروپا» می‌باشد.

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی

ابرار معاصر تهران

معاونت پژوهشی

ناتو و جهانی‌شدن

سعید تائب*

به دنبال فروپاشی شوروی و متعاقب آن از بین رفتن نظام دوقطبی، دو پدیده در سطح جهانی تمامی نگاه‌ها و توجه‌ها را به خود جلب کرد. درحالی که با از هم پاشیدن پیمان دفاعی شوروی و کشورهای اروپای شرقی (ورشو)، ورشو، بسیاری بر این اعتقاد بودند که پیمان همکاری‌های امنیتی آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز با حس پیروزی به پایان خود رسیده است،(۱) جهان شاهد گسترش آن در مسیر شرق گردید.(۲) همزمان با شکست سیستم سوسیالیستی و پذیرش سیستم سرمایه‌داری توسط اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان، بحث جهانی‌شدن به داغ‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوع در تمام سطوح دانشگاهی، سیاستمداران و روزنامه‌نگاران تبدیل شد. توسعه جغرافیایی و عبور از مرزهای قبلی وجه مشترک هر دو پدیدهٔ جهانی‌شدن سرمایه‌داری و ناتو است و سلطه یا نفوذ گسترده آمریکا از شاخص‌های دیگر هر دو پدیده می‌باشد.(۳) بر این اساس

---

* دارای مدرک دکترا و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

و به دلیل سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در مسائل بین‌المللی،[۴] نگرانی و دلمشغولی‌های فراوانی در سطوح تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کشورهایی که هر دو پدیده را، تاحدودی در تعارض منافع خود می‌دیدند، پدیدار ساخت.[۵] در این چارچوب، برای درک بهتر آنها تحقیقات و مطالعات فراوانی انجام گرفت و در این تحقیقات سعی شد تا به پرسش‌های فراوانی پاسخ داده شود، اما کمتر به رابطه بین این دو پدیده پرداخته شده است. با توجه به اینکه دو پدیده مذکور ابعاد عملیاتی گسترده و بسیار تأثیرگذاری را بر کشورهای مختلف دارند، چیستی و ماهیت رابطه بین دو پدیده از اهمیت مطالعاتی فراوانی برخوردار می‌باشد. ما در این تحقیق درصددیم تا به کشف این رابطه بپردازیم که آیا ادامه حیات آنها به یکدیگر وابسته است؟ کدام‌یک نقش ابزاری را برای دیگری بازی می‌کند. چنانچه پاسخ تحقیق در مورد وجود رابطه بین دو پدیده مثبت باشد، آیا این رابطه ارگانیک است؟ در تجزیه و تحلیل این پرسش‌ها، مقاله به اندازه‌گیری تأثیرات هریک بر دیگری نیز می‌پردازد.

برای یافتن پاسخ‌های قابل پذیرش و علمی، به ناچار باید به توضیح ماهیت و عناصر تشکیل‌دهنده هر دو پدیده بپردازیم تا بتوانیم وجود رابطه میان آنها را نشان دهیم. بدون شک در این بخش هر دو پدیده به طور مستقل مورد تجسس قرار می‌گیرند و ریشه و شرایط عمومی توسعه آنها مورد بحث گذاشته می‌شوند. از آنجا که پدیده جهانی‌شدن از دامنه وسیع‌تری برخوردار بوده و پیچیدگی‌های فراوانی را در درون خود جای داده است، مقاله، نخست به شناخت آن می‌پردازد. در این قسمت سعی می‌شود که به یک تعریف علمی و منطقی از جهانی‌شدن برسیم تا بتوانیم جایگاه یا موقعیت ناتو را با آن توضیح دهیم. در بخش بعدی به منطق و فلسفه شکل‌گیری ناتو می‌پردازیم و بدون بررسی عملکرد آن به بحث

اهداف عملکرد آن خواهیم پرداخت. سپس در قسمت بعدی رابطه میان این دو پدیده را توضیح خواهیم داد. مقاله بر این فرضیه استوار است که قوانین حاکم بر هر دو پدیده مشترک می‌باشند و پدیدهٔ ناتو جزئی از روند جهانی‌شدن است، از این رو تا زمانی که روند با منابع تهدیدی مواجه می‌باشد، نه تنها به حیات خود ادامه می‌دهد، بلکه همسان با آن به گسترش خود نیز ادامه می‌دهد که این گسترش در دو بعد جغرافیایی و موضوعی صورت می‌گیرد.

جهانی‌شدن

اگرچه در دهه گذشته بحث جهانی‌شدن یکی از پرطرفدارترین مباحث در سطوح مختلف دانشگاهی، سیاسی و رسانه‌ای بوده است، اما به نظر می‌رسد برای درک بهتر و شناخت ماهیت و عملکرد آن، هنوز در آغاز راه هستیم. به همین دلیل برای یافتن احتمال ارتباط و چگونگی ارتباط بین پدیده جهانی‌شدن و فعالیت کنونی و آینده ناتو، ناچار باید بحثی محدود پیرامون ماهیت جهانی‌شدن داشته باشیم. تمام دیدگاه‌ها درخصوص جهانی‌شدن را می‌توان در سه مکتب فکری واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سیستم جهانی خلاصه نمود.[۶] تفاوت این دیدگاه‌ها در این امر است که اگرچه لیبرالیسم، جهانی‌شدن را یک روند اجتناب‌ناپذیر و کاملاً مثبت و مترقی می‌داند،[۷] اما واقع‌گراها روی جهانی‌سازی، یعنی پروژهٔ بودن این پدیده توسط بازیگران قدرتمندتر و در راستای افزایش قدرت خود با هزینه تضعیف دیگران تأکید دارند[۸] و آمریکا را بازیگر اصلی می‌دانند.

اما مکتب سیستم جهانی در پدیده جهانی‌شدن، باور به یک روند تاریخی دارد که از زمان سوداگرایان آغاز شده و برخلاف واقع‌گرایان، معتقدند که این

روند می‌تواند برای همه مفید باشد.[۹] هر سه مکتب باور دارند که این پدیده در جهت کمرنگ‌تر کردن مرزهای سیاسی است. اما هیچ‌کدام از آنها، چگونگی سازوکار حاکم بر این پدیده را جهت کاهش اهمیت و عملکرد مرزها بیان نمی‌کنند، هرچند حوزه اصلی و عمده عملکرد پدیده را اقتصادی می‌دانند. بنابراین، بدون تردید برای درک بهتر یک پدیده و کشف قوانین و قواعد حاکم بر آن باید، نخست آن را تعریف نمود. منظور از تعریف یک پدیده آن است که بتوان رابطه بین اجزای تشکیل‌دهنده آن را چنان توصیف نمود که از پدیده‌های مشابه، قابل تمیز باشد.

اولین عنصری که برای شناسایی جهانی‌شدن به عنوان یک پدیده به ما کمک می‌کند تا بتوانیم آن را بهتر درک کنیم، این است که پدیده جهانی‌شدن نه تنها یک روند است، بلکه در درون خود پروژه‌های بسیاری را جای می‌دهد که بدون آنها تفاوت با پدیده‌های مشابه قابل تشخیص نمی‌باشد. لذا باور داریم که ترکیب دو نظریه واقع‌گرایان و لیبرال‌ها بهتر می‌تواند ما را در جهت درک پدیده کمک نماید. اما پروژه بودن و یا روند بودن پدیده، چیستی آن را به‌خوبی توضیح نمی‌دهد. بر این اساس در این مقاله، جهانی‌شدن را روندی می‌دانیم که به طور دائمی و مستمر سعی دارد از طریق پروژه‌های گوناگون که در چارچوب آن تعریف می‌شود از محدوده‌ها و مرزهای تنگ که خاصیت وجودی خود را از دست داده‌اند، عبور کرده و به محدوده‌ها و مرزهای فراخ‌تر وارد می‌شود. موتور و عامل اصلی عبور از این محدوده‌ها، انسان است که همواره سعی در رسیدن به شاخص‌های عالی‌تر، چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی، برای بهبود زندگی مادی و اندیشه‌ای دارد. به عبارت دیگر عنصر جبریت در پدیده جهانی‌شدن شاخص است، اما برای تشخیص و اجرای آن،

انسان از طریق انتخاب‌های متعدد مثبت و منفی یا پروژه‌های منفی و مثبت، سعی در کشف آن دارد.[۱۰] لذا در این تعریف، نکته مهم عبور از مرزها و محدودیت‌ها و فضاهای نامناسب برای تداوم رشد کمی و کیفی انسان و جوامع انسانی است که برای انجام آن، انسان پروژه‌های متعددی را تعریف می‌کند. درواقع روند جهانی‌شدن، روند عملکرد این پروژه‌ها می‌باشد. حال پرسش این است که انسان چگونه این کار را انجام می‌دهد.

پدیده‌ها، چه مادی و چه غیرمادی، زمانی قابل تشخیص و در نتیجه مورد استفاده هستند که بتوانیم آنها را تعریف کنیم. پدیده‌ها زمانی قابلیت تعریف شدن پیدا می‌کنند که بتوان مرزهایی که آنها را از دیگر پدیده‌ها مجزا نماید، تشخیص داد. این مرزها همان مرزهای وجودی پدیده‌ها هستند. هیچ پدیده‌ای در حال سکون نیست و لذا مرز هیچ پدیده‌ای ثابت و غیرقابل تغییر نمی‌باشد.[۱۱] عناصر تشکیل‌دهنده یک پدیده تا زمانی که مرز بیرونی آنها مانعی در جهت رشد و توسعه نباشد، اقدامی برای تغییر آن مرز و در نتیجه تغییر پدیده نخواهند کرد. نکته دیگر اینکه کشف و تعریف مرز پدیده برای جداسازی آنها از پدیده‌های دیگر و در جهت ادامه حیات پدیده‌ها امری ضروری است. حال چنانچه با پدیده‌های انسانی مواجه شویم، به دلیل متغیر بودن انسان، تشخیص مرزها و روند تغییر مرزها امری بسیار دشوار و سخت می‌باشد. برای درک بهتر موضوع به مثال ذیل توجه نمایید.

روند شکل‌گیری ملت ـ دولت در طول تاریخ نمونه بسیار خوبی برای درک چگونگی تغییر و تحول در مرزهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان محسوب می‌شود. هزاران سال پیش، انسان اولیه در محدوده‌ای کوچک، شاید کنار رودخانه‌ها یا برکه‌ها می‌زیسته است. با تعدادی بسیار محدود در

جست‌وجوی غذا برای بقا بود. هنگامی که توانایی‌اش افزایش یافت و نفراتش فزونی گرفتند، برای تأمین غذا مجبور به تغییر مرزهای جغرافیایی خود شد. همزمان در درون خود مرز خانواده نیز محدود تلقی شد و قبیله را برای تداوم بقا و رشد خود اختراع کرد. انسان در درون قبیله، امکان توسعه کمی و کیفی بیشتری را پیدا نمود و برای نخستین‌بار در جریان تقسیم کار، امکان پرداختن به جمع‌آوری و تولید غذا و پرداختن به تولید اندیشه را یافت.

دنیای محدود اندیشه‌ای او نیز شکسته شد و موفق گشت با اندیشیدن، برخی از محدودیت‌های تأمین غذا را برطرف کند، وجوه مشترکی را میان اعضای قبیله می‌دید و در استحکام بخشیدن به آنها می‌کوشید. از طریق این استحکام موفق به پاسخگویی و تقابل با عناصر خارجی قبیله شد و با کشف عناصر مشترک و تهدیدات مشترک بین قبیله خود و قبیله‌های همجوار در اندیشه توسعه کمی و کیفی محیط زندگی خود قرار گرفت.

فضای حاکم بر قبیله، اجازه توسعه بیشتر و مقاومت لازم در مقابل تهدیدات عظیم‌تر را نمی‌داد. از لحاظ کمی و کیفی میزان وجوه مشترک نسبت به وجوه افتراق بین اعضای قبیله خود با قبایل مجاور پیشی گرفت و مرزهای بین، به موانعی جدی برای توسعه اعضای قبایل مورد نظر تلقی شد. او متوجه شد که در این وجوه مشترک، پدیده‌های فرصت‌گونه و تهدیدگونه به طریقی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که برتری کامل با پدیده‌های فرصت‌گونه بود. او دریافت، چنانچه مرزهای قبیله‌ای را برطرف کند تهدیدات کاهش و فرصت‌ها افزایش می‌یابند و آنگاه ملت ـ دولت را اختراع کرد. این روند چندین هزار سال طول کشید.(۱۲)

در مسیر شکل‌گیری ملت ـ دولت، انسان صدها پروژه را در مدت‌های

طولانی به اجرا درآورد. قبایلی بودند که تصور می‌کردند به‌دلیل قدرت بیش از حد خود می‌توانند قبایل دیگر را وادار به پذیرش شاخص‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده قبیله خود کنند. غالباً این عمل از طریق جنگ و کشتار صورت می‌گرفت. اما بسیاری از آنها عملاً ناموفق بودند، چراکه توجه لازم به عناصر دیگر قدرت، جدا از قدرت فیزیکی را نمی‌نمودند. جهان‌گشایی مغول‌ها و متعاقب آن تأثیر پذیرفتن از فرهنگ‌های مردم تسخیرشده، از نمونه‌های بارز پروژه‌های ناموفق و شکست‌خورده در روند برداشتن مرزها می‌باشد.[۱۳] توجه بیش از حد به عناصر فیزیکی قدرت، فضا را برای تغییرات اندیشه‌ای، چه در درون قبایل و چه در سطح جهان آن روز، به‌شدت تنگ و محدود نمود.[۱۴] این توجه بیش از حد، فرصت‌های بسیاری را از انسان، در جهت توسعه کمی و کیفی خود، گرفت. اما سرانجام با ورود به قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی، انسان‌های بیشتری با حرفه‌ای کردن اندیشیدن و تداوم آن موفق شدند تا تحولی عظیم را در کمرنگ کردن مرزهای اندیشه‌ای بشر ایجاد کنند. این تحول عظیم، یعنی رنسانس، بسترساز شکل‌گیری ملت ـ دولت در قاره اروپا شد. عبور از محدودیت‌های ناشی از زندگی و اندیشه قبایل امپراتورگونه، نه تنها زندگی بشر را متحول ساخت، بلکه سرعت کشف مرزهای محدود و تنگ اطراف انسان را نیز بیشتر نمود. انسان فراگرفت که کشف و درک محدودیت مرزها از طریق رشد و توسعه کمی و کیفی انسان در آن محدودیت‌ها ممکن می‌باشد. به عبارت دیگر کشف محدودیت‌ها، نشان از پیشرفت انسان و لزوم طراحی و تعیین مرزهای جدید دارد.

اگر بشر برای عبور از مرزهای قبیله‌ای به مرزهای ملت ـ دولت چندین هزار سال را طی نمود، اما تنها چند سال طول کشید تا مرزهای ملت ـ دولت را

محدود احساس کند و تلاشی جدید برای تبیین مرزهای نوینی، فراخ‌تر از مرزهای ملت ـ دولت نمود. شناسایی و توسعه خصوصیات و عناصر مشترک در میان چند ملت ـ دولت و وابستگی شدید به یکدیگر، آنها را واداشت تا ملت ـ دولت را ترک گویند و منطقه را بنا سازند. منطقه‌گرایی واقعیتی بود که مردم را از اسارت محدودیت‌های ملت ـ دولت رها نمود. با پیشرفت جامعه بشری در قرن بیستم، بخش قابل توجهی از جوامع به این واقعیت پی بردند که شاخص‌های عمده بقا و توسعه همه‌جانبه در یک جامعه جمع نشده‌اند و نیاز به یکدیگر، اصل اساسی تداوم پیشرفت تلقی شد.[۱۵] اصل وابستگی متقابل، بسترساز بی‌معنی شدن مرزهای ساختگی سیاسی ـ جغرافیایی را اثبات نمود. بر این اساس، تعدادی از کشورها شروع به برداشتن مرزهای سیاسی میان خود کردند.

اما باید توجه داشت شکل‌گیری این مرزها در مراحل قبلی امری اجتناب‌ناپذیر و سودمند بوده است. درواقع انسان بدون شکل بخشیدن به این مرزها نمی‌توانست از مرزهای محدود و تنگ قبیله‌ای رهایی یابد. بنابراین هیچ مرزی قابل حذف شدن نیست، مگر اینکه مرز جدیدی طراحی و یا کشف شده باشد. البته مرز جدید حتماً باید امکان توسعه و پیشرفت بیشتر را ممکن سازد. در غیر این صورت، به دلیل ایجاد محدودیت جدید، انسان‌های درون آن به تعارض با آن برخواهند خواست. از آنجایی طراحی و کشف مرزهای جدید، یک پروژه می‌باشد، احتمال طراحی و انتخاب پروژه غلط بسیار زیاد است. تشکیل کشور شوروی در قرن بیستم، نمونهٔ بسیار مشخصی از طراحی یک پروژه غلط برای برداشتن مرزهای قدیم و تعریف مرزهای جدید بود. امپراتوری‌های روسیه و سپس کمونیسم، مرزهای جغرافیایی و سیاسی فراوانی

را برداشتند و توسعه فیزیکی قابل توجهی را به‌وجود آوردند. هدف آنها از این کار ایجاد یک جامعه جهانی بدون مرز کمونیستی بود.

آنها مردم گوناگون با تفکرات، فرهنگ‌ها، اعتقادات و توانایی‌های اقتصادی بسیار متفاوتی را در کنار یکدیگر قرار دادند.(۱۶) درواقع آنها مرزها را درنوردیدند تا مرزهای جدیدتر و فراخ‌تری را به‌وجود آورند، اما غافل از این واقعیت بودند که مرزها صرفاً بر مبنای توان‌های فیزیکی تغییر نمی‌یابند بلکه با توان‌ها و امکانات کیفی قابل تغییرند. این بدان معناست که انسان‌ها در جریان زندگی باید به محدودیت‌های خود پی برند. پی بردن به این محدودیت‌ها، تنها از طریق رشد کیفی انسان و رسیدن به سطوح بالاتر امکان‌پذیر است. اشتباه تاریخی دولتمردان روس و شوروی در این بود که اجازه ندادند تا ملیت‌های مختلف رشد طبیعی خود را انجام دهند.(۱۷) به همین دلیل مردمی که به رشد واقعی نرسیده بودند، ناگهان در فضای جدیدی قرار گرفتند که آنها را به عنصرهای بسیار کم‌اهمیت در درون آن تبدیل نمود. به عبارت دیگر، مرزها به طور مصنوعی برداشته شده بودند.(۱۸) هنگامی تحول مثبت در تغییر مرزها اتفاق می‌افتد که عناصر درونی مرزها به ماکزیمم رشد خود رسیده باشند. درحالی که ملیت‌های متعددی که توان رشد و توسعه درونی خود را داشتند، از این امر محروم شدند. حاکمان مسکو در حال شکل دادن فضایی جدید با خصوصیات و شاخص‌های نامتجانس جمعیتی بودند. حتی کمونیسم هم که ادعای برابرسازی و یکسان‌سازی را داشت، غافل از این روند واقعی و تاریخی بود. فضای سیاسی، اقتصادی، اعتقادی و فرهنگی ایجادشده، نتیجهٔ رشد طبیعی اجزای درونی جغرافیای آن نبود و به همین دلیل در نهایت فروپاشید.

به عبارت دیگر، اگرچه در درون جهانی‌شدن، پروژه‌ها قابل تعریف و پیاده

کردن هستند، اما این بدان معنا نیست که هر پروژه‌ای قابلیت اجرا و موفقیت را دارد. مقایسه پروژه روسیه ـ شوروی و پروژه اتحادیه اروپا، نشان‌دهندهٔ این دوگانگی شکست و موفقیت می‌باشد. درواقع روند عبور از مرزهای محدود به مرزهای فراخ، حتماً باید از طریق به‌کارگیری تمام فرصت‌های موجود درون مرزهای محدود و رسیدن به زمانی که دیگر فرصت تلقی نشده، بلکه تهدید ارزیابی می‌شوند، امکان‌پذیر است.

در روند جهانی‌شدن و پس از فرازونشیب‌های فراوان، طلیعه‌های اولیه خصوصیات و شاخص‌های مشترک برای تمامی انسان‌ها چه در حوزه فرصت‌ها و چه در حوزه تهدیدات در حال شکل‌گیری می‌باشند. در حوزه فرصت‌ها و خواسته‌ها، تمامی جوامع خواهان توسعه همه‌جانبه هستند. بهبود رفاه مادی و غیرمادی از خواسته‌های تمامی انسان‌ها می‌باشد. همزمان همه در داشتن امنیت با یکدیگر مشترک هستند و از این لحاظ مرزی بین آنها متصور نیست. اما در چگونگی رسیدن به توسعه و شاخص‌های آن مرزهای متعددی وجود دارد. همان‌گونه که در زمینه چگونگی تأمین امنیت و ماهیت تهدیدات از رسیدن به وجوه مشترک فاصله بسیار داریم.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در سال ۱۹۴۹ و به دنبال تصور کشورهای صنعتی غرب نسبت به احتمال تهدید اتحاد جماهیر شوروی تأسیس شد. در چند سال اولیه پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و موفقیت چشمگیر ارتش سرخ در عقب راندن نیروهای آلمانی از دیوارهای مسکو تا فتح نیمی از آلمان، دولتمردان کشورهای انگلستان، فرانسه و آمریکا باور داشتند که احتمال

پیشروی بیشتر ارتش سرخ همچنان موجود است. محاصره برلین توسط نیروهای شوروی در ماه‌های آخر سال ۱۹۴۸ و ماه‌های اول ۱۹۴۹ این احساس را به یقین نزدیک‌تر نمود.[۱۹] ناتو به عنوان تدبیری در میان چندین تدبیر دیگر معروف به طرح مارشال برای کمک به کشورهای اروپای غربی بنا نهاده شد. شکل‌گیری ناتو پس از معاهده معروف بروکسل که شامل فرانسه و انگلستان، بنلوکس[۱] و همکاری چند کشور در شکستن محاصره برلین بود، ممکن گردید. اگرچه همان‌گونه که گفتیم چند حادثه و رویداد مشخص، ظاهراً علت شکل‌گیری ناتو محسوب می‌شوند، اما زیربنای نظری و تئوریک مشخصی می‌تواند نه تنها به وجود آمدن، بلکه ادامه حیات آن را توضیح دهد. درواقع برای فهم عملکرد ناتو در دوران‌های جنگ سرد، پس از فروپاشی شوروی و گسترش آن به شرق، نیاز به توضیح زیربنای نظری و اندیشه‌ای آن داریم.

حضور انسان در هر پدیده‌ای اصل تبعیت از عقلانیت و امر محاسبه سود و زیان در رفتارها را بر آن پدیده غالب می‌کند. البته این بدان معنا نیست که عملکرد و رفتار آن پدیده همواره در چارچوب عقلانیت تداوم می‌یابد و همیشه سود بر زیان اولویت پیدا می‌کند. بلکه منظور آن است که عقلانیت اجازه نمی‌دهد که پدیده بدون درک و یا طراحی هدف و وسیله رسیدن به هدف، اقدام به حرکت نماید. اما حضور انسان که یک پدیده متغیر می‌باشد و هر پدیده متغیرهای فراوانی را چه در درون و چه در پیرامون آن به وجود می‌آورد که اصل متغیر بودن چگونگی رسیدن به هدف را از اصول اساسی حاکم بر هر پدیده نموده است. حتی با گذشت زمان، اهداف نیز قابلیت تغییر

1. Benelux

دارند. در هر صورت اهداف یک پدیده باید از ماهیت وجودی پدیده تبعیت کند. به سخنی دیگر پدیده نمی‌تواند برای خود اهدافی را مشخص کند که ظرفیت و امکان رسیدن به آن هدف در تعارض با موجودیت و بقای پدیده باشد. به همین دلیل برای کشف اهداف یک پدیده درک ماهیت درونی و اصل وجودی آن پدیده برای محقق یک امر الزامی است.

نکته اساسی دیگر اینکه پدیده‌ها دارای دو مجموعه هدف می‌باشند. مجموعه‌ای از اهداف که یک پدیده انسانی را در جهت گسترش توسعه، شکوفایی، پویایی و رسیدن به مرزهای جدید سوق می‌دهند و مجموعه دیگر از اهداف که در راستای برداشتن موانع، سختی‌ها و مشکلات بر سر راه رسیدن به مجموعه اهداف اولیه طراحی می‌شوند. به عبارت دیگر، تمامی پدیده‌های انسانی برای بقا و تداوم رشد و توسعه خود به دو مجموعه از اهداف مثبت یا تهاجمی و منفی یا دفاعی نیاز دارند که هر دو مجموعه باید با ماهیت درونی پدیده در هارمونی کامل باشد، لذا برای درک شرایط حاضر یک پدیده و تشخیص مسیر آینده آن باید عملکرد و تعامل هر دو مجموعه از اهداف را مدنظر داشت.

بدون شک ناتو یک پدیدهٔ انسانی است که در خدمت یک پدیده بزرگ‌تر و جامع‌تر قرار دارد. کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم، تداوم موجودیت سیستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را تهدیدشده، می‌دیدند.[۲۰] یک سیستم دیگر که ماهیتاً با سیستم آنها در تعارض بود و ظاهراً توان محدود کردن و حتی شکست دادن سیستم آنها را نیز داشت، به صورت فعالی در جریان جنگ جهانی دوم به گسترش غیرقابل باوری دست پیدا کرده بود.[۲۱] کمونیسم به رهبری شوروی، نه تنها با

اتحاد کشورهای سرمایه‌دار لیبرال موفق به شکست فاشیست‌ها و سرمایه‌داران انحصارطلب شده بود، بلکه چند کشور اروپای شرقی را نیز به زیرمجموعه عملکرد خود درآورده بود.[۲۲] درواقع در پایان جنگ جهانی دوم، نه تنها کمونیسم در حال تهاجم بود، بلکه سرمایه‌داری هم در حالت دفاعی قرار گرفته بود.

عمده‌ترین تهدیدی که سرمایه‌داری را به حالت دفاعی کشانده بود، سیستم کمونیستی بود، لذا سیستم دفاعی سرمایه‌داری می‌بایست بر مبنای رفع تهدید موجود آن زمان طراحی می‌شد. به لحاظ نظری و اندیشه‌ای، کمونیسم در نقطه مقابل سرمایه‌داری قرار داشت و هر دو سیستم تداوم گسترش خود را در تضعیف و حتی شکست سیستم رقیب یا دشمن تلقی می‌کردند. از لحاظ جغرافیایی و فیزیکی، شوروی قدرت تهدیدکننده و سرزمین‌ها و کشورهای اروپایی، منطقه تقابل دو سیستم بودند.

از آنجایی که کشورهای اروپای غربی از ابتدایی‌ترین توان دفاعی نیز محروم بودند، اتکا به یک نیروی قدرتمند چون آمریکا، تنها راه ایستادن در مقابل ارتش سرخ شوروی به نظر می‌رسید.[۲۳] در این مقطع پرسشی کلیدی مطرح است که بدون پاسخ بدان نمی‌توان روح شکل‌گیری ناتو و تداوم رشد و توسعه آن را درک نمود. پرسش این است که چرا آمریکا باید به این مشارکت امنیتی و پرداختن هزینه‌های اولیه، که اندک هم نبود، تن درمی‌داد.[۲۴] پاسخ این پرسش در درک ماهیت هر سیستم جهان‌شمول به طور عام و سیستم سرمایه‌داری رقابتی به طور خاص می‌باشد.

تمامی سیستم‌هایی که دارای شاخص‌های جهان‌شمولی باشند، الزاماً برای بقای خود به طور حداقلی نیاز به حفظ اجزای درونی خود و برای گسترش

حداکثری، نیاز به توسعه مرزهای جغرافیایی و کیفی خود به طور حداکثری دارد. در این رابطه سیستم سرمایه‌داری نیز برای بقای خود راهی جز گسترش و توسعه در تمامی سطوح کمی و کیفی نداشت. بدون تردید این توسعه باید توسط تمام کشورهای مختلف در درون آن که توان انجام آن را دارند، صورت بگیرد. واشنگتن به‌خوبی به این واقعیت رسیده بود که بدون دیگر کشورهای صنعتی اروپا نمی‌تواند در رقابت با سوسیالیسم شوروی پیروز شود. به سخنی دیگر، آمریکا برای بقای آینده سیستم جهان‌شمول خود به نجات و سپس موفقیت کشورهای اروپایی که بنیان‌گذاران سرمایه‌داری لیبرالیسم بودند، نیاز داشت. تهدید علیه کشورهای اروپای غربی تهدید علیه آمریکا بود و درواقع بقای آمریکا مورد تهدید بود. از این دیدگاه بود که کمک آمریکا به اروپای غربی در تأمین امنیت، در تقابل با احتمال تهاجم و توسعه کمونیسم، درواقع کمک به خود و ضروری برای گسترش سیستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری لیبرالیسم بود. لذا نکته اساسی دیگر اینکه بدون رفع تهدید کمونیسم، گسترش سرمایه‌داری ممکن نخواهد بود. شکل‌گیری ناتو به عنوان یک مجموعه امنیتی در خدمت توسعه سرمایه‌داری به‌ویژه سرمایه‌داری آمریکا بوده است.[۲۵] در این رابطه است که به وجود آمدن ناتو را نباید صرفاً از منظر دفاعی نگاه کرد، بلکه باید به عنوان پیش‌نیاز لازم برای توسعه سرمایه‌داری به آن توجه نمود.

از آنجا که تهدید علیه اروپای غربی از یک سو و سرمایه‌داری از سوی دیگر در قالب فیزیکی و اشکال نظامی نمایانده شده بود، ناتو نیز برای انطباق با آن، مجموعه‌ای از نیروهای نظامی کشورهای عضو خود را به وجود آورد تا بتواند پاسخگوی تهدید باشد. بدون شک، چنانچه ماهیت تهدید در پایان جنگ

جهانی دوم علیه کشورهای اروپای غربی، سیاسی می‌بود، در آغاز باید توان سیاسی کشورهای اروپای غربی تقویت می‌شد. در همین راستا، چنانچه ماهیت تهدید کمونیسم، فرهنگی می‌بود، تاریخ شاهد شکل‌گیری یک مجموعهٔ فرهنگی برای مقابله با کمونیسم می‌شد. بنابراین، ساختار دفاعی، تابعی از دو مجموعه ذکرشده است. از یک سو باید بیانگر ماهیت پدیده‌ای که می‌خواهد از آن حراست کند، باشد و از سوی دیگر باید منطبق با ماهیت پدیدهٔ تهدیدکننده باشد. لذا همان‌گونه که عناصر سیاست‌های گسترش و تهاجم متغیرند، عناصر سیاست‌های دفاعی نیز به دلیل متغیر بودن در طول زمان، در حال تغییر می‌باشند. به همین دلیل تا زمانی که یک پدیده به بقای خود ادامه می‌دهد، نمی‌تواند از یک سیاست و مجموعه دفاعی ثابت پیروی کند. به عبارت دیگر با تغییر در تهدید یا ماهیت تهدید، سیاست و ابزار دفاعی نیز تغییر می‌کند.

حال این پرسش مطرح است که چه پدیده‌هایی توان تهدید کردن سرمایه‌داری را دارند. به عبارت دیگر پرسش این است که سرمایه‌داری در مسیر توسعه خود با چه موانعی در گذر زمان مواجه است. سیستم دفاعی سرمایه‌داری در هر مقطع زمانی با کشف موانع آن زمان، باید سیاست و ابزار دفاعی خود را تعیین کند.

گفتیم که سیاست دفاعی یک پدیده تابعی از ماهیت پدیده نیز می‌باشد. حال برای فهم بهتر رابطه بین ناتو، که دارای سیستم دفاعی سرمایه‌داری است و جهانی‌شدن باید به بحث پیرامون ماهیت سرمایه‌داری در گذر زمان توجه نمود. مهم‌ترین اصلی که در ماهیت سرمایه‌داری به ارتباط بین تداوم ناتو و توسعه جهانی‌شدن مربوط می‌شود، اصل درهم شکستن مرزهای محدودکننده در حوزه‌های اقتصادی (صنعتی)، سیاسی و فرهنگی است. چنانچه می‌دانیم

سرمایه‌داری بر مبنای اصل انباشت سود حرکت می‌کند.[۲۶] لذا برای تداوم عمر خود باید راه‌ها و شیوه‌های جدیدی را جهت تولید سود، کشف و یا ابداع کند. همزمان نیز باید موانعی را که بر سر راه اجرایی کردن این شیوه‌ها و راه‌ها وجود دارد، کنار بزند. بر این اساس سرمایه‌داران، به طور خستگی‌ناپذیری، مشغول کشف و یا ابداع مزیت‌های نسبی نوین برای تولید کالاهای جدید جهت حصول سود بیشتر می‌باشند. آنها با ایجاد تحولات اجتماعی و فرهنگی در اندیشه تولید مزیت‌های نسبیِ جدید برای تولیدات اقتصادی خود هستند و این سیاست را تا به آنجا ادامه می‌دهند که تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را نیز به یک کالای جدید برای انباشت سود جدید، تبدیل می‌کند.[۲۷] در تمام این مدت، سرمایه‌داران نسبت به کاهش هزینه‌های افزایش سود، حساسیت نشان می‌دهند. گسترش سرزمینی حوزه فعالیت سیستم سرمایه‌داری یکی از شیوه‌های سنتی و مفید کاهش هزینه‌های تولید و افزایش متقاضیان جدید کالاهای تولیدی بوده است. اگرچه در قرون هجدهم، نوزدهم و حتی بیستم، گسترش سرزمینی حوزه فعالیت سرمایه‌داری بیشتر در محدوده دسترسی یک‌جانبه به منابع اولیه و بازارهای بومی، به اجرا درآمد،[۲۸] اما از نیمه دوم دهه ۸۰ قرن بیستم کشورهای صنعتی به واقعیت گسترش سرزمینی در حوزه روابط تولید صنعتی برای پایدار کردن گسترش سرمایه‌داری نزدیک شدند.[۲۹]

شکست کمونیسم با فروپاشی شوروی، شرایط را برای گسترش نهایی سرزمینی و روابط سرمایه‌داری در سراسر جهان مهیا نمود. حال برای اینچنین گسترشی، کمونیسم یک مانع محسوب نمی‌شد. دیگر ارتش سرخ و قدرت نظامی روسیه، یک مانع جدی تلقی نمی‌شد. اما این بدان معنا نبود که گسترش سرمایه‌داری، یا فراخ‌تر کردن مرزهای تولید سرمایه‌داری با موانعی جدید و یا

دشمنانی جدید مواجه نمی‌باشد. به دنبال فروپاشی شوروی و پایان عمر نظام دوقطبی، به نظر می‌رسید که تا مدتی تهدیدی جدی در مقابل گسترش و توسعه‌طلبی سرمایه‌داری وجود نداشته باشد. اما با گذشت زمان اندکی مشخص شد که توسعه‌طلبی سرمایه‌داری دشمنان اندکی ندارد. اگرچه قدرت نظامی دشمنان جدید با قدرت نظامی شوروی و پیمان ورشو قابل مقایسه نیستند، اما به دلیل اینکه آنها در فضاهای مختلفی و برای دلایل متفاوتی با سرمایه‌داری لیبرالی می‌جنگند، دنیای سرمایه‌داری نمی‌توانست از ناتو صرف‌نظر کند. نکته مهم در این روند آن است که سرمایه‌داری در مسیر توسعه خود ناچار دشمنانی را برای خود به‌وجود می‌آورد.[۳۰] به سخنی دیگر، هر سیستم در روند توسعه خود به دلیل تولید مخالفان و دشمنان گسترش خود، همواره به یک سیستم دفاعی نیاز دارد، اما با تحول در ماهیت تهدیدات و موانع ایجادشده باید سیستم دفاعی خود را با تحولاتی منطبق با شرایط جدید تغییر دهد. حال پرسش این است که چه رابطه‌ای میان گسترش و توسعه‌طلبی سرمایه‌داری با جهانی‌شدن وجود دارد؟ برای پاسخگویی به آن باید به این پرسش، جواب داد که سرمایه‌داری در روند گسترش خود در شرایط جهانی‌شدن چه دشمنانی را تولید می‌کند و چه موانعی را در مقابل خود می‌بیند که همواره نیاز به یک سیستم دفاعی دارد؟

منطبق با فلسفه هگل، هر پدیده در روند رشد و توسعه خود به ناچار تضادها و موانعی را تولید می‌کند که اگر نتواند آنها را در کنترل و هدایت خود قرار دهد، توقف و نابودی پدیده امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. سیستم سرمایه‌داری برای رسیدن به هدف خود یعنی تداوم انباشت سرمایه از طریق تولید دائمی سود، قانون رشد و توسعه نابرابر را در حوزه عملیاتی خود به‌کار

گرفته است.[۳۱] تداوم اجرای این قانون عملاً امکان رشد، توسعه و توانمند شدن عناصر و پارامترهای مخالف سرمایه‌داری را در کشورهای غیرصنعتی پدیدار نمود. توسعه نابرابر، تداوم وجود مزیت‌های نسبی را در برخی از سرزمین‌ها ممکن کرد. وجود منابع زیرزمینی غنی و نیروی انسانی ارزان در کشورهای موسوم به جهان سوم، کشورهای صنعتی را برای دو قرن وادار به تداوم اجرای قانون توسعه نابرابر کرد. استراتژی‌های استعمار کهنه و نو، از یک نگاه، در تلاش بودند تا برای حفظ مزیت‌های نسبی خود، همچنان کشورهایی از توسعه واقعی صنعتی، محروم بمانند. بر این مبنا درصد قابل توجهی از کشورهای استراتژیک (از لحاظ منابع اولیه) فرصت توسعه را پیدا نکردند. با توجه به اهمیت نفت در روند انباشت سرمایه بر اساس مزیت نسبی تولید ارزان، کشورهای نفتی خلیج‌فارس در زمره کشورهایی قرار گرفتند که سیستم سرمایه‌داری تلاشی برای توسعه آنها از خود بروز نداد.[۳۲] حمایت از حاکمان مستبد و رژیم‌های عقب‌مانده در غالب این کشورها، آگاهانه، در جهت جلوگیری از رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در این کشورها تلقی می‌شود.

اگرچه عدم توسعه‌یافتگی برخی از کشورها در میان‌مدت باعث شتاب در توسعه صنایع و به طور کلی اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی شد، ولی این شتاب، به طور همزمان، موانع ساختاری دیگری و دشمنان جدیدی را به وجود آورد که در دهه ۹۰ قرن بیستم و دهه اول قرن بیست‌ویکم، سرمایه‌داری را وادار به گزینش سیستم دفاعی جدیدی نمود. وجود مزیت نسبی، یکی از اصول پیشرفت و توسعه سرمایه‌داری بوده است. بر مبنای این اصل، تمامی بازیگران در عرصه بازار، کالایی را برای خرید و فروش دارند. اما چنانچه مزیت نسبی به مطلق تبدیل شود، بسیاری توان تداوم حضور در بازار را به

عنوان فروشنده ندارند و به همین دلیل قدرت خرید نیز نخواهند داشت. بر همین اساس بود که ریکاردو تفکر اصل مزیت مطلق آدام اسمیت را ایراد می‌گیرد و موتور اصلی پویایی بازار را کشف می‌کند. اگر جهان سرمایه‌داری را با تمام کالاهای اقتصادی، فرهنگی، اندیشه‌ای، سیاسی و غیره یک بازار بزرگ در نظر بگیریم، تداوم پویایی آن در گرو وجود مزیت نسبی در سراسر این بازار است. به همین دلیل هنگامی که فاصله توسعه‌ای بخش بسیار مهمی چون خاورمیانه و آفریقا از دیگر بخش‌های جهان زیاد شد، عنصر مزیت نسبی به سوی مزیت مطلق کشورهای صنعتی تغییر شکل داد و در بلندمدت پویایی سرمایه‌داری را دچار چالش نمود.[۳۳]

به سخنی دیگر، روند بسیار کند توسعه سرمایه‌داری در مناطق استراتژیک انرژی، تداوم توسعه صنعتی را با موانعی اقتصادی و سپس سیاسی و غیره مواجه نمود. از اواخر قرن بیستم دنیای صنعتی، اندک‌اندک، آماده پذیرش این واقعیت شد که شتاب بخشیدن به روند توسعه صنعتی کشورهای عقب‌مانده و در رأس آنها کشورهای غنی از منابع اولیه و نیروی انسانی، درواقع برطرف کردن موانع تداوم رشد و توسعه کشورهای خودشان می‌باشد.[۳۴] بر این اساس و به دنبال فروپاشی شوروی و عقب‌نشینی تاریخی کمونیسم در مقابل سرمایه‌داری، کشورهای قدرتمند صنعتی توجهشان را به مناطق عقب‌مانده به‌ویژه خاورمیانه بیشتر کردند و درصدد شتاب بخشیدن به عنصر توسعه سرمایه‌داری لیبرال در آن کشورها برآمدند. از دهه آخر قرن بیستم فشار بر روی جوامع و کشورهای این مناطق برای عملیاتی کردن روابط سرمایه‌داری لیبرالیسم در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رو به افزایش رفت. اما مطالعه تاریخی گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم در اروپا و دیگر کشورها نشان داده که

این تحول ماهیتی درونی دارد و تنها با گذشت زمان امکان موفقیت دارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان توسعه سرمایه‌داری لیبرالیسم را که نیاز شدید به شکل‌گیری جامعه مدنی، قانون‌مداری، استقلال‌طلبی و توجه به حقوق افراد دارد را با فشارهای سیاسی و حتی نظامی از بیرون به سرانجام رساند. لذا چنانچه این شیوه انتخاب شود با عکس‌العمل شدید نیروهایی که این توسعه را قبول ندارند و آن را غلط می‌پندارند، مواجه خواهد شد؛ این مواجهه یعنی تولید و توان‌بخشی به یک نیروی مخالف و دشمن سرمایه‌داری لیبرالیسم. بنابراین سرمایه‌داری لیبرالیسم در روند توسعه و تداوم شکوفایی خود، دشمنان و موانع جدیدی را خلق کرده است که چنانچه بخواهد به رشد خود ادامه دهد، چاره‌ای جز رفع این موانع ندارد. از آنجا که این موانع نیز ادامه حیات و بقای خود را شکست و ناکامی سرمایه‌داری لیبرالیسم می‌بینند، شکل‌گیری تقابل و جنگی تمام‌عیار اجتناب‌ناپذیر است. در چنین شرایطی، تداوم بقا یک استراتژی و نیروی دفاعی چون ناتو، امری الزامی برای سرمایه‌داری می‌باشد. البته با تغییر در ماهیت تهدیدات جدید، به طور حتم در ماهیت دفاع و ناتو نیز تغییرات اساسی صورت می‌گیرد.

حال چنانچه بتوانیم بین جهانی‌شدن و گسترش جهانی سرمایه‌داری لیبرالیسم رابطه‌ای عینی برقرار کنیم توانسته‌ایم فرضیه خود را که در روند جهانی‌شدن، ناتو نقشی کلیدی در حوزه دفاعی ایفا می‌کند را به اثبات برسانیم.

جهانی‌شدن و گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم

همان‌گونه که در بحث جهانی‌شدن توضیح دادیم، این پدیده روندی است که در جهت برداشتن مرزهایی که خاصیت پویایی خود را از دست داده‌اند، از

طریق ایجاد مرزهایی جدید که عناصر کمی و کیفی بیشتری را در درون خود جای می‌دهند، حرکت می‌کند. این نکته اساسی را نیز توضیح دادیم که تغییر مرزها نمی‌توانند به صورت دستوری و بدون طی زمان لازم صورت بگیرد. به سخنی دیگر، موقعی مرزها باید تغییر کنند که عناصر درونی آن مرزها برای تداوم پویایی خود راهی جز گسترش کمی و کیفی مرزهای خود نداشته باشند. در بحث سرمایه‌داری رقابتی نیز به این نتیجه رسیدیم که تداوم گسترش کمی و کیفی این سیستم در گرو درنوردیدن تمامی مرزهای جغرافیای سیاسی و سنت‌های غیرقابل گسترش قدیمی است. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم جهان‌شمول دارای همان خصوصیات و عناصری است که جهانی‌شدن دارا می‌باشد. همان‌گونه که جهانی‌شدن در جست‌وجوی کشف و تبیین عناصر عمومی و قابل پذیرش تمام جوامع بشری می‌باشد، سرمایه‌داری رقابتی نیز راز پایداری و بقای خود را در تداوم توسعه کمی و کیفی، مادی و غیرمادی انسان‌ها بدون درنظر گرفتن محدودیت‌های کاذب دیده است. اما در واقعیت شاهد هستیم که عناصر قدرت در سرمایه‌داری رقابتی، همچون عناصر قدرت در جهانی‌شدن، منافع شخصی یا گروهی و یا کشوری خود را بر منافع عمومی ملی، منطقه‌ای و جهانی اولویت داده‌اند. به عبارت دیگر همان‌گونه که در سرمایه‌داری، حرکت به سوی انحصارطلبی و سوداگری را به عنوان مسیرهای انحرافی کل سیستم سرمایه‌داری رقابتی می‌دانیم که روند رشد عمومی این سیستم را دچار مشکلات و گاه شکست نیز نموده است،[۳۵] در حرکت جهانی‌شدن هم، خواسته‌های جهانی‌سازی و اولویت دادن پروژه‌ها بر روندها چالشی بزرگ محسوب می‌شود. همان‌گونه که در روند سرمایه‌داری رقابتی خواسته‌های انحصارطلبی و سوداگری، هزینه‌های بسیاری را بر جوامع و

کشورها تحمیل نمود، انجام پروژه‌ها در درون روند جهانی‌شدن هم که در راستای کشف و تبیین خصوصیات و خواسته‌های عمومی تمامی جوامع نباشد، به طور حتم، هزینه‌ها و دشواری‌های فراوانی را پدیدار خواهد نمود. اما همان‌گونه که در بحث جهانی‌شدن توضیح دادیم، این روند مملو از پروژه‌های متنوع در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی است. از لحاظ دفاعی نیز باید توجه نمود که کدام پروژه دارای خصوصیت و شرایط عمومی است و کدام خصوصیت فقط تأمین‌کننده منافع کوتاه‌مدت گروهی یا بخشی از جامعه بشری می‌باشد. برای نمونه می‌توان به رویداد حمله آمریکا به عراق پرداخت، اگرچه همه اذعان دارند که تداوم حکومت صدام حسین به دلیل ماهیت درونی آن در تعارض با پیشرفت جامعه عراق، منطقه و نهایتاً جهان بود، امری غلط و غیرقابل پیش‌بینی بوده است، اما چگونگی برداشتن مرز قدرت ایجادشده توسط حکومت بعثی صدام حسین نسبت به اصل برداشتن و حذف آن حکومت در اولویت روند گسترش توسعه عمومی و آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عراق و منطقه قرار می‌گیرد. درواقع در موضوع حذف صدام حسین، آمریکا پروژه‌ای را عملیاتی می‌کند که در چگونگی اجرای آن عمدتاً منافع بخشی از قدرت آمریکا را در مقایسه با بخش‌های دیگر قدرت در آمریکا، منطقه و جهان اولویت می‌بخشد.[۳۶] لذا اگرچه در روند جهانی‌شدن پروژه تغییر رژیم عراق در زمان صدام حسین یک اصل پذیرفته‌شده و منطقی بود، اما چگونگی آن در مسیر جهانی‌سازی یا توجه به منافع اقلیت در مقابل اکثریت قرار گرفت. اگر این رویداد را در قالب روند سرمایه‌داری رقابتی قرار دهیم، شبیه حرکات سوداگرایانه قدرت‌های اروپایی در قرن نوزدهم و بعضاً قرن بیستم در رفتارشان با کشورهای صاحب منابع غنی زیرزمینی و بازارهای بزرگ

مصرف می‌شود. در آن ایام تحت تأثیر وجود مزیت نسبی و با استفاده از توانمندی‌های فیزیکی، سود کلانی را به کشورهای خود انتقال دادند و از طریق انتقال این سود کلان، توسعه صنعتی خود را شتاب بخشیدند، اما هیچ‌گاه اقدام به توسعه کشورهای صاحب منابع اولیه نکردند و لذا توسعه‌نیافتگی آن کشورها از یک سو و رقابت بین قدرت‌های بزرگ برای دسترسی به مزیت‌های نسبی از سوی دیگر، هزینه تداوم استراتژی استعمار کهنه را به قدری افزایش داد که منجر به توقف توسعه صنعتی در کشورهای صنعتی اروپا شد.(۳۷) اکنون نیز آمریکا به دلیل برتری‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی‌اش سعی نموده تا در حل بحران حکومت در عراق تنها به منافع کوتاه‌مدت و یا نهایتاً میان‌مدت خود بپردازد. واشنگتن، منافع عمومی منطقه و منافع دیگر کشورهای قدرتمند را نادیده گرفت و به همین دلیل با گذشت یک سال از حمله نظامی خود به عراق، مجبور به تغییر در پروژه یک‌جانبه‌گرایی در عراق شد.(۳۸)

بنابراین وجوه مشترک بین دو پدیده تداوم بقای سیستم سرمایه‌داری و جهانی‌شدن وجود دارد. به عبارت دیگر این دو پدیده در طول یکدیگر قرار دارند و غیرقابل تفکیک از یکدیگر هستند. اما نکته اساسی در این است که پدیده جهانی‌شدن به پدیده گسترش سرمایه‌داری رقابتی محیط است. این بدان معناست که با گذشت زمان این سرمایه‌داری است که باید با توجه به شرایط ایجادشده توسط پدیده جهانی‌شدن، خود را منطبق نماید. این سرمایه‌داری رقابتی است که بیش از گذشته باید به سیاست‌ها و استراتژی‌های بُرد ـ بُرد روی آورد و از بازی برد ـ باخت دوری نماید. چراکه ماهیت حرکت جهانی‌شدن به گسترش تفکر و فلسفه بُرد ـ بُرد در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی نزدیک‌تر می‌شود.(۳۹)

لذا هر پروژه‌ای در درون سرمایه‌داری رقابتی که ماهیتی غیر از بُرد - بُرد داشته باشد، در مسیر جهانی‌سازی یک قدرت خاص حرکت می‌کند و با روند جهانی‌شدن در تعارض است.

موانع و چالش‌های گسترش سرمایه‌داری و جهانی‌شدن

از آنجا که در این تحقیق هدف آن است که رابطه میان ناتو و جهانی‌شدن را توضیح دهیم و با توجه به آنکه جهانی‌شدن بر سرمایه‌داری رقابتی محیط است، عملکرد و رفتار ناتو تنها از طریق بیان موانع و چالش‌های پیش‌روی سرمایه‌داری قابل توضیح می‌باشد. حال چنانچه بتوانیم اثبات نماییم که موانع و چالش‌های سرمایه‌داری تقریباً موانع و چالش‌های جهانی‌شدن نیز می‌باشند، آنگاه به وجود رابطه مستقیم میان روند جهانی‌شدن و تداوم حیات ناتو و یا مجموعه دفاعی جهانی رسیده‌ایم. همان‌گونه که در صفحات قبلی توضیح دادیم در چارچوب اجرای اصل توسعه نابرابر، سرمایه‌داری با مشکل تداوم تولید مزیت نسبی مواجه شد. بر همین اساس، رفع توسعه‌نیافتگی به یکی از اصول کشورهای صنعتی قدرتمند، به طور مشخص آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن تبدیل شد. شاید سیاست خاورمیانه بزرگ آمریکا و سیاست کمک به آفریقای فرانسه و انگلستان در دو سال گذشته از مصادیق این استراتژی عمومی کشورهای صنعتی باشد.[۴۰] اگرچه اعلام چنین سیاست‌هایی از سوی قدرت‌های صنعتی به معنای اجرا و موفقیت در آن نمی‌باشد، اما حداقل نشان‌دهنده حساسیت‌های آنها است. حساسیت‌های آنها نیز نشانه مجموعه‌ای از ناکامی‌ها و چالش‌هایی است که سرمایه‌داری رقابتی به طور عام و قدرت‌های صنعتی چون آمریکا به طور خاص، با آن مواجه‌اند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها،

عدم توسعه سرمایه‌داری لیبرال در خاورمیانه و آفریقا است. اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که چنانچه بتوانیم وجود چالش‌ها و مشکلات توسعه سرمایه‌داری رقابتی در خاورمیانه و آفریقا را نشان دهیم، این موضوع چه ارتباطی با دو پدیده جهانی‌شدن و ناتو دارد؟ چه ارتباطی میان عدم موفقیت سرمایه‌داری لیبرالی در گسترش ساختارهای خود در آفریقا و خاورمیانه با گسترش جهانی‌شدن و نهایتاً انجام وظیفه تشکیلاتی امنیتی و دفاعی چون ناتو وجود دارد؟

همان‌گونه که توضیح دادیم، جهانی‌شدن روند برطرف کردن مرزهایی است که برای توسعه همه‌جانبه جوامع بشری محدودیت ایجاد می‌کند. البته این حذف مرزها با ایجاد مرزهای جدیدی که چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی از یک درجه بالاتری از تکامل برخوردارند، صورت می‌گیرد. از این نقطه‌نظر، شرایط سیاسی و اقتصادی عمده کشورهای خاورمیانه و آفریقا چه برای ساکنان آنها و چه برای سیستم سرمایه‌دار لیبرالی، محدودیت‌های فراوانی را در درون خود جای داده که ایجاد تغییر و تحول در آنها امری الزامی و اجتناب‌ناپذیر است. اجتناب‌ناپذیر بودن این تحول ناشی از جایگاه خاورمیانه در روند جهانی‌شدن سرمایه‌داری در تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. به عبارت دیگر، خاورمیانه از چنان اهمیتی برخوردار است که جهانی‌شدن و نتیجتاً ادامه توسعه سرمایه‌داری رقابتی بدون منابع و نقش فرهنگی و نهایتاً سیاسی آن با موفقیت مواجه نخواهد شد.

به طور خلاصه، وجود بیش از هفتاد درصد ذخایر نفتی و حدود سی درصد ذخایر گاز طبیعی جهان در این منطقه که با فروش آنها سهم مهمی از انتقال سرمایه را در کنترل خود درمی‌آورد، نشان از جایگاه استراتژیک کشورهای این

منطقه در موفقیت روند جهانی‌شدن اقتصاد و تداوم سرمایه‌داری رقابتی دارد. به علاوه جمعیتی در حدود دویست میلیون نفر در این منطقه نمی‌تواند در روند جهانی‌شدن قرار نگیرد. کشورهای منطقه به منزله چهارراه تجاری سه قاره بزرگ اروپا، آسیا و آفریقا می‌باشند که عدم توسعه و همسویی آنها با گسترش سرمایه‌داری، تداوم توسعه این سیستم را در مناطق دیگر به طور جدی با خطر عظیمی مواجه می‌کند. از نگاه فرهنگی، خاورمیانه قلب دومین دین جهانی از لحاظ تعداد معتقدان است. ناتوانی در همسو کردن این منطقه در روند جهانی‌شدن اقتصاد و فرهنگ، به معنای ناتوانی در همراهی بیش از یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان است.

ترکیب دو عنصر اقتصادی و فرهنگی جایگاه غیرقابل انکار سیاسی این منطقه را در روند جهانی‌شدن به یکی از بالاترین سطوح در جهان می‌رساند. بنابراین برای همسویی و همراهی کشورهای این منطقه با روند جهانی‌شدن، عبور از موانع و مشکلات جدی که بعضاً به صورت نظامی و یا امنیتی نمود پیدا می‌کنند، امری الزامی خواهد بود. درواقع در این حوزه، چگونگی برطرف کردن این موانع است که کاربرد و جایگاه ناتو را مشخص می‌سازد به عبارتی دیگر، ماهیت بخشی از این موانع به گونه‌ای است که تداوم و حتی گسترش بیشتر ناتو را موضوعی الزامی کرده است.

برای بیش از یک قرن کشورهای صنعتی اروپا و سپس آمریکا و ژاپن برای بهره‌وری بیشتر از مزیت‌های نسبی موجود در این منطقه، نه تنها حساسیتی در جهت توسعه همه‌جانبه آن از خود بروز ندادند، بلکه در موارد مشخصی، آگاهانه به موانع اصلی آن روند تبدیل شدند.[۴۱] بنابراین نتیجه آن شد که منطقه با یک پارادوکس عظیم مواجه گردد، که یک سوی این پارادوکس غنی بودن

این کشور در حوزه‌های منابع اولیه، فرهنگ و تاریخ است و سوی دیگر این پارادوکس، فقر توسعه نهادهای سیاسی و اجتماعی در عمده کشورهای منطقه خودنمایی می‌کند. وجود این پارادوکس، احتمال شکل‌گیری رادیکالیسم و تروریسم در این منطقه را بیش از حد ممکن ساخته است.[۴۲]

از سوی دیگر، مقاومت برخی از حکومت‌های منطقه برای پذیرش تحولات و بسترهای لازم جهت روند جهانی‌شدن نیز شرایط امنیتی خطرناکی را می‌تواند به‌وجود آورد.[۴۳] شاید به جرأت بتوان گفت که شکل‌گیری و تداوم القاعده و گروه‌های رادیکال مذهبی در عربستان سعودی، کویت، عراق، یمن و برخی دیگر از کشورهای اسلامی، عکس‌العمل به گسترش روند جهانی‌شدن در این کشورها باشد. حال چنانچه حکومتی از اینچنین گروه‌هایی و یا از چنین شرایطی حمایت کند، مقابله با آن از خواسته‌های تمامی کشورهای سرمایه‌داری رقابتی می‌شود. تصمیم کشورهای صنعتی در همراهی با آمریکا در سرنگون کردن طالبان و حمایت از حکومت کرزای در این راستا قابل توضیح است. همچنین حرکت ناتو در تحولات یوگسلاوی سابق، کوزوو و بوسنی نیز در راستای همان نیازی است که توسعه سرمایه‌داری رقابتی در درون جهانی‌شدن به وجود آورده‌اند. بنابراین همان‌گونه که جهانی‌شدن مرزهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را با نهادهای مربوط به خود روز به روز درهم می‌نوردد، مرزها و محدودیت‌های امنیتی و نظامی ناشی از این روند نیز نیاز به نهادی جهانی دارد. در این راستاست که به نظر می‌رسد چنانچه ناتو تغییراتی را در حوزه تعیین وظایف خود و انطباق بیشتر با روند جهانی صورت دهد، شاید بهترین انتخاب برای پذیرش مسئولیت نهاد نظامی و امنیتی جهانی‌شدن باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هنری کیسینجر، «دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱»، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، (مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱)، ص ۵۳.

2. Gazdag, Ferenc, From Alliance to Alliance, Foreign Policy Review, Vol. 3, No. 1, 2004, P. 153.

3. Robert, Kagan: Paradise and Power American and Europe in the New World Order London: Atlantic Books, 2003, p. 15.

۴. سیاست واشنگتن در حمله به عراق توسط عمده کشورهای جهان به عنوان یک سیاست یک‌جانبه‌گرایی در سطح بین‌الملل شناخته شد.

۵. جائوچانگ چینگ، شینگ گوانک چنک و سوان جوانک جی. «چین و آسیای مرکزی»، ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، (تهران: مؤسسه مطالعات دریای خزر، ۱۳۷۹)، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۶.

۶. رونالد، رابرتسون، «جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی»، ترجمه کمال پولادی، (تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۰)، فصل چهارم.

۷. هنری، کیسینجر، پیشین، صص ۳۵۲ ـ ۳۴۹.

۸. همان.

۹. رونالد، رابرتسون، پیشین، صص ۱۴۶ ـ ۱۴۴.

۱۰. در دیدگاه انشتاین و نظریه نسبیت، اعتقاد بر این است که حرکت کوچک‌ترین ذرات بر مبنای ابعاد چهارگانه (طول، عرض، ارتفاع و زمان) استوار است و پیوسته در حال تکرار می‌باشد. دیدگاه فیزیک کوانتوم، باور به حاکمیت احتمالات بر حرکت ذرات درون ماده‌ها دارد و لذا باوری بر جبریت در حرکت تاریخ ندارد.

۱۱. جان پلامناتز، «شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل»، ترجمه حسین بشریه، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۳۹.

۱۲. هنری، کیسینجر، «دیپلماسی»، ترجمه فاطمه سلطانی‌یکتا، علیرضا امینی، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹)، صص ۲۰ ـ ۱۶.

۱۳. حکومت‌های منتج‌شده از تهاجم نظامی چنگیزخان به غرب، همانند ایران، بیشتر ماهیت سرزمین‌های اشغال‌شده را داشتند، تا فرهنگ مهاجمان را.

۱۴. از آنجا که در تفکرات سخت‌افزاری به فیزیک انسان و قدرت بدنی او بیشتر توجه می‌شود، توانایی‌های نرم‌افزاری، اندیشه‌ای و هنری او مورد توجه قرار نمی‌گیرد و لذا، تفکرات بستر مناسبی برای رشد پیدا نمی‌کنند.

15. Dieter Sanghaas: The European Experience, New Hampshire, Berg Publishers, 1984, PP. 79-89.

۱۶. با تشکیل شوروی، حکومت انقلابی سرزمین‌های به ارث برده از امپراتوری روسیه را در جمهوری‌های مختلف دور هم جمع نمود. اگرچه مطابق قانون اساسی شوروی، آنها می‌توانستند در درون خود رشد کنند و فقط در سیاست خارجی و موضوعات امنیتی ـ نظامی تحت نظام مستقیم مسکو قرار داشته باشند، اما در عمل، مسکو هیچ‌گونه امکان و اجازه رشد داخلی را برای آنها به‌وجود نیاورد و بیشتر آنها (تمام جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز) به مناطق پیرامون برای مرکزیت مسکو و روسیه بدل شدند.

۱۷. همان.

۱۸. همان.

۱۹. هنری کیسینجر، «دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱»، ص ۴۶۰.

۲۰. سعید تائب، «گسترش ناتو به شرق: نگاهی دیگر»، مجله سیاست خارجی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸)، تابستان.

21. Dieter Senghaas, pp. 179-189.

۲۲. پس از حمله آلمان نازی به شوروی، استالین خطر سرمایه‌داری انحصاری آلمان را از سرمایه‌داری رقابتی آمریکا، انگلستان و فرانسه خطرناک‌تر دید و لذا با آنها به اتحاد نشست و بنابراین موفق شدند تا آلمان، ایتالیا و ژاپن را شکست دهند. در جریان این پیروزی، شوروی چند کشور اروپای شرقی را زیر نظر نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خود قرار داد و قطب شرق را به وجود آورد.

۲۳. هنری کیسینجر، «دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱»، ص ۳۷.

۲۴. پس از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا تحت برنامه «طرح مارشال» بیش از دوازده میلیارد دلار به کشورهای اروپای غربی برای بازسازی اقتصادهای آنها هزینه نمود. همچنین در چارچوب اتحادیه ناتو و با هزینه‌های فراوان امنیت آنها را تأمین نمود.

۲۵. سعید تائب، پیشین.

26. Robert, Gilpin, Global Political Economy, Princeton University Press, 2001, p. 38.

27. Ibid.

28. Dieter Senghaas, p. 26

۲۹. از دوران جان اف. کندی و پس از بازسازی اقتصادهای اروپا و ژاپن، آمریکا اقدام به گسترش سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم نمود. این سیاست در آمریکای جنوبی و آسیا به اجرا درآمد که در بسیاری از کشورها به انقلاب سبز و در ایران به انقلاب سفید مشهور است. هدف عمده این سیاست در حوزه اقتصاد، انتقال از اقتصاد فئودالی به اقتصاد اولیه صنعتی می‌باشد.

30. Saeed Taeb: Preemptive Action: A Strategic Failure: in The Iranian Journal of International Affairs, Tehran, The Institute for Political & International Studies, Summer – Fall, 2004, p. 336.

31. Dieter Senghaas, p. 14.

۳۲. بیشتر کشورهای حوزه خلیج‌فارس تا نیمه اول دهه ۸۰ میلادی و آن هم بعد از انقلاب ایران، در حوزه روابط سرمایه‌داری هیچ‌گونه پیشرفتی را ثبت نکردند. درواقع از نیمه دوم دهه ۸۰ است که به سرعت وضعیت اقتصادی آنها تغییر می‌کند.

33. David N. Balaam, Introduction to International Political Economy, New Jercey, Prentice Hall, 1996, pp. 106-7.

۳۴. در دوره استعمار کهن، قانون رابطه بین کشورهای صنعتی و جهان سوم بر مبنای بازی جمع ـ صفر بود، اما در دوره استعمار نو، اندک‌اندک بازی جمع مثبت مورد توجه قرار گرفته است. بر این مبنا، توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی در گرو

توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه تعریف می‌شود. البته این بدان معنا نیست که فاصله آنها باید از بین برود.

35. Robert, Gilpin, pp. 148-183.

۳۶. بسیاری معتقدند که انتخاب استراتژیک آمریکا در عراق و به راه انداختن یک جنگ تمام‌عیار بیشتر تأمین‌کننده تفکرات نظامی‌گری در آمریکا می‌باشد. شرکت‌های تولیدکننده تسلیحات نظامی متعلق به این تفکر هستند، همچنین شرکت‌های نفتی آمریکا نیز از برندگان این استراتژی محسوب می‌شوند.

37. Dieter Senghaas, pp. 205-210.

۳۸. پس از افزایش ناامنی‌ها در عراق و به دنبال دوازده ماه سیاست‌های امنیتی و نظامی در عراق، پاول، وزیر امورخارجه آمریکا رسماً اعلام نمود که سیاست‌های غیرنظامی و همکاری با کشورهای دیگر به‌ویژه اروپا در اولویت سیاست‌های واشنگتن در مورد حل بحران عراق می‌باشد.

۳۹. هنری کیسینجر، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، صص ۴۰ ـ ۳۰.

۴۰. رجوع شود به جزئیات استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا که بر مبنای گسترش سرمایه‌داری رقابتی و تعدیل حکومت‌های مستبد مصر، عربستان و سوریه استوار شده است.

41. Dieter Senghaas, pp. 27-30.

42. Saeed Taeb, pp. 338.

۴۳. در سال گذشته دولت‌های عربستان سعودی و مصر در مقابل تقاضاهای فزاینده مردم خود در جهت ایجاد تغییرات در ساختار حکومتی مقاومت می‌کردند.

ناتو و جنگ علیه تروریسم

منصور رحمانی*

مقدمه

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) با این هدف در آوریل ۱۹۴۹ تأسیس شد که علیه گسترش کمونیسم مبارزه کند. در آن زمان بزرگ‌ترین تهدیدی که از نگاه دوازده کشور مؤسس، منافع و امنیت غرب را به مخاطره می‌انداخت، ایدئولوژی حاکم در اتحاد جماهیر شوروی بود. با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، ناتو در شرایطی ادامه حیات داد که گسترش کمونیسم دیگر تهدیدی برای منافع غرب تلقی نمی‌شد. در همین حال به منظور تدوین نقشی فعال در اروپا، رهبران ناتو تصمیم گرفتند وظایف جدیدی را برای این سازمان تعیین کنند. کنفرانس سران ناتو در واشنگتن در آوریل ۱۹۹۹، که به مناسبت پنجاهمین سالگرد انعقاد این پیمان، برگزار شده بود، اهداف و برنامه‌های نوینی

---

* دارای مدرک دکترا و استادیار دانشکده روابط بین‌الملل

را برای این سازمان پیش‌بینی نمود که به عنوان مفهوم جدید استراتژیک ناتو[1] موسوم است.

در کنفرانس واشنگتن وظایف اصلی ناتو به ترتیب زیر اعلام شد:

۱ـ کمک به حفظ محیط امنیتی منطقه اروپا ـ آتلانتیک، با حمایت از نهادهای دموکراتیک و از طریق حل مسالمت‌آمیز اختلافات؛

۲ـ ارائه مشاوره به کشورهای عضو پیمان در هر موردی که با منافع حیاتی و امنیت ملی این کشورها مرتبط می‌شود؛

۳ـ دفاع از امنیت هریک از کشورهای عضو در مواقع تهدید با مراجعه به مفاد ماده ۵ پیمان.

پس از گذشت یک و نیم دهه از تدوین استراتژی جدید در کنفرانس واشنگتن، مبارزه علیه تروریسم به یکی از مهم‌ترین اولویت‌های پیمان ناتو تبدیل شده و بدین ترتیب جنگ علیه تروریسم، جایگزین جنگ علیه کمونیسم گردید.(۱)

هرچند ناتو مبارزه با تروریسم را در پی کنفرانس واشنگتن در اولویت‌های برنامه‌های خود قرار داد، ولی واقعه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در جنگ ناتو علیه تروریسم تلقی می‌شود. به دنبال این واقعه، تمامی اعضای ناتو متفقاً توافق کردند که با تمام نیرو علیه گسترش تروریسم وارد عمل خواهند شد. آنان با حمایت‌های سیاسی، اقدامات نظامی و متوسل شدن به سایر ابزارها و شیوه‌ها، ازجمله فعال کردن همکاری‌های بین‌المللی در چارچوب «شورای مشارکت ارو ـ آتلانتیک»[2] و «گفت‌وگوی مدیترانه»[3]، مبارزه علیه تروریسم را در سرلوحه

1. NATO Strategic Concept
2. Euro-Atlantic Partnership Council (EAPC)
3. Mediterranean Dialogue

اولویت‌های خود قرار دادند.[۲] اقدامات مؤثر در افغانستان برای سرنگونی حکومت طالبان و مشارکت در نابودی شبکه تروریستی القاعده و تلاش برای بهبودی وضعیت امنیتی در افغانستان ازجمله حرکاتی بود که آمریکا با همکاری کشورهای عضو ناتو به اجرا گذاشت.

به این ترتیب، ناتو در عرصه جنگ علیه تروریسم که از سوی کشورهای غربی پس از ۱۱ سپتامبر آغاز شد نقش محوری را بر عهده دارد. هدف این مقاله بررسی نقش ناتو در مبارزه با تروریسم بین‌المللی است. این مقاله ابتدا به مهم‌ترین تحولات بین‌الملل که در ظهور تروریسم با ماهیت «فراملی» مؤثر بوده و چالش‌هایی را فراروی ناتو قرار داده است، خواهد پرداخت. مجموعه اقدامات ناتو پس از ۱۱ سپتامبر در مبارزه با تروریسم بین‌المللی در بخش بعدی مورد توجه قرار خواهد گرفت. از آنجا که ناتو، اساساً به عنوان یک سازمان دفاعی با هدف مقابله با تهدید و تهاجم خارجی، به‌ویژه از سوی یک دولت (اتحاد جماهیر شوروی سابق) ایجاد شده است، در مقابل چالش‌های جدید چون تروریسم با مشکلاتی روبروست، ازجمله نحوه برخورد با این پدیده که موجب بروز اختلاف‌نظرهایی میان اعضای این سازمان شده است. بررسی این اختلاف‌نظرها موضوع بعدی مقاله است و بالاخره، با توجه به چالش‌های جدید، ناتو درصدد تدوین استراتژی نوینی با اهداف، ابزار و توانایی‌های جدید است، در بخش پایانی به مهم‌ترین ابعاد این استراتژی خواهیم پرداخت.

ناتو و ظهور تروریسم «فراملیتی»

تحولات دهه ۹۰ موجب به وجود آمدن محیط جدید بین‌المللی با مشخصه‌های نوینی شد. این تحولات، نه تنها نقش دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی دولتی و

غیردولتی، نیروهای فراملی و سایر بازیگران روابط بین‌الملل را دچار دگرگونی کرد، بلکه محیطی را فراهم نمود که نوع جدیدی از تروریسم، با عنوان «تروریسم فراملیتی»، به وجود آید.[۳] در گذشته، فعالیت‌های تروریستی عمدتاً توسط گروه‌های بومی و محلی در درون مرزهای ملی یک کشور صورت می‌گرفت، اما امروزه این‌گونه فعالیت‌ها در یک فرایند همکاری بین گروه‌های تروریستی در مناطق مختلف انجام می‌پذیرد. در برخی مواقع، این همکاری نه تنها دربرگیرنده هماهنگی در طرح عملیات، بلکه شامل تبادل نیروی انسانی، تجهیزات نظامی و هزینه‌های مالی نیز می‌شود. بنابراین، غیرعادی نیست اگر گروه‌های فعال در اروپای شرقی و منطقه بالکان با گروه‌هایی در سایر مناطق مانند چچن یا اروپای غربی به منظور انجام اقدامات تروریستی، همکاری نمایند. به طور کلی، زمان آن گذشته است که گروه‌های فعال در زمینه‌های تروریستی، حوزه عملیاتی خود را به یک کشور یا یک منطقه محدود کنند. امروزه، تروریسم فراملیتی شامل همکاری بین گروه‌های تروریستی با ایدئولوژی‌های متفاوت و پراکنده در مناطق مختلف جغرافیایی است.

بنابراین، یکی از مشخصه‌های تحولات نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد، بروز تروریسم جدید با ماهیت «فراملیتی» است. تحولات نظام بین‌الملل و تأثیرات آن بر ظهور تروریسم فراملیتی را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

جهانی‌شدن و تروریسم

روندی که به عنوان جهانی‌شدن شهرت دارد، موجب شده تا از نقش دولت‌ها به عنوان عناصر اصلی تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل روز به روز کاسته شود. در همین راستا، روند جهانی‌شدن موجب کمرنگ شدن و تضعیف

مرزهای ملی گشته است. در چنین وضعیتی از یک سو، تعریف مفهوم امنیت و تهدید علیه امنیت ملی با دشواری‌هایی روبه‌رو شده و از سوی دیگر، روند جهانی‌شدن وضعیتی را فراهم آورده که استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز عمومیت یافته است. دولت‌ها و یا پیمان‌ها، انحصار استفاده از زور و قوهٔ قهریه را، که در گذشته اساساً در دست آنان به منظور رسیدن به اهداف خود بود، از دست داده‌اند. همچنین، به دنبال جهانی‌شدن، نه تنها روابط بین دولت‌ها وارد مرحله جدیدی شده، بلکه اندیشه‌ها و افکار عمومی موجود در جوامع مختلف در تعامل مستمر با یکدیگر قرار گرفته‌اند. این روند به نوبه خود در مورد آنچه که به عنوان حاکمیت داخلی و خارجی و امنیت داخلی و خارجی تلقی می‌شود، تأثیر گذاشته است و بالاخره، همان‌گونه که وقایع و تحولات در درون هر کشوری می‌تواند در سطح جهانی تأثیر بگذارد، جهانی‌شدن نیز موجب شده تا تحولات و روندهای جهانی، عکس‌العمل‌هایی را در داخل مرزهای یک کشور ایجاد کند. تمامی این روندها منجر به ظهور نهادها، ساختارها و رفتارهای جدیدی شده که در این میان تروریسم فراملیتی یکی از پیامدهای این وضعیت جدید است.[۴] در نتیجه ناتو، به عنوان یک سازمان نظامی و دفاعی با عوامل و منابع متعدد تهدید مواجه است که این عوامل می‌تواند شامل دولت‌ها، نهادهای وابسته و غیروابسته به دولت‌ها و نیروهای فراملی و حتی گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی باشد.

فروپاشی نظام دوقطبی

نظام دوقطبی بین‌المللی دوران جنگ سرد، جای خود را به سه سطح قدرت بین‌المللی داده است که عبارتند از: یک‌جانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و قدرت

فراملیتی. در این مورد، جوزف نای با مقایسه صحنه بین‌الملل به یک صفحه شطرنج، معتقد است که قدرت بین‌الملل را می‌توان در سه سطح بررسی کرد: از یک سو، نظام بین‌الملل یک‌جانبه‌گرا که در آن قدرت مسلط ایالات متحده آمریکا است. این کشور با تکیه بر توانایی‌ها و ظرفیت‌های نظامی خود دارای موقعیت بلامنازع در صحنه جهانی است. درحالی که در سطح میانی و از نظر قدرت اقتصادی سه قطب آمریکا، اروپا و ژاپن مطرح هستند که $\frac{۲}{۳}$ اقتصاد جهان را در دست دارند. در چنین صحنه‌ای آمریکا، به‌رغم موقعیت برتر، قدرت مسلط بر جهان محسوب نمی‌گردد، بنابراین مجبور است در یک موقعیت مساوی با دیگران وارد مذاکره و چانه‌زنی شود. بالاخره در پایین‌ترین سطح، شبکه‌ای از نیروها و نهادهای فراملی قرار دارند که غالباً از سوی بازیگران اصلی صحنه بین‌الملل، یعنی مراکز قدرت بین‌الملل، قابل کنترل و هدایت نیستند. این شبکه شامل سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، نهادهای منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی و همچنین نیروهای فراملی ازجمله گروه‌های تروریستی هستند که فراتر از مرزهای ملی بر صحنه بین‌الملل تأثیر می‌گذارند.(۵)

امنیت ملی به جای دفاع ملی

یکی دیگر از روندهای موجود، جایگزین شدن امنیت ملی به جای دفاع ملی است، به این معنا که در گذشته، تهدیدها عمدتاً نظامی و خارج از مرزها علیه یک کشور بود، در حالی‌که امروزه، به دلیل جهانی‌شدن و قابل نفوذ بودن مرزهای ملی، تهدیدها علاوه بر جنبه نظامی، می‌تواند فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و.... و همچنین از درون مرزهای ملی، امنیت نهادهای حاکم در کشورها را به مخاطره بیندازد. بنابراین برای مقابله با چنین تهدیدهایی اگر در

گذشته تنها دستگاه دفاعی و نظامی وظیفه اصلی دفاع از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و حاکمیت ملی را عهده‌دار بود، اکنون سایر نهادها و دستگاه‌ها نیز درگیر حفظ امنیت ملی هستند. تروریسم فراملی، نوع جدیدی از تهدید است که برای مقابله با آن نه تنها نهادهای نظامی، بلکه مراکز غیرنظامی داخلی و خارجی نیز درگیرند. در چنین شرایطی سازمان دفاعی و نظامی مانند پیمان ناتو، در مواجه با تهدید و خطرات تروریسم بین‌المللی با مشکلاتی روبه‌رو است. زیرا، ناتو اساساً به منظور مقابله با تهدیدهای نظامی مستقیم و متعارف که از سوی سایر دولت‌ها متوجه امنیت کشورهای غربی است، ایجاد شده است. مبارزه با تروریسم بین‌الملل، نیازمند تغییر و تحول در ساختار، اهداف و فعالیت‌های این سازمان از یک سو و مشارکت سایر نهادها، اعم از دولت‌ها و سازمان‌ها از سوی دیگر، در این مبارزه است. ناتو پس از ۱۱ سپتامبر مجبور است در مقابل تهدیدهایی عکس‌العمل نشان دهد که نه از نظر جغرافیایی محدود و نه از نظر اهداف و پیامدهای آن قابل پیش‌بینی می‌باشد. از این رو، دورانی که این سازمان می‌توانست دشمن بالقوه را مورد شناسایی قرار داده و مرز بین دوست و دشمن را مشخص نماید و همچنین زمان و ابزار مقابله با دشمن را پیش‌بینی کند، گذشته است. تهدیدهای جدید، نه مرزی می‌شناسد و نه قابل شناسایی است. به همان نسبتی که شناسایی دشمن دشوار است راه‌های مقابله با آن هم دشوار می‌باشد.

یکی از تبعات فراملی بودن تروریسم این است که تعریف دقیق و جامعی در مورد تروریسم وجود ندارد. نه سازمان ملل متحد و نه هیچ مرجع دیگری، تا به حال نتوانسته است تعریف صریح و دقیقی از تروریسم ارائه دهد. اختلاف نظر در تعریف تروریسم از آنجا ناشی می‌شود که نمی‌توان در برخی مواقع

«تروریسم» و جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابی را از یکدیگر تفکیک نمود و در نتیجه نمی‌توان اقدام‌هایی که از سوی جنبش‌های انقلابی صورت می‌گیرد را عنوان «عملیات تروریستی» داد. بنابراین، یکی از پیامدهای این عدم تعریف این است که تروریسم نمی‌تواند به عنوان جرم بین‌المللی تلقی شده و بنابراین در دادگاه‌های بین‌المللی مورد مجازات قرار گیرد.(۶) هرچند برخی نهادها، مانند اتحادیه اروپا با توجه به حوزه فعالیت خود تعریفی در مورد تروریسم ارائه داده‌اند، اما تعریف آنها برای کل جامعه بین‌المللی، قابل اطلاق نیست. طبق تعریف پارلمان اروپا، «تروریسم» اقدام مجرمانه‌ای است که با هدف تغییر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با توسل به زور و تهدید به‌کارگیری زور صورت بگیرد. طبق این تعریف، از آنجا که ساختارهای موجود در اتحادیه اروپا براساس اصول دموکراتیک و طبق قوانین اساسی مدون بنا شده، لذا هیچ‌گونه فعالیت سیاسی و تمایلات ایدئولوژیک که بخواهد استفاده از اقدامات تروریستی را توصیه کند، قابل توجیه نیست. تلقی ناتو از تروریسم ممکن است با تعریف پارلمان اروپا مطابقت داشته باشد، با توجه به اینکه اکثریت کشورهای اتحادیه اروپا در این سازمان عضویت دارند. ولی ناتو خود تعریف دقیقی از تهدیدهای تروریسم ارائه نداده است. با این حال براساس مفاد پیمان ناتو، وظایف اصلی این سازمان حفظ استقلال و آزادی کشورهای عضو، حفظ ساختارهای سیاسی آنها که بر اصول دموکراسی و آزادی‌های فردی بنا شده و حفظ امنیت و ثبات منطقه اروپا و آتلانتیک شمالی است. باید یادآور شد که مفاد این پیمان در سال ۱۹۴۹ به منظور مقابله با تهدید شوروی و کمونیسم که عمدتاً بر اروپا سایه افکنده بود به امضای کشورهای عضو رسید. در آن دوران، نه تهدید تروریستی، بلکه تهدید از طرف یک دولت یعنی از سوی اتحاد

جماهیر شوروی مدنظر بود و همچنین، حوزه امنیتی ناتو اساساً شامل کشورهای اروپای غربی می‌شد که در معرض حمله یا تهدید شوروی قرار داشتند. اما در حال حاضر ناتو با دشمنی به جز یک دولت و خارج از حوزه سنتی که در ماده ۶ پیمان آتلانتیک شمالی پیش‌بینی شده است، روبروست. موفقیت ناتو در مبارزه با این دشمن جدید، مستلزم تعریف دقیق و راه‌های جدید مقابله با آن است.

با توجه به تحولات فوق، ناتو در یک فضای امنیتی جدیدی قرار گرفته است که:

۱ـ تهدید در هر جا و هر زمان و از طریق هرگونه ابزاری، از حملات مسلحانه و تهاجم شیمیایی و بیولوژیک گرفته تا حملات الکترونیک ممکن است منافع غرب را به مخاطره اندازد؛

۲ـ دولت‌ها، انحصار خود را در استفاده از ابزار زور و خشونت از دست داده‌اند، اعضای گروه‌های تروریستی، چه به صورت فردی و چه گروهی، می‌توانند خدمات خود را در اختیار نهادهای دولتی و غیردولتی قرار دهند؛

۳ـ تروریسم، آمیخته‌ای از عوامل «عقلانی» و «غیرعقلانی» است. اصولاً از دیدگاه غرب، استفاده از ابزار تروریسم در گذشته بر یک عقلانیت استوار بود و در نتیجه براساس هزینه و ریسک قابل محاسبه بود، درحالی که هم‌اکنون حکومت‌های غربی عامل «غیرعقلانی» را در عملیات‌های شهادت‌طلبانه می‌بینند، که محاسبه عقلانی مقابله با این نوع مبارزه را برای غرب دشوار می‌کند.

همان‌گونه که تروریسم ناشی از اوضاع جدید، دارای ویژگی‌های مختص به خود است، مبارزه علیه تروریسم نیز نیازمند ابزار خاص

خود می‌باشد. در گذشته مبارزه با تروریسم اساساً مستلزم استفاده از نیروی نظامی و سایر قوای قهریه بود، اما در حال حاضر به خاطر پیچیدگی‌های اوضاع جدید، توسل به قوه قهریه تنها یکی از ابزار لازم است. واقعه ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم را به یکی از اولویت‌های اهداف ناتو تبدیل نمود. اکنون اهداف ناتو در مبارزه با تروریسم بر سه محور زیر استوار است:

۱ـ توسعه توانایی‌ها و ظرفیت‌های ضدتروریستی ـ شامل انجام اقدامات دفاعی جدید حتی برای کاهش ضعف و کمبودهای کشورهای عضو؛

۲ـ ایجاد و گسترش توانایی‌های تهاجمی به منظور پیشگیری، بازدارندگی و جلوگیری از اقدامات تروریستی؛

۳ـ پیش‌بینی برنامه‌هایی جهت محدود ساختن اثرات و پیامدهای ناشی از حملات تروریستی.

اقدامات ناتو پس از ۱۱ سپتامبر

اقدامات ناتو در جنگ علیه تروریسم را می‌توان در سه مقطع تقسیم‌بندی کرد: مقطع اول، بلافاصله پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر آغاز و تا حمله به افغانستان و درهم کوبیدن مواضع طالبان و گروه القاعده ادامه می‌یابد. مقطع دوم، مجموعه اقدام‌هایی است که اعضای ناتو در افغانستان تحت عنوان مبارزه با تروریسم به‌عمل آوردند. مقطع سوم از کنفرانس سران ناتو در پراگ آغاز می‌شود. در این کنفرانس، رهبران کشورها تصمیم‌هایی را اتخاذ کردند که اساس استراتژی جدید ناتو در مقابل تهدیدها، ازجمله مبارزه با تروریسم، را تشکیل می‌دهد.

مقطع اول: از ۱۱ سپتامبر تا حمله به افغانستان

درست یک روز بعد از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی در آمریکا، کشورهای عضو سازمان ناتو طی نشستی اضطراری نه تنها این حمله را محکوم کردند، بلکه برای اولین‌بار پس از گذشت ۵۲ سال از زمان تأسیس این سازمان تصمیم گرفتند به ماده ۵ پیمان و طبق آن در چارچوب یک اقدام مشترک جهت کمک به آمریکا وارد عمل شوند. ماده ۵ پیمان پیش‌بینی می‌کند: «هر حمله نظامی علیه یکی از اعضا در حکم حمله به تمامی اعضا است و درصورت وقوع چنین حمله‌ای تمامی اعضا متعهدند با توسل به هرگونه اقدام لازم، حتی نیروی نظامی، برای کمک به کشور قربانی اقدام کنند». مسلماً در زمان تدوین مفاد پیمان ناتو در سال ۱۹۴۹، هیچ‌یک از کشورهای امضاکننده پیمان تصور نمی‌کردند که روزی قربانی حمله ایالات متحده آمریکا و حمله ناشی از اقدام تروریستی، نه از سوی یک دولت، بلکه از سوی یک گروه تروریستی باشند. اعلام انجام اقدامات مشترک از سوی کشورهای عضو ناتو جهت کمک به آمریکا در مبارزه این کشور علیه تروریسم، برای ناتو تعهدات جدیدی را ایجاد کرد که متفاوت با گذشته بود.

در پی فعال کردن ماده ۵، کشورهای عضو، به درخواست آمریکا موافقت خود را با انجام عملیات جدیدی برای مقابله با تروریسم اعلام نمودند. این اقدامات جدید، ازجمله شامل مبادله اطلاعات، حق استفاده از فرودگاه‌ها، بنادر و تأسیسات نظامی درصورت وقوع عملیات تروریستی، کمک به دولت و یا دولت‌های قربانی تروریسم و توسعه عملیات نیروی دریایی ناتو به بخش‌های شرقی دریای مدیترانه بود. در چارچوب گسترش عملیات دریایی به شرق مدیترانه، نیروهای ناتو هرگونه رفت و آمد کشتی‌های بازرگانی و غیره را زیر

نظر گرفته و به این ترتیب بازرسی از کشتی‌های مظنون جزء وظایف عادی نیروهای ناتو قرار گرفت.[1] در راستای گسترش حوزه عملیات ناتو، از اکتبر ۲۰۰۱ تا می ۲۰۰۲، سیستم‌های رادار، شامل هواپیماهای آواکس[2] به طور دائم حفاظت امنیت هوایی خاک آمریکا را تحت پوشش قرار دادند. این عملیات تحت فرماندهی ناتو با مشارکت نیروهای آمریکایی انجام گرفت.[3]

بخشی از مبارزه با تروریسم نیز به عهده کشورهای عضو شورای مشارکت ارو ـ آتلانتیک گذاشته شد. این نهاد سابقاً با عنوان شورای همکاری آتلانتیک شمالی[4] به منظور هموار کردن راه برای عضویت کشورهای عضو پیمان ورشوی سابق ایجاد شده بود.(۷) در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر این گروه از کشورها، که در انتظار عضویت کامل در ناتو بودند، ضمن محکوم کردن عملیات تروریستی به آمریکا، حمایت کامل خود را از مبارزه با تروریسم اعلام کردند. یکی دیگر از آثار ۱۱ سپتامبر، تقویت همکاری‌های ناتو و روسیه در چارچوب شورای ناتو ـ روسیه[5] بود. این شورا، که در می ۲۰۰۲ با هدف توسعه همکاری‌های امنیتی بین روسیه و کشورهای عضو ناتو در منطقه ارو ـ آتلانتیک تشکیل شد، پس از ۱۱ سپتامبر تروریسم را بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت غرب و روسیه اعلام کرد. شورا با انجام مشورت‌های دائمی در سطوح بالای مقامات سیاسی، تهدیدهای ناشی از تروریسم و راه‌های همکاری در مبارزه با آن را به عنوان مهم‌ترین وظیفه در دستور کار خود قرار داد.

---

۱. این عملیات عنوان "Active Endeavour" گرفت

2. Airborne Warning and Control Systems aircraft (AWACS)

۳. این عملیات با عنوان "Eagle Assist" معروف است

4. North Atlantic Cooperation Council (NACC)

5. NATO-Russia Council (NRC)

فعالیت‌های شبکه القاعده و ارتباط گروه‌های اسلامی مرتبط با القاعده فعال در مناطقی چون چچن و بالکان مهم‌ترین نگرانی شورا را تشکیل می‌داد.

مقطع دوم: حمله به افغانستان

حضور ناتو در افغانستان با انجام دو عملیات نظامی امکان‌پذیر شد: یکی از طریق مشارکت در حملات نظامی به فرماندهی آمریکا که برخی از نیروهای نظامی کشورهای عضو ناتو هم در آن شرکت داشتند و دیگری در چارچوب اجرای عملیات سازمان ملل متحد موسوم به ایساف[1] با هدف برقراری ثبات پس از متلاشی شدن گروه طالبان و شبکه القاعده در افغانستان بود. در عملیات اول، به فرماندهی آمریکا، نیروهای نظامی نوزده کشور عضو ناتو به طور مستقیم شرکت داشتند، ازجمله کشورهای انگلیس، نروژ، دانمارک، آلمان و کانادا که نیروهای ویژه در اختیار گذاشتند، درحالی که فرانسه، یونان، هلند و اسپانیا در سایر زمینه‌های نظامی شرکت داشتند.[2] در عملیات دوم، ناتو فرماندهی و هماهنگی نیروهای ایساف را عهده‌دار شد.[3] این عملیات ، که از ژانویه ۲۰۰۲ به اجرا گذارده شد، کشورهای عضو ناتو را موظف می‌کرد تا ۹۵ درصد امکانات لجستیکی و نیروی انسانی لازم را در اختیار ایساف قرار دهند. سایر کشورها، به‌ویژه کشورهای داوطلب عضویت در ناتو، با توجه به تجربه‌های آنها در جنگ علیه تروریسم در مناطقی چون بالکان، قفقاز و آسیای

---

1. International Security Assistance Force (ISAF)

۲. عنوان این عملیات "Enduring Freedom" بود

۳. ناتو در اوت ۲۰۰۳ فرماندهی ایساف را در دست گرفت. وظیفه اصلی این نیرو کمک به دولت موقت در برقراری امنیت در افغانستان است. ایساف اولین مأموریت ناتو در خارج از منطقه ارو ـ آتلانتیک تلقی می‌شود.

مرکزی بخشی از امکانات نظامی خود را در اختیار ناتو قرار دادند. موفقیت هر دو عملیات، بستگی به همکاری بین کشورهای ناتو و هماهنگی و آمادگی نیروهای نظامی در صحنه افغانستان داشت.

مقطع سوم: کنفرانس پراگ و تدوین استراتژی جدید

تا قبل از برگزاری کنفرانس نوامبر ۲۰۰۲ سران ناتو در پراگ، اقداماتی از سوی ناتو صورت گرفت که در بیشتر موارد با توجه به وضعیت موجود، به صورت واکنش‌هایی بود که در مقابل پدیده تروریسم، انجام پذیرفت. کنفرانس پراگ، علاوه بر تأکید بر تقویت همکاری بین اعضا، مجموعه‌ای از اقدام‌هایی را پیش‌بینی کرد که باید در چارچوب یک استراتژی به مورد اجرا گذاشته می‌شد. در این کنفرانس، رهبران ناتو درباره موارد متعددی به منظور آمادگی این سازمان برای انجام مأموریت‌های جدیدی تصمیم گرفتند و بر مفاهیمی تأکید نمودند که محورهای اصلی استراتژی جدید علیه تروریسم را مشخص می‌کرد. این مفاهیم عبارت بودند از: مفهوم جدید دفاعی ناتو، نیروی واکنش ناتو[۱]، ترتیبات جدید فرماندهی نظامی ناتو،[۲] تعهدات جدید اعضای ناتو،[۳] دفاع در مقابل سلاح‌های کشتارجمعی،[۴] طرح اقدام مشارکت علیه تروریسم[۵] و دفاع موشکی[۶].

ـ مفهوم جدید دفاعی ناتو: مفهوم جدید دفاعی ناتو در مقابل تروریسم بر نکات ذیل تأکید داشت:

---

1. NATO Response Force
2. NATO's Military Command Arrangements
3. The Prague Capabilities Commitment
4. Defence Against Weapons of Mass Destruction
5. Partnership Action Plan on Terrorism
6. Missile Defence

۱ـ اقدام علیه حملات و یا تهدیدهای تروریستی که ممکن است از سوی گروه‌های تروریستی علیه مردم، خاک و یا تأسیسات زیربنایی و نیروهای نظامی کشورهای عضو صورت گیرد؛

۲ـ اعطای کمک به هریک از کشورهای عضو که ممکن است مورد حمله و تهدید تروریستی قرار گیرد؛

۳ـ حمایت از اقدام‌هایی از سوی اتحادیه اروپا و یا سایر سازمان‌ها و ائتلاف‌های بین‌المللی که درخواست کمک از ناتو بکنند؛

۴ـ اعزام نیرو به هر نقطه‌ای که برای جنگ علیه تروریسم ضروری باشد.

طبق تصمیمی که در کنفرانس پراگ اتخاذ شد، این‌گونه فعالیت‌ها با هماهنگی و تبادل اطلاعات میان اعضا صورت خواهد گرفت.

ـ نیروی واکنش ناتو: نیروی واکنش ناتو شامل نیروهای نظامی از دو سوی آتلانتیک، مجهز به آخرین فناوری‌های پیشرفته نظامی، قابل انعطاف و برخوردار از آمادگی لازم برای انجام عملیات سریع در هر نقطه‌ای که اقدامات تروریستی منافع غرب را تهدید کند، می‌شود. طبق تصمیم شورای ناتو، این نیروها باید تا اکتبر ۲۰۰۶ آماده عملیات شوند.

ـ ترتیبات فرماندهی نظامی ناتو: ناتو، به منظور تطبیق وظایف خود با الزامات مبارزه با تروریسم، تغییراتی را در فرماندهی نظامی پیش‌بینی نمود. ساختار جدید شامل دو فرماندهی استراتژیک، یکی مستقر در خاک بلژیک و متشکل از دو نیروی ستادی و یک نیروی واکنش سریع و دیگری مستقر در خاک آمریکا که دارای توانایی‌های انتقال نیرو و تجهیزات نظامی به نقاط بحرانی خواهد بود.[۸]

ـ تعهدات جدید اعضای ناتو: بخشی از تلاش مستمر ناتو در جهت بهبود و

توسعه ظرفیت‌های جدید نظامی این سازمان در مقابله با تهدیدهای جدید و برای شرکت در جنگ‌های مدرن است. کشورهای ناتو در پی تصمیم‌های کنفرانس، متعهد شدند جهت تطبیق توانایی‌ها و ظرفیت‌های نظامی، خود را آماده مبارزه با تروریسم سازند.[۹]

ـ دفاع در مقابل سلاح‌های کشتارجمعی: یکی دیگر از نگرانی‌های ناتو، امکان استفاده گروه‌های تروریستی از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی است. برای مقابله با این نوع حملات، ناتو در چند محور ابتکاراتی را پیش‌بینی نمود، ازجمله این ابتکارات شامل تأسیس آزمایشگاه‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک و تشکیل نیروی واکنش در مقابل حملات کشتارجمعی است.

ـ طرح اقدام مشارکت علیه تروریسم: این طرح درواقع سندی است که چگونگی همکاری بین ناتو و کشورهای داوطلب عضویت در این پیمان را در مبارزه با تروریسم و همچنین نقش و ابزار مورد استفاده در برخورد با پیامدهای جنگ علیه تروریسم مشخص می‌کند. این طرح، علاوه بر کشورهای طرح مشارکت برای صلح، شامل کشورهای «گفت‌وگوی مدیترانه»[۱۰] نیز می‌شود.

ـ دفاع از مردم غیرنظامی: دفاع از مردم غیرنظامی به عنوان طرحی مطرح شد که اعضای ناتو را متعهد می‌کند تا شهروندان خود را در مقابل حملات احتمالی تروریستی شیمیایی و بیولوژیکی آماده سازند. در این راستا، اولین گام تشکیل یک مرکز دفاع نظامی و غیرنظامی است که می‌تواند در کمک به قربانی چنین حملاتی مؤثر واقع گردد.

ـ دفاع موشکی: از آنجا که امکان پرتاب موشک توسط گروه‌های تروریستی، پس از ۱۱ سپتامبر، همواره به عنوان یکی از خطرهای جدی برای کشورهای غربی مطرح بوده، ناتو یکی از برنامه‌های خود را مقابله با حملات

موشکی قرار داده است. برای مقابله با چنین حملاتی، علاوه بر تقویت دفاع نظامی، راه‌های پیشگیری سیاسی و تبادل اطلاعات را در اولویت‌های سیاسی و امنیتی خود قرار داده است.

توسعه همکاری با سایر سازمان‌های بین‌المللی

در کنار برنامه‌ها و اقدام‌های فوق که اساساً در کنفرانس پراگ مطرح و در مورد آنها تصمیم‌هایی اتخاذ شد، ناتو یکی دیگر از محورهای مبارزه با تروریسم را توسعه همکاری با سایر سازمان‌های بین‌المللی قرار داد. ناتو به این نتیجه رسیده است که پدیده تروریسم به کشور یا منطقه جغرافیایی خاصی محدود نمی‌شود و لذا علاوه بر هماهنگی با اتحادیه اروپا، همکاری خود را با سازمان‌های بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا[1]، سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری[2]، انجمن بین‌المللی حمل‌ونقل هوایی[3] و سایر سازمان‌ها نزدیک‌تر کرد. همکاری با «کمیته ضدتروریستی سازمان ملل»[4] در زمینه تبادل اطلاعات، انجام مشورت‌های مستمر با سازمان امنیت و همکاری اروپا، نظارت مشترک هوایی و تبادل اطلاعات در چارچوب همکاری با سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری و انجمن بین‌المللی حمل‌ونقل هوایی، ازجمله زمینه‌های همکاری بین ناتو و این سازمان‌ها در جنگ علیه تروریسم می‌باشد. همکاری در منطقه بالکان بین ناتو، سازمان ملل، اتحادیه اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا با مشارکت شماری از سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی در

---

1. Organisation for Security and Co-operation in Europe (OSCE)
2. International Civil Aviation Organization (ICAO)
3. International Air Transport Association (IATA)
4. United Nations Counter Terrorism Committee

منطقه بالکان در دوران جنگ‌های منطقه‌ای و تنش‌های قومی و پس از آن، ازجمله همکاری‌ها در زمینه مبارزه با تروریسم است.

اختلاف‌نظر بین اعضای ناتو

به‌رغم اینکه ناتو، پس از ۱۱ سپتامبر اقداماتی را در مبارزه با تروریسم پیش‌بینی نمود، اما ماهیت فراملی بودن تروریسم بین‌المللی از یک سو و عدم اتفاق‌نظر در تعریف دقیقی از تروریسم در جامعه بین‌المللی از سوی دیگر، اعضای این سازمان را در دو سوی آتلانتیک در مقابل چالش جدیدی قرار داد. اختلاف‌نظر بین اروپا و آمریکا در مورد نحوه مبارزه با این پدیده جدید، وظیفه سازمان را در جنگ علیه تروریسم دشوار ساخت.

در ابتدا ضروری است به این موضوع اشاره شود که یکی از پیامدهای مهم ۱۱ سپتامبر، تحول در روابط بین آمریکا و اروپا بود. تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، آینده روابط اروپا و آمریکا بیش از پیش مورد تردید بود. در واقع، پس از پایان جنگ سرد شاید مهم‌ترین اقدام مشترک بین آمریکا و اروپا در چارچوب عملیات نظامی ناتو در جنگ‌های بالکان بود. ولی به طور کلی سؤالی که همواره افکار مردم اروپا را طی دهه ۹۰ به خود مشغول می‌داشت، این بود که آیا پس از فروپاشی شوروی و از بین رفتن تهدید مشترک، انگیزه‌ای قوی برای ادامه همکاری نزدیک دفاعی و امنیتی بین اروپا و آمریکا وجود دارد؟ در این‌باره شاید برای اولین‌بار در طول تاریخ معاصر بود که ظاهراً تهدیدی امنیت اروپا را از درون منطقه اروپا به مخاطره نمی‌انداخت. بنابراین در چنین وضعیتی چگونه کشورهای غربی می‌توانستند افکار عمومی مردم خود را راضی به پذیرش هزینه‌ها و برنامه‌های گسترده نظامی کنند، درصورتی که تهدیدی به

معنای حمله نظامی مشخص وجود نداشت. در این رابطه، حتی مقامات سیاسی اروپایی در تعریف تهدیداتی که می‌تواند ثبات و امنیت کشورشان را به مخاطره اندازد با تردید روبه‌رو بودند. به عنوان مثال، در نشست تابستان ۲۰۰۱ بوداپست، وزرای امورخارجه کشورهای اروپایی در مورد تعریف منابع تهدید، که آمریکایی‌ها بر روی حمله موشکی از سوی سایر کشورها تأکید داشتند، نظر مخالفی را بیان کردند.[۱۱] شک و تردید در این مورد زمانی بیشتر جلوه می‌کرد که دیدگاه‌های ارزشی متفاوت و حتی مغایر بین کشورهای اروپایی و آمریکا بیشتر بروز می‌نمود. این دیدگاه‌ها اغلب در زمینه‌هایی مانند محیط زیست، کنترل تسلیحات، آزادی سقط جنین، مذهب و مجازات اعدام در شرایطی بروز می‌یافت که تهدید مشترکی در مقابل آنها قرار نداشت.

از سوی دیگر، سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا به‌ویژه با آغاز دوران ریاست‌جمهوری جورج دبلیو بوش در خصوص مخالفت با قراردادها و موافقتنامه‌های بین‌المللی، نگرانی‌های اروپا را افزایش داد. این سیاست چنین برداشتی را تلقین می‌کرد که تنها کشور«ابرقدرت» جهان، علاقه‌ای به شنیدن دیدگاه‌های متحدان اروپایی خود ندارد.[۱۲]

ولی حادثه ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن اعلام همبستگی کشورهای اروپایی در مبارزه با تروریسم بین‌المللی منجر به کنار گذاشتن این اختلاف‌نظرها و یا حداقل عدم تأکید بر آنها شد. درواقع این حادثه همان‌گونه که به آمریکایی‌ها فهماند که آنان نیاز به همکاری با کشورهای اروپایی دارند، برای اروپایی‌ها نیز این پیام را در پی داشت که آنان دارای ارزش‌های مشترکی با آمریکا (در مقابل سایر کشورها) هستند که برای حفاظت از این ارزش‌ها لازم است با آمریکا، متحد باقی بمانند. در نتیجه، از آن پس به جای اینکه بر اختلاف‌نظرهای خود

در مورد مسائلی چون محیط زیست و یا مجازات اعدام انگشت بگذارند، بر اتفاق‌نظرها و دیدگاه‌های مشترک در مسائل امنیتی و دفاعی درازمدت خود تأکید نمودند.

در این مورد، ابراز همدردی و همبستگی از سوی سران کشورهای اروپایی با آمریکا در پی حادثه ۱۱سپتامبر، نشان‌دهندهٔ حمایت آنان از آمریکا بود. تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس، بلافاصله پس از حادثه، ضمن محکوم کردن آن، اعلام نمود که هیچ‌گونه درنگی در حمایت از آمریکا برای مبارزه با تروریسم نباید کرد و کشورش آماده است در هرگونه عملیاتی به رهبری آمریکا شرکت نماید.(۱۳) گرهارد شرودر، صدراعظم آلمان نیز آمادگی کشورش را برای «همکاری نامحدود» با آمریکا اعلام کرد و وزیر امورخارجه این کشور هم بیان نمود که دولت آلمان، طرحی را به پارلمان ارائه داده است، که درصورت تصویب بتواند نیروی نظامی به آسیای مرکزی اعزام دارد.(۱۴) سرانجام موافقت پارلمان آلمان با ۵۶۵ رأی موافق در مقابل ۴۰ رأی مخالف راه را جهت اعزام چنین نیرویی هموار کرد.(۱۵) ژاک شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه، اولین رهبر کشور خارجی بود که پس از حادثه۱۱ سپتامبر از آمریکا دیدار و حمایت کامل و همه‌جانبه کشورش را از واشنگتن، اعلام داشت.(۱۶) چنین عکس‌العمل‌های مثبتی برای حمایت از اقدامات آمریکا در بین سایر کشورهای اروپایی نیز به طور وسیعی مشاهده شد.

با این حال، تحولات بعدی در ارتباط با اقداماتی که ایالات متحده آمریکا جهت مبارزه با تروریسم به مورد اجرا گذاشت با مواضع و رویکردهای اروپایی‌ها در مغایرت بود.

هرچند کشورهای اروپایی با آمریکا در اقدامات علیه القاعده و طالبان، به

عنوان «عملیات ضدتروریسم» اعلام همبستگی کردند، اما این اعلام همبستگی به معنای حمایت کامل و بدون قید و شرط از اقدامات آمریکا نبود. مقامات اروپایی این انتظار را داشتند که آمریکا قبل از هرگونه اقدام نظامی با کشورهای متحد اروپایی، در مورد چگونگی انجام این اقدامات با آنان مشورت نماید. البته با اینکه اروپایی‌ها در جنگ علیه تروریسم با آمریکا اتفاق‌نظر داشتند، ولی در مورد نحوه برخورد با آن، دیدگاه‌های متفاوتی را بیان نمودند. اظهارنظرهای مقامات اروپایی در این رابطه بیانگر وجود اختلاف‌نظر میان اروپا و آمریکا در مبارزه علیه تروریسم است. مشخصات دیدگاه‌های مقامات اروپایی در موارد ذیل خلاصه شده که عبارتند از:

ـ دیدگاه مخالف با اقدام نظامی: در این مورد، هرچند که فرانسوی‌ها معتقد به واکنش به اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر بودند، ولی مطرح کردند که این اقدام نباید در وهله اول نظامی می‌بود. همان‌گونه که فرانسه از زبان اوبر ودرین، وزیر خارجه وقت خود اعلام نمود: «قبل از حمله به تروریسم، باید ریشه‌های آن را از بین برد، به این معنا که باید دید اوضاع و بحران‌هایی که منجر به بروز تروریسم و اندیشه‌های افراطی می‌شود کدام است و سپس با آن مقابله کرد».[۱۷] بنابراین به عقیده وی، قبل از اینکه هرگونه اقدام نظامی صورت گیرد ضروری است تا ابتدا از راه‌های دیپلماتیک، اقدامات حقوقی و حتی از طریق همکاری‌های بین سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی اقدام کرد.

تأکید بر مؤلفه‌های غیرنظامی در مبارزه با تروریسم، منجر به این شد که رهبران اروپایی برخلاف مقامات کاخ سفید از به‌کار بردن واژه «جنگ» خودداری کنند.

ـ عدم گسترش عملیات نظامی به سایر کشورها: عده‌ای دیگر از رهبران

اروپایی، با اینکه با به‌کار بردن ابزار نظامی مخالفتی نداشتند، اما معتقد بودند که توسل به چنین ابزاری باید تنها به افغانستان و حتی‌الامکان به مراکز و پایگاه‌های آموزش تروریستی القاعده در خاک این کشور محدود شود. در این مورد، مقامات فرانسوی، ازجمله ژاک شیراک، رئیس‌جمهور، لیونل ژوسپن، نخست‌وزیر وقت و الن ریشار، وزیر دفاع وقت فرانسه و برخی مقامات آلمان مانند یوشکا فیشر، وزیر امورخارجه، بر این نکته تأکید کردند که پاسخ آمریکا باید متناسب با خود حمله باشد. برخی مقامات بلژیک که ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را عهده‌دار بودند، اعلام نمودند که «انتقام آمریکا باید تنها به سازمان‌های تروریستی متمرکز گردد و ما هرگز به خود اجازه نخواهیم داد تا در جنگی مشارکت داشته باشیم که فراتر از افغانستان است».[۱۸]

حتی تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس که بلافاصله از اقدام نظامی آمریکا حمایت کرد، در مورد گسترش جنگ به سایر کشورها ازجمله عراق اعلام نمود که شواهد و مدارک کافی مبنی بر مشارکت عراق در عملیات القاعده باید از سوی واشنگتن ارائه گردد تا انگلیس از گسترش جنگ به این کشور حمایت کند. بنابراین، بدون ارائه مدارک مستدل، به نظر می‌آمد که کشورهای اروپایی مشارکت در هرگونه اقدام نظامی علیه عراق و یا سایر کشورها را با دیده تردید می‌نگریستند.[۱۹]

ـ جلوگیری از تبدیل مبارزه علیه تروریسم به «برخورد تمدن‌ها»: با توجه به وجود بیش از پانزده میلیون مسلمان ساکن در کشورهای اروپایی، رهبران اروپا نگران گسترش مبارزات تروریستی به اروپا و «تحقق یافتن نظریه برخورد تمدن‌ها»، که نتیجه آن گسترش عدم ثبات و ناامنی به سایر نقاط می‌شد، بودند. برای جلوگیری از این امر که نهایتاً از نظر اروپاییان «به نفع حرکت‌های

تروریستی بود» اکثر مقامات اروپایی اعلام کردند که جنگ علیه القاعده و طالبان در افغانستان به معنای جنگ علیه اسلام و مسلمانان نیست. به همین دلیل، هنگامی که جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، از اقدام خود علیه القاعده به عنوان «جنگ صلیبی» یاد کرد، اروپاییان اظهارات وی را ناپخته خوانده و آن را مورد انتقاد قرار دادند.

ـ کسب مجوز از شورای امنیت سازمان ملل: اکثر رهبران اروپایی اعتقاد داشتند برای اینکه آمریکا بتواند اقدام «مشروعی» را به عنوان واکنش به حادثه ۱۱ سپتامبر به مورد اجرا بگذارد، لازم است تا از طریق جلب حمایت بین‌المللی و به خصوص کسب مجوز از سوی سازمان ملل اقدام کند. به عنوان مثال، فرانسه از همان فردای حادثه در شورای امنیت سازمان ملل طرحی را جهت محکومیت تروریسم بین‌المللی ارائه و از سایر دولت‌ها درخواست نمود، در اقدامی مشترک علیه این پدیده وارد عمل شوند. سران اتحادیه اروپا در نشست ۲۱ سپتامبر درخواست نمودند که در مبارزه با تروریسم باید تمامی کشورها زیر نظر سازمان ملل متحد مشارکت فعال نمایند.

البته اتخاذ چنین موضعی از سوی اروپایی‌ها تازگی ندارد. آنان در زمان جنگ کوزوو در ۱۹۹۹ نیز به اهمیت نقش سازمان ملل در مشروعیت بخشیدن به اقدامات نظامی ناتو به عنوان استراتژی جدید این سازمان تأکید کرده بودند. برای فرانسه و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی، شورای امنیت مهم‌ترین مرجع برای تدوین یک سیاست ضدتروریستی در جهان تلقی می‌شود.

مبارزه با تروریسم از طریق حل بحران‌های منطقه‌ای: بالاخره اروپاییان اعتقاد داشتند که از بین بردن تروریسم و رفع ابعاد بین‌المللی آن مستلزم حل بحران‌های منطقه‌ای، ازجمله حل مسئله فلسطین و عراق در خاورمیانه است.

آنان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر از وخیم‌تر شدن اوضاع در منطقه خاورمیانه ابراز نگرانی کرده و از آمریکا خواسته بودند تا تلاشی جدی جهت حل مشکلات این منطقه بکند. اما، حادثه ۱۱ سپتامبر آنان را مصمم‌تر ساخت تا تأکید بیشتری در این مورد کنند، البته نه اینکه مسبب اقدامات تروریستی آمریکا را نیروهای فلسطینی و یا عراق بدانند، بلکه ناشی از استمرار وضعیت بحرانی در این منطقه و خشم مردم مسلمان از سیاست‌های کشورهای غربی در منطقه می‌دانستند. بنابراین، هرچند اروپاییان خواهان انجام اقدامات فوری سیاسی، اقتصادی و نظامی برای مبارزه با تروریسم بودند، اما به این امر نیز معتقد بودند که باید دست به اقدامات ریشه‌ای علیه تروریسم زد.

چنین اختلاف‌نظرهایی بین آمریکا و اروپا نه تنها در مورد نحوه برخورد با تروریسم بلکه در مورد موضوع‌های دیگری ازجمله حمله به عراق نیز کاملاً مشهود است.[۲۰] اکنون این سئوال مطرح می‌شود که چرا چنین مخالفت جدی‌ای با جنگ از سوی اغلب کشورهای اروپایی ابراز می‌شود؟ یکی از تحلیلگران مسائل اروپا ـ آمریکا، در ارزیابی خود اشاره می‌کند که «مخالفت اروپا، نتیجهٔ اختلاف عمیق در رفتار اروپا و آمریکا و شیوه نگرش آنها به امور جهانی است». وی اعتقاد دارد که «علت مخالفت اروپا، شکاف قدرت بین اروپا و ایالات متحده‌ای است که اکنون قادر می‌باشد به شکل بی‌سابقه‌ای اعمال قدرت کند. در چنین شرایطی، بهترین گزینه اروپا برای حفظ نفوذ جهانی خود، در شرایطی که از نظر نظامی نسبتاً ضعیف است، پافشاری بر اجرای سیاست بین‌الملل در چارچوب هنجارهای بین‌المللی است».[۲۱] از سوی دیگر، سیاست آمریکا در نحوه برخورد با تروریسم از دید اغلب کشورهای اروپایی قابل قبول نیست. افکار عمومی در اکثر کشورهای اروپایی، مخالف استفاده از ابزار جنگ علیه تروریسم هستند.[۲۲]

این نگرش را می‌توان تا حدی به واسطه مخالفت با سلطه آمریکا، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی، تبیین کرد. مردم اروپا از سیاستمداران خود انتظار دارند تا مطابق ارزش‌ها و استانداردهای دیرپای اروپایی عمل کنند. همچنین، اختلاف‌نظرها در جنگ علیه تروریسم، همچون منازعه در مورد بحران عراق، نشان می‌دهد که ناتو خود در مرکز تنش‌های موجود در روابط فرا ـ آتلانتیکی قرار دارد. تنش‌هایی که پس از پایان جنگ سرد همواره چون آتش زیر خاکستر وجود داشته است. گرچه سیاستمداران، هم در اروپا و هم در آمریکا، از شکاف آشکار به وجودآمده در درون پیمان ناتو ابراز تأسف می‌کنند، اما روشن است که ایالات متحده و مردم آن، درک متفاوتی از نیازهای امنیتی خود نسبت به دولت‌ها و مردم اروپایی دارند. شاید ناتو راه‌حل این مسأله نیست؛ بلکه خود درواقع مرکز این مشکل است».[۲۳]

استراتژی‌های ناتو

به‌رغم وجود اختلاف‌نظرهای فوق در میان اعضای ناتو، در مورد نحوه برخورد با تروریسم، تلاش برای تدوین یک استراتژی منسجم وجود دارد. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، در کنفرانس پراگ، سران ناتو در مورد اقدامات اولیه‌ای که این سازمان می‌تواند در مقابل حملات و تهدیدهای تروریستی به اجرا بگذارد تصمیم‌هایی را اتخاذ کردند. هرچند این اقدامات در غالب یک استراتژی مدون و از پیش تعیین‌شده به اجرا گذاشته نشده است، اما تدوین یک استراتژی منسجم و مجهز به ابزار و توانایی‌های مناسب در جنگ علیه تروریسم در دستور کار اعضای ناتو می‌باشد. این استراتژی می‌تواند در چندین محور عملی شود که عبارت‌اند از:

ادامه روند گسترش ناتو

ناتو معتقد است که همکاری‌های امنیتی و دفاعی بین کشورهای غرب نه تنها باید عمیق‌تر شود، بلکه می‌بایست از لحاظ جغرافیایی گسترش یافته و مناطق بیشتری را زیر پوشش امنیتی خود قرار دهد. در چارچوب چنین سیاستی، طرح مشارکت برای صلح، ایجاد نهادهای مشترک همکاری با برخی کشورها ازجمله روسیه، اوکراین و کشورهای حوزه مدیترانه تا به حال به مرحله اجرا گذاشته شده است. طرح مشارکت برای صلح با هدف برگزاری جلسات مشترک بین ناتو و هریک از اعضای این طرح به منظور هموار کردن راه برای عضویت این گروه از کشورها در سازمان ناتو می‌باشد. تا به حال شماری از کشورهای اروپای شرقی از طریق طرح مشارکت برای صلح به عضویت کامل ناتو درآمده‌اند. شورای ناتو ـ روسیه نیز، پس از مذاکرات فشرده، سرانجام در می ۲۰۰۲ ایجاد شد. اهمیت این نهاد از آنجا ناشی می‌شود که نقش روسیه در سیاست‌های بین‌الملل و به عنوان کشوری بزرگ و برخوردار از توان هسته‌ای قابل توجه و دارای نفوذ در برخی از مناطق جهان، برای ناتو مهم و غیرقابل انکار است.[۲۴] به همین دلیل ناتو جایگاه ویژه‌ای را در روابط خود به این کشور اختصاص داده است. بر همین اساس، به‌رغم اینکه روسیه هنوز هم در پاره‌ای موارد حساس، ازجمله گسترش ناتو با رهبران این سازمان مخالف است، اما ناتو در مقایسه با سایر کشورهای عضو طرح «مشارکت برای صلح» همکاری نسبتاً تنگاتنگ و وسیع‌تری را با روسیه برنامه‌ریزی کرده است. در این راستا همکاری گسترده روسیه با ناتو در برخی از زمینه‌های سیاسی، نظامی، امنیتی و غیره بیانگر این واقعیت است. همکاری‌های بین ناتو و روسیه در موضوع‌هایی از قبیل پیشگیری و حل‌وفصل درگیری‌های قومی، مبارزه با

تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی، تبادل اطلاعات درخصوص سیاست‌های امنیتی و دفاعی، مسائل زیست‌محیطی مرتبط با امنیت و دفاع، انتقال فناوری‌های پیشرفته و همکاری‌های هسته‌ای و بالاخره تروریسم بین‌المللی می‌تواند اهمیتی حیاتی داشته باشد.

تقویت همکاری‌های امنیتی با اتحادیه اروپا

در راستای مبارزه با تروریسم یکی از تلاش‌های ناتو، تقویت همکاری‌های امنیتی با اتحادیه اروپا خواهد بود. به‌رغم وجود اختلاف دیدگاه‌ها بین برخی از کشورهای اروپایی و آمریکا در نحوه برخورد با تروریسم، در مورد اصل مبارزه با تروریسم اتفاق‌نظر وجود دارد. تجارب گذشته نیز نشان داده که این دو سازمان در مواقع اضطراری در مناطق بحرانی که می‌تواند امنیت و منافع غرب را به مخاطره اندازد، با یکدیگر همکاری می‌کنند، که اجرای عملیات مشترک نظامی در جنگ‌های بالکان مؤید این مطلب است. علاوه بر این، تا به حال بین این دو سازمان، توافقنامه‌های همکاری‌های امنیتی منعقد شده، که هدف آن مکمل نمودن امکانات نظامی ـ دفاعی دو سازمان بوده است. ازجمله در پی کاستی‌های اتحادیه اروپا در درگیری‌های منطقه بالکان، فرانسه و انگلیس، به عنوان دو قدرت اروپایی، با صدور اعلامیه سنت مالو[1] در دسامبر ۱۹۹۸ برای نخستین‌بار از اتحادیه اروپا درخواست کردند تا ظرفیت و توانایی نظامی خود را بالا برده و در واکنش به بحران‌های بین‌المللی، وارد عمل شود. این اعلامیه نه تنها اقدامات ناتو را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه هماهنگ با آن، اتحادیه اروپا را

---

1. St. Malo Declaration

ملزم می‌کرد، در نقاطی وارد عمل شود که ناتو وارد عمل نشده است. اعلامیه سنت مالو این امکان را ایجاد نمود که اتحادیه اروپا، با برخورداری از یک نیروی دفاعی مستقل، به عنوان یک ستون اروپایی پیمان آتلانتیک شمالی عمل کند. در پی کنفرانس آوریل ۱۹۹۹ ناتو در واشنگتن نیز، موافقتنامه برلین میان ناتو و اتحادیه اروپا به امضا رسید که این دو سازمان بر نکات زیر تأکید داشتند:

ـ اتحادیه اروپا از دسترسی تضمین‌شده به توانمندی‌های برنامه‌ریزی ناتو بهره‌مند خواهد بود؛

ـ اتحادیه اروپا باید فراهم بودن توانمندی‌ها و امکانات ناتو را مسلم فرض کند؛

ـ برنامه‌های دفاعی ناتو باید جهت تقویت توانایی برنامه‌ریزی اتحادیه اروپا تطبیق داده شود.

بنابراین انعقاد چنین توافقنامه‌هایی می‌تواند اساس همکاری‌های امنیتی بین دو سازمان در زمینه‌های مختلفی ازجمله مبارزه با تروریسم شود.

اقدام پیشدستانه

بعد دیگر استراتژی ناتو که از سوی بسیاری مقامات و متخصصان ناتو در این اواخر در رابطه با مبارزه علیه تروریسم مطرح شده است، اقدام پیشدستانه می‌باشد.[۲۵]

در ادبیات کلاسیک جنگ، استراتژیست‌ها اصولاً جنگ‌ها را به سه گونه تقسیم می‌کنند: یکی با توجه به اهداف (تهاجمی ـ تدافعی)، دوم با توجه به ابزار مورد استفاده در جنگ (هسته‌ای ـ متعارف)، سوم با توجه به محدوده عملیات (استراتژیک ـ تاکتیک و محدود ـ تمام‌عیار). طی دهه‌های اخیر و بعد دیگری بر ابعاد فوق اضافه شده و آن جنگ تکنولوژی اطلاعات است. در این نوع جنگ،

حمله نظامی به معنای سنتی آن رخ نمی‌دهد، اما می‌تواند خساراتی وارد کند که در کنار حوزه‌های غیرنظامی ـ مانند اقتصاد، جامعه و فرهنگ ـ حوزه نظامی را نیز دربر گیرد. اگر در گذشته مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع تهدید، توسعه‌طلبی‌های کشوری مانند شوروی بود، پس از ۱۱ سپتامبر، ناتو به این نتیجه رسید که نه تنها عامل تهدید تغییر یافته، بلکه مواجه با دشمنی است که در هر کجای دنیا امکان دارد منافع غرب را به چالش طلبد. این دشمن جدید از هرگونه ابزاری، از اقدام‌های بمب‌گذاری گرفته تا حملات موشکی، سلاح‌های کشتارجمعی و حملات کامپیوتری ممکن است، استفاده نماید. مبارزه با چنین دشمنی نیازمند تدوین یک استراتژی پیچیده و جامع، نه تنها در بعد نظامی بلکه مجهز به ابزار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است تا بتواند با این پدیده مقابله کند.

ناتو در چنین جنگ غیرمتعارفی ناچار به تدوین استراتژی می‌باشد که دارای ابعاد متعددی است، همان‌گونه که یکی از نویسندگان، این جنگ را در ابعاد نظامی و غیرنظامی به صورت زیر بیان می‌کند:[۲۶]

ابعاد نظامی جنگ	ابعاد غیرنظامی جنگ
جنگ هسته‌ای	جنگ دیپلماتیک
جنگ متعارف نظامی	جنگ اقتصادی ـ سیاسی
جنگ شیمیایی و بیولوژیک	جنگ تجاری
جنگ محیط زیست	جنگ مذهبی
جنگ تکنولوژی اطلاعات	جنگ رسانه‌ای و اطلاعات
جنگ تروریستی	جنگ جاسوسی
جنگ چریکی	جنگ ایدئولوژیک
جنگ روانی	جنگ مواد مخدر
	جابه‌جایی اجباری جمعیت و پناهندگی

از آنجایی که ناتو به تنهایی توانایی لازم برای شرکت در چنین جنگ‌هایی را ندارد، ناچار خواهد بود، با هماهنگی سایر سازمان‌ها و نهادهای امنیتی به‌ویژه اتحادیه اروپا، وارد عمل شود. با این حال، یکی از ابزارها و روش‌هایی که ناتو در استراتژی خود ممکن است به آن متوسل شود، حمله «پیشدستانه» است، همان‌گونه که این روش در سیاست آمریکا نیز از اولویت برخوردار است.(۲۷)

البته انتقاداتی نیز بر این روش وارد است که عده‌ای از تحلیلگران بر آن تأکید دارند و عبارتند از:

ـ اقدام پیشدستانه، اقدامی است که اصولاً در طول تاریخ از سوی امپراتوری‌ها برای جلوگیری از ظهور رقبای جدید صورت می‌گرفت، اما این شیوه در نظام بین‌الملل کنونی جایگاهی ندارد؛

ـ این روش، توسط کشورهایی صورت می‌گیرد که خود را استثنا بر دیگران دانسته و چنین حقی را بر سایرین روا نمی‌دارند؛

ـ حمله پیشدستانه، یک اقدام تهاجمی و بنابراین اقدامی غیرقانونی و عملاً موجب بروز تنش و بی‌ثباتی می‌شود؛

ـ این شیوه خلاف موازین بین‌المللی است، به‌ویژه اگر مورد تأیید و حمایت نهادهای بین‌المللی، ازجمله سازمان ملل نباشد.

ـ ممکن است در کوتاه‌مدت راه‌حلی برای مقابله با تهدید باشد، اما ریشه‌های تهدید را از بین نمی‌برد؛

ـ مخالف اصل حاکمیت ملی است؛

ـ چنین روشی موجب تشویق سایر دولت‌ها برای استفاده از حمله پیشدستانه خواهد شد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در ابتدای مقدمه اشاره شد، وظیفه اولیه ناتو دفاع از امنیت کشورهای عضو در چارچوب یک نظام امنیت جمعی بوده که در حال حاضر نیز وظیفه اصلی این سازمان را تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین تعهد اعضای ناتو در ماده ۵ پیمان می‌باشد که هنوز اعضا موظفند مفاد آن را رعایت کنند. با این حال، تحولات نظام بین‌الملل ازجمله جهانی‌شدن، فروپاشی نظام دوقطبی و جایگزینی امنیت ملی به جای دفاع ملی، ناتو را در مقابل تهدیدهای جدیدی، ازجمله تروریسم بین‌المللی با ماهیت فراملی قرار داد. حادثه ۱۱ سپتامبر، مقطع مهمی در جنگ علیه تروریسم محسوب می‌شود که ناتو در اولویت‌های اصلی اقدامات خود قرار می‌دهد. بنابراین، کشورهای عضو سازمان ناتو در نشست‌های متعددی سعی کرده‌اند تا در مورد انجام اقدامات و اتخاذ سیاست‌های مشترک در مبارزه با تروریسم به توافق برسند. اما به‌رغم توافق‌های نسبی در به اجرا گذاشتن برخی اقدامات مشترک، این کشورها هنوز در تدوین یک استراتژی واحد با موانع و مشکلاتی روبه‌رو هستند و مشخص نیست چه کشوری یا مرجعی باید اهداف مشترکی که این سازمان دنبال می‌کند را تعریف نماید. منافع کشورهای اروپایی از یک سو و منافع جهانی آمریکا از سوی دیگر، در برخی موارد مغایرت دارد و در نتیجه اختلاف‌نظر در نحوه برخورد با تروریسم بین اروپا و آمریکا وجود دارد. همچنین، برای اینکه تمامی کشورهای عضو ناتو بتوانند با توسل به نیروی نظامی دست به تدوین و اجرای یک استراتژی مشترک طبق ماده ۵ پیمان بزنند، نیاز به توافق دارند. ناتو برای اینکه بتواند اقدامی را انجام دهد ضروری است، طبق مفاد پیمان ناتو، با مراجعه به اتفاق آرا تصمیم بگیرد، بنابراین سازمان نمی‌تواند در شرایط اضطراری به همان

فوریت و کارایی یک دولت تصمیم گرفته و عمل کند و همین امر سبب شده تا آمریکا، قبل از مراجعه به سایر کشورهای عضو ناتو، در برخی موارد چون اعلان جنگ علیه طالبان و گروه القاعده، خود تصمیم گرفته و وارد عمل شود.

توانایی‌های ناتو در مقابله با چالش‌های جدید، بیش از پیش از سوی بسیاری از تحلیلگران مورد انتقاد است. منتقدان اعتقاد دارند که ناتو به اندازه کافی انعطاف‌پذیر نیست تا بتواند در شرایط اضطراری، مانند حمله تروریستی، سریعاً وارد عمل شود. از نقطه‌نظر نظامی نیز ناتو هنوز در مقابله با تهدیدهای تروریستی مجهز نیست، زیرا آرایش نیروهای نظامی این پیمان براساس وظایفی است که در دوران جنگ سرد و احتمال وقوع درگیری نظامی در روابط بین شرق و غرب سازماندهی شده است. اما پس از گذشت بیش از یک دهه از پایان جنگ سرد، ناتو هنوز به تنهایی قابلیت مقابله با چالش‌های جدیدی مانند تروریسم را ندارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Lord Robertson, “Tackling Terror: NATO’s New Mission” Speech to the American Institute’s New Atlantic Initiative, Washington D.C., 20 June 2002. Online Available: www.nato.intdocu/speech/2002/s020620a.htm; Lord Robertson, “International Security and the Fight Against Terrorism,” Speech, Vienna, Austria, 14 June 2002. Online: www.nato.int.docu/speech/2002/s020614a.htm; Christopher Bennett, “Combating Terrorism,” NATO Review, Spring 2003: 5-7. Online www.nato.int/review; NATO, NATO After Prague: New Members, New Capabilities, New Relations, Brussels: NATO Office of Information and Press; NATO, NATO Fact Sheet: 11 September – 18 Months on NATO’s Contribution to the Fight Against Terrorism , 4 Aug. 2003. Online: www.nato.int/terrorism/factsheet.htm.
2. NATO, Partnership Action Plan against Terrorism, Prague, 22 November 2002. Online: www.nato.int/docu/basictxt/b021122e.htm.
3. Ryszard Stemplowski, Transnational Terrorism in the World System

Perspective, Warsaw: The Polish Institute of International Affairs, 2002; Richard M. Pearlstein, Fatal Future?: Transnational Terrorism and the New Global Disorder, Texas: University of Texas, 2004.
4. Jamal R. Nassar, Globalization and Terrorism: The Migration of Dreams and Nightmares, Oxford: Rowman & Littlefield Publishers, Inc., 2004; Brynjar Lia, Globalization and Future of Terrorism, London: Routledge, 2004.
5. Joseph Nye, "The New Rome Meets the New Barbarians – America's Power," The Economist, March 23, 2002, p. 24.
6. Rosalyn Higgins and Maurice Flory, Terrorism & International Law, London: Routledge, 1997.

۷. درواقع شورای مشارکت ارو ـ آتلانتیک در سال ۱۹۹۷ تشکیل شد. در حال حاضر این نهاد متشکل از کشورهای عضو ناتو و داوطلب عضویت در ناتو شامل آلبانی، ارمنستان، اطریش، آذربایجان، روسیه سفید، بلژیک، بلغارستان، کانادا، کرواسی، جمهوری چک، دانمارک، استونی، فنلاند، فرانسه، گرجستان، آلمان، یونان، مجارستان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، قزاقستان، قرقیزستان، لتونی، لیتوانی، لوکزامبورگ، مولداوی، هلند، نروژ، لهستان، پرتغال، رومانی، روسیه، اسلواکی، اسلوونی، اسپانیا، سوئد، سوئیس، تاجیکستان، مقدونیه، ترکیه، ترکمنستان، اوکراین، انگلیس، ازبکستان و آمریکا است. این شورا تا به حال نقش مشورتی مهمی را در مهار بحران‌های منطقه‌ای در منطقه بالکان، به‌ویژه در مسئله کوزوو ایفا کرده است.

۸. ناتو پیش از این نیز در نتیجه تحولات بین‌المللی پس از جنگ سرد، دست به تغییراتی در فرماندهی‌های مستقر در اروپا زده بود. در این رابطه مراجعه شود به: منصور رحمانی، «ناتو پس از جنگ سرد»، مجله سیاست خارجی، (بهار و تابستان ۱۳۷۹)

۹. این تصمیم کنفرانس پراگ در راستای ماده ۳ پیمان ناتو اتخاذ شد. این ماده در مورد آماده‌سازی نیروهای کشورهای عضو این‌گونه بیان می‌کند که اعضای ناتو متعهدند از طریق «اقدامات فردی یا دسته‌جمعی به طور مستمر و مؤثر، تجهیزات و وسایل نظامی خود را توسعه دهند و متقابلاً به یکدیگر کمک نمایند تا توانایی نظامی آنان برای مقابله با حملات مسلحانه، تقویت شود و ظرفیت مقاومت فردی

آنها هم افزایش یابد». علاوه بر این، کشورهای عضو، برای آمادگی در عملیات مشترک، باید اقدامات خود را در زمینه نظامی هماهنگ سازند.

۱۰. «گفت‌وگوی مدیترانه» شامل هفت کشور مصر، اسرائیل، اردن، موریتانی، مراکش، تونس و الجزایر است. این گفت‌وگو به منظور تقویت روابط امنیتی بین ناتو و کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه از سال ۱۹۹۴ آغاز شد. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

Annalisa Monaco, "NATO's Outreach to the Mediterranean: From Dialogue to Partnership", NATO Notes, v6, no 1, February 2004, www.isiseurope.org،ftp،download،nato%20notes%20v6n1.pdf.

11. James M. Goldgeier, Derek H. Chollet, "Widen NATO Role for Sake of Alliance", The Baltimore Sun, June 13, 2001. Awailable: http://www.sunspot.net/
12. Jessica Matthews, "Estranged Partners", Foreign Policy, November–December 2001, pp. 48–53.
13. T.R. Ried, "Blair Embraces a NewRole As a Chief of War on Terror", Washington Post, 9 October 2001.
14. John Vinocur, "Schroeder UrgesEurope to Stand Against Foes", International Herald Tribune, September 20, 2001.
15. Peter Finn, "Germany Sheds Its Backseat Military Role", International Herald Tribune, 12 October 2001.
16. Jean-Marie Colombani, "Noussommes tous américains", Le Monde, 12 September 2001; "Jacques Chirac annonce la participation des forces françaises", Le Monde, 7 October 2001.
17. Hubert Védrine, "L'attentismedes Etats-Unis les fait ressembler à des Ponce Pilate", Le Figaro, 30 August 2001.
18. "Conclusions and Plan of Action of the Extraordinary European Council Meeting on 21 September 2001", EU, Brussels, 21 September 2001.
19. Karen De Young, "Allies are Cautious on 'Bush Doctrine",Washington Post, 16 October 2001.

۲۰. در مورد تأثیر بحران عراق در روابط بین آمریکا و اروپا مراجعه شود به: منصور رحمانی، «بحران عراق و روابط فراآتلانتیکی»، مجله سیاست خارجی، زمستان ۸۳ شماره ۴، صص ۱۰۲۸-۱۰۰۵.

21. Robert Kagan, Of Paradise and Power: America and Europe in the New World Order, New York: Knopf, 2003, pp. 3-4.

22. "Sinking Views of the United States," New York Times, March 23, 2003.

۲۳. منصور رحمانی، «بحران عراق و روابط فراآتلانتیکی»، همان، ص ۱۰۲۰.

24. Lord Robertson, "NATO Russian Cooperation in Combating Terrorism: A Good Idea Whose Time has Come," Keynote Address at the NATO-Russia Conference on the Military Role in Combating Terrorism, NATO Defence College, Rome, 4 February 2002. Online: www.nato.int.docu/speech/2002/s020204a.htm.
25. David S. Yost, Debating security strategies, NATO review, winter 2003. http://www.nato.int/docu/review/2003/issue4/english/art4.html.
26. Qiao Liang and Wang Xiangsui, Unrestricted Warfare: Assumptions on War and Tactics in the Age of Globalization, Beijing: PLA Literature and Arts Publishing House, 1999.
27. David S. Yost, op. cit.

کنش و واکنش‌های ناتو برای دموکراسی در جهان

جواد رنجبر*

پیش گفتار

هدف این مقاله تبیین رابطه گسترش دموکراسی در جهان و اقدامات ناتو به عنوان یک سازمان نظامی و پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل می‌باشد که آیا اساساً این رابطه امکان‌پذیر است و در صورت امکان‌پذیری چه نسبتی با منافع کشورهای غربی و عضو ناتو دارد؟

در این مقاله سعی شده با نگاهی به نظریه‌های دموکراسی، امکان‌پذیری گسترش دموکراسی توسط یک سازمان نظامی از منظر تئوریک بررسی شده و سپس به تئوری‌هایی در روابط بین‌الملل پرداخته شود که می‌توانند چارچوب رفتاری دولت‌های غربی را در مواجهه با این پدیده تفسیر کنند.

در بخش سوم تحت این عنوان که آیا «ناتو می‌تواند برای گسترش دموکراسی مؤثر باشد؟» به روند پیدایش ناتو به عنوان یک سازمان نظامی در آغاز جنگ سرد

---

*. دارای مدرک کارشناسی در علوم سیاسی و عضو مجمع کارشناسان مؤسسه تهران

و چارچوب‌های نظری و سیاسی و همچنین ساختار ناتو اشاره می‌شود تا از خلال آن امکان گنجایش دموکراسی‌خواهی در اهداف ناتو بررسی شود. در این بخش، این سطح تحلیل از میان سایر سطوح تحلیل ـ سطح تحلیل بین‌المللی و سطح تحلیل ملی ـ برای بررسی عملکرد ناتو در گسترش دموکراسی انتخاب شده است.

در بخش بعدی، کارنامه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی با محوریت گسترش دموکراسی در طول بیش از نیم قرن فعالیت این سازمان در نقاط مختلف جهان بررسی می‌شود. همچنین در این بخش در راستای تلاش برای ایجاد تصویری کامل از فعالیت‌های مرتبط با گسترش دموکراسی در ناتو به قسمت اعظم تحرکات این سازمان در جهان پرداخته می‌شود که بند اول آن شامل بالکان و اروپای شرقی، جمهوری‌های شوروی سابق، روسیه، افغانستان، عراق و خاورمیانه است و بند دوم به تلاش‌های ناتو در مبارزه با تروریسم معطوف شده است. در بند سوم این بخش، مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال این سازمان مورد بررسی قرار گرفته است.

بدیهی است که عامل پیونددهنده به تمامی این موارد، فعالیت‌های ناتو در بستر گسترش دموکراسی است.

سؤال اصلی در این مقاله آن است که آیا ناتو به عنوان یک سازمان نظامی می‌تواند نقشی در گسترش دموکراسی در جهان داشته باشد؟

فرضیه‌ای که در پی این سؤال به آزمایش گذاشته می‌شود این است که ناتو به عنوان یک سازمان نظامی غربی با توجه به تحولات بین‌المللی در قرون بیستم و بیست‌ویکم می‌تواند نقش مهمی در گسترش دموکراسی از طریق ایجاد امنیت و ثبات در کشورهای بحرانی جهان در راستای منافع کشورهای غربی داشته باشد.

آیا دموکراسی با تفنگ ایجاد می‌شود؟

همان‌گونه که ترمینولوژی دموکراسی به یونان باستان بازمی‌گردد، اندیشه آن نیز متأثر از فیلسوفان این کشور است. اما الگوی حکومت دموکراسی به عنوان حکومت مردم بر مردم یا حکومت مردمی در طول چندین قرن اشکال متفاوتی یافته و با امکانات نظریه‌پردازی هر دوره تکمیل و تصحیح شده است.

در مجموع، نظریات دموکراسی متأثر از روند عمومی حرکت تاریخ بوده و در یونان باستان و یا هیچ دوره دیگری متوقف نشده است. نظریات دموکراسی خارج از درک عمومی از دین، علم و بشر قابل تصور نیست. تحول این ابعاد از زندگی اجتماعی همواره در روند عمومی دموکراسی‌خواهی مؤثر بوده است. سطح توسعه اقتصادی، میزان درک زیبایی‌شناختی انسان‌ها در دوره‌های مختلف و سطح توسعه فرهنگی و علمی تأثیری مستقیم و آشکار بر نظریات دموکراسی باقی گذاشته است. حتی برخی عقیده دارند که عوامل طبیعی همچون جغرافیا در تأثیر کلان خود بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها بر نظریات دموکراسی نیز تأثیرگذار بوده‌اند.

بنابراین در بررسی دموکراسی قرن بیستم، بازگشت به دولت ـ شهرهای یونان و حتی افکار جان لاک، کمک مؤثری نمی‌کند.[1] به ترتیب اولی نظریات باستانی در یونان یا قرون روشنگری و انقلاب صنعتی و حتی نظریات دموکراسی قرن بیستم نیز کمکی به نظریه‌پردازی برای دموکراسی در قرن بیست‌ویکم نخواهد کرد.

چارچوب‌ها و به‌ویژه چگونگی استقرار نهادهای دموکراتیک در هر دوره زمانی براساس روند کلی آن دوره تعریف می‌شود، البته این چارچوب‌ها بی‌تأثیر از دموکراسی قرون گذشته نمی‌باشد.

در قرن نوزدهم، دموکراسی به عنوان یک ایدئولوژی مبتنی بر برابری حقوقی ـ سیاسی شناخته می‌شد و سرمایه‌داری در بعد اقتصادی، آن را تکمیل می‌کرد، اما در

قرن بیستم برابری اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و بنابراین سرمایه‌داری به علت عدم تطابق با ایده برابری اجتماعی محدودتر شد.[۲]

پس از جنگ دوم جهانی، پراگماتیسم به عنوان تجلی‌گاه دموکراسی در ایالات متحده مطرح شد. چارلز پیرس، ویلیام جیمز و جان دیویی ازجمله هواداران این مکتب بودند. ساختمان فکری پراگماتیسم بر فایده‌گرایی بنا شده است. حقیقت از دیدگاه این مکتب در آن چیزی است که مفید باشد. با این تبیین، مذهب، سنت و ارزش‌های انسانی تا جایی که دارای فایده هستند، حقیقت دارند. این نگرش به نسبیت‌گرایی اخلاقی منتهی می‌شود، چون هر فکر و ارزشی براساس فایده عینی آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و معیاری ازلی و ابدی برای سنجش آنها وجود ندارد.

جان دیویی معتقد است؛ هیچ‌گونه معیار اخلاقی و عینی مطلق برای جامعه دموکراتیک وجود ندارد. جوهر دموکراسی در امکان زیستن به شیوه‌های گوناگون و از پیش تعیین نشده است. در مقابل، مطلق‌گرایی و تقدیس اصول اخلاقی، دشمن اصلی دموکراسی محسوب می‌شود.[۳]

دموکراسی در قرن بیست‌ویکم در عین بهره‌مندی از پشتوانه غنی دو هزار ساله، ویژگی‌های منحصر به فردی نیز یافته است. شاید بتوان گفت دموکراسی قرن بیست‌ویکم که در واقع پس از جنگ سرد، زمینه‌های رشد آن فراهم شده، دارای ویژگی بین‌المللی است و در واقع به همان میزان که در سیاست داخلی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، موضوع سیاست خارجی نیز محسوب می‌شود.

بشر در طول تاریخ با مشاهده کشتارها و فجایع عمیق انسانی، تجربیات تلخی اندوخته و در سایه آن تجربیات سازوکار زندگی در صلح را به ارمغان آورده است.

همان‌گونه که مشاهده تخریب روزافزون محیط زیست بسیاری از افراد، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به یافتن راهکارهایی برای جلوگیری از آن واداشت و بحث از محیط زیست، وارد زندگی روزمره مردم شد، فجایع عمیقی همچون برآمدن فاشیسم، نازیسم و کشتارهای میلیونی مردم در اروپا بر مبارزات دموکراتیک در قرون گذشته صحه گذاشت. اما آنچه این تجربه تلخ را تکمیل نمود، رفتار خشونت‌آمیز حکومت‌های استبدادی در کشورهای توسعه‌نیافته از یک سو و مشاهده الگوی عملی مکتب کمونیسم که توسط استالین در شوروی سابق اجرا می‌شد، از سوی دیگر بود. حکومت ترور، وحشت و اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری از این جهت اهمیت می‌یافت که کمونیسم در برابر سرمایه‌داری و لیبرالیسم دو گونه فکری متمایز و رقیب شناخته می‌شدند و تنفر از یکی موجب رغبت به دیگری می‌شد.

این تجربیات در جنبه‌های مختلف بر دموکراسی‌خواهی در جهان تأثیر می‌گذاشت و بین‌المللی شدن دموکراسی‌خواهی نیز از تبعات آن به شمار می‌آید.

همچنین پس از جنگ دوم جهانی، تلاش‌های فکری برای نظریه‌پردازی در دموکراسی افزایش یافت و نهادهای علمی بسیاری در سراسر جهان مدعی دموکراسی شده و درباره آن به تولید ادبیات پرداختند. بنابراین این بُعد آکادمیک و علمی به فرایند بین‌المللی شدن دموکراسی شتاب بیشتری بخشید.

تشکیل سازمان ملل متحد بر مبنای حفظ صلح و سپس اعلامیه جهانی حقوق بشر که امروزه مبنای برخی از فعالیت‌های سیاسی دموکراتیک در کشورهای توسعه‌نیافته شده است، یکی از نمودهای بارز قرار گرفتن دموکراسی در دستور کار بین‌المللی بود.

از سوی دیگر، پس از جنگ سرد و تفوق آمریکا در عرصه جهانی و قرار

داشتن این کشور در اردوگاه لیبرالیسم، دستور کار سیاست خارجی این کشور به سمت گسترش دموکراسی تمایل یافت.

در دوره جنگ سرد، ایالات متحده در مقابل اردوگاه استالینیستی وجهه دموکراتی داشت و به طور کلی بلوک غرب در مقایسه با بلوک شرق آزادمنش‌تر بود. در تلاش دو ابرقدرت زمان ـ آمریکا و شوروی ـ نیز چنین تفکیک ایدئولوژیکی قابل شناسایی بود؛ به طوری که می‌توان سدّ آمریکا در برابر شوروی را سدّ دموکراسی در برابر غیردموکراسی دانست.

قرار گرفتن دموکراسی در دستور کار سیاست خارجی در دوره پس از کنگره وین نیز تجربه شده بود، اما این مرزبندی صرفاً در اروپا پیاده می‌شد، اما پس از جنگ جهانی دوم برای اولین‌بار به سطح جهانی ارتقا پیدا کرد.

فرایند دموکراسی‌خواهی بین‌المللی، پس از جنگ سرد با پدیده جهانی‌شدن و گسترش سازوکار تجارت جهانی و پیشرفت فناوری‌های ارتباطی و همچنین تلاش‌های آمریکا برای تسلط بر جهان در چارچوب نظریاتی همچون نظم نوین جهانی و به‌ویژه با واقعه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، روند و وضعیتی متفاوت یافت.

یازدهم سپتامبر به نوعی، تعمیق پیوند منافع دولت‌های غربی ـ به‌ویژه آمریکا ـ و دموکراسی‌خواهی بود. به نظر می‌رسد مقامات آمریکا، تروریسم را زاییده ایدئولوژی‌هایی می‌دانند که در محیط‌های غیرآزاد و خارج از چرخه گردش اطلاعات در جهان تنفس می‌کند و راهکار از میان برداشتن آن را گسترش دموکراسی قلمداد می‌کنند. با این دید دموکراسی‌خواهی در کنار سایر راهکارهای تأمین امنیت غرب قرار گرفت و ارتباطی بنیادین با آن یافت.

دموکراسی‌خواهی به دلیل ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و ارجحیت داشتن

منافع ملی هر کشور بر هر ارزش و اصولی همواره مانند تمامی کنش‌های دولت‌ها، متوجه منافع آنها بوده است. در این فرایند، دموکراسی به عنوان یک پدیده ارزشمند اخلاقی قلمداد نمی‌شود.

در کارنامه دولت‌های دموکرات نیز می‌توان اقدامات غیردموکراتیک یا حتی ضددموکراتیک یافت. با در نظر گرفتن این پیش‌فرض، سرنگونی دولت ملی و دموکرات دکتر محمد مصدق با وجود برخورداری از حداکثر معیارهای دموکراتیک از سوی رهبر دموکراسی جهان ـ آمریکا ـ غیرقابل فهم نیست.

در مبحث دموکراسی‌خواهی بین‌المللی آنچه میان موافقان و مخالفان مایه جدال و تعارض است، فرایند پیدایش دموکراسی می‌باشد. مخالفان، قدرت‌های بزرگ را متهم به دخالت در امور داخلی کشورهای خود می‌کنند و در مقابل موافقان بین‌المللی شدن دموکراسی‌خواهی، ضمن اشاره به تبعات فقدان دموکراسی در کشورهای مختلف جهان، موانع ایجادشده توسط حکومت‌های خودکامه در برابر تحرکات دموکراتیک را برجسته می‌سازند.

مدلی که می‌تواند دموکراسی‌خواهی بین‌المللی را در قالب نهادهای بین‌المللی و فراملی توجیه نماید مدلی است که در آن الزامات داخلی دموکراسی همچون توسعه اقتصادی و فرهنگی در سایه الزامات امنیتی آن مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، در دموکراسی‌خواهی بین‌المللی، نهادینه شدن دموکراسی بیش از آن یا دست‌کم به همان میزانی که به ارتقای شاخص‌های اقتصادی و فرهنگی یک جامعه نیازمند است، به بسترهای تسهیل‌کننده در بُعد امنیت هم نیازمند است.

درحالی که مخالفان قرار گرفتن دموکراسی در دستور کار بین‌المللی، ریشه‌های تاریخی جوامع را برای نوع سیستم حکومتی آن تعیین‌کننده می‌دانند،

دموکراسی‌خواهی بین‌المللی، دموکراسی و رشد آن را مستلزم از بین رفتن حکومت‌های مطلقه می‌داند تا در نتیجه آزادی نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه و برآیند آنها بتواند ضامن دموکراسی شود. مخالفان دموکراسی‌خواهی بین‌المللی با پشتوانه قرار دادن نظریات دموکراسی قرون گذشته، برخورد نظامی برای گسترش دموکراسی را نقض غرض می‌دانند. این گروه از کشورها و نهادهای بین‌المللی به صلح موجود اکتفا می‌کنند، اما موافقان دموکراسی‌خواهی بین‌المللی، صلح پایدار را که در آینده نیز تضمین شده باشد، نیازمند برخورد شدید حتی برخورد نظامی با حکومت‌ها و نهادهای ضددموکراتیک تلقی می‌کنند. در نظر گروه اول دموکراسی و فکر و فرهنگ آن باید در جامعه به تدریج ایجاد شود، اما گروه دوم و عملکرد بین‌المللی آنها نشان می‌دهد که در سایه گسترش ارتباطات، دموکراسی را در میان مردم و نخبگان جوامع، معروف و مقبول دانسته و تنها مانع موجود در برابر آن را حکومت‌های مطلقه، وجود اغتشاش، جنگ داخلی و آشوب‌هایی از این قبیل می‌دانند.

چارچوب نظری

اقدامات سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ـ ناتو ـ در بعد مشارکت در روند دموکراسی‌خواهی بین‌المللی با بهره‌گیری از آموزه‌های لیبرالیسم قابل تبیین است، البته ابعادی از کنش و واکنش‌های ناتو برای دموکراسی را می‌توان با بهره‌گیری از رئالیسم تبیین کرد. در اقدامات ناتو می‌توان نوعی آمیختگی میان واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی لیبرال را مشاهده کرد.

از سویی لیبرالیست‌ها، جنگ را به عنوان یک وضعیت طبیعی که از نهاد

انسان سرچشمه گرفته باشد، به رسمیت نمی‌شناسند.[۴] بنابراین آنها عوامل موجد جنگ را با نهادها قابل مهار شدن می‌دانند.

در لیبرالیسم ویلسونی که با نام ودروو ویلسون، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا نام‌گذاری شده است، ضمن تأکید بر نقش دولت‌ها در نظام بین‌الملل، معتقد است که بروز تعارض در روابط بین‌الملل را باید در ماهیت غیردموکراتیک سیاست بین‌الملل به‌ویژه سیاست خارجی و موازنه قدرت جست‌وجو کرد.

در حالی که فراهم کردن امکانات لازم برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها و وجود حکومت‌های باز و پاسخگو نسبت به افکار عمومی و همچنین ایجاد نظام امنیت دسته‌جمعی در مجموع می‌توانند از عوامل تعیین‌کننده صلح به شمار روند.[۵]

کانت به عنوان یکی از پیشروان روشنگری، تحقق صلح دائمی را مستلزم دگرگونی در شعور انسانی می‌داند. کانت در کنار بنتهام به عنوان پیشگامان انترناسیونالیسم لیبرال، نسبت به هرج‌ومرج در روابط بین‌الملل از خود واکنش نشان داده‌اند؛ به طوری که کانت آن را بی‌قانونی وحشیانه می‌نامد.

انترناسیونالیست‌های لیبرال در بعدی دیگر، سرمایه‌داری را ذاتاً صلح‌طلب می‌دانند. با این دید، پیشرفت در زمینه صلح و آزادی به وسیله تجارت و آموزش و پرورش بیش از اقدامات دیپلماتیک اهمیت دارد.

البته کوهن از ساده‌اندیشی انترناسیونالیست‌های لیبرال کلاسیک که تجارت را مسبب ایجاد صلح می‌دانستند، انتقاد کرده و می‌گوید که وجود نظام تجارت آزاد، انگیزه‌های لازم را برای همکاری فراهم می‌آورد ولی آن را تضمین نمی‌کند.

جنگ اول جهانی که در آن آلمان و انگلیس با وجود وابستگی متقابل در

مقابل یکدیگر قرار گرفتند، تفکرات لیبرال را متوجه این واقعیت کرد که صلح یک وضعیت آگاهانه نیست؛ بلکه پدیده‌ای است که باید از طریق برنامه‌ریزی ساخته شود، به عبارت دیگر باید صلح را تقویت کرد.

در قرن بیستم، اعتقاد لیبرال‌ها بر این بود که دولت‌های لیبرال با هم وارد جنگ نمی‌شوند، اما در برابر دولت‌های اقتدارگرا و افراد بی‌دولت پرخاشجو هستند.

لیبرال‌ها، نظام بین‌الملل را مانند تور ماهی‌گیری تلقی می‌کنند که در آن امکان نفوذ و تعامل بین بازیگران وجود دارد. بنابراین رژیم‌های مستقر در کشورهای مختلف جهان، بی‌تأثیر در تصویر نهایی نظام بین‌الملل نیستند.

اما رئالیست‌ها، نظام بین‌الملل را مانند توپ بیلیاردی تلقی می‌کنند که آنچه در درون دولت‌ها می‌گذرد برای سایر بازیگران اهمیتی ندارد. تأکید رئالیست‌ها بر موضوع امنیت و نقش نیروی نظامی در تأمین آن می‌تواند وجه دیگر دموکراسی‌خواهی بین‌المللی را تکمیل کند.

رئالیست‌ها معتقدند که چنانچه دولتی نتواند امنیت خود را حفظ کند قادر به انجام هیچ کاری نیست و تحت این شرایط نیروی نظامی کارآمد برای حمایت از دیپلماسی، سیاست خارجی و در نهایت تأمین امنیت ضروری است.

در نقطه مقابل هم‌تکمیلی لیبرالیسم و رئالیسم برای تبیین دموکراسی‌خواهی بین‌المللی، نورئالیسم قرار دارد که در سیاست بین‌الملل به نوعی استقلال معتقد است. بر این اساس، چنانچه نظام دولت‌ها حوزه مجزایی از ملاحظات داخلی نظیر ایدئولوژی، مذهب، شیوه تولید و سازمان اجتماعی در نظر گرفته شود، این امکان وجود خواهد داشت که به درک درستی از ماهیت روابط بین‌الملل برسیم.

آیا ناتو می‌تواند در گسترش دموکراسی مؤثر باشد؟

پرسش فوق را می‌توان با استفاده از مبحث سطوح تحلیل پاسخ داد. در سطح تحلیل بین‌المللی شرایط مساعد نظام بین‌المللی برای دموکراسی‌خواهی بین‌المللی و نحوه تعامل بازیگران به‌ویژه قدرت‌های بزرگ و در سطح تحلیل ملی، گستره و عمق پیوند دموکراسی‌خواهی بین‌المللی با منافع ملی کشورها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بعدی دیگر به عنوان یکی از سطوح تحلیل، می‌توان پیدایش ساختار، اعضا، ماهیت و روند تصمیم‌گیری در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی را در مبحث کلی دموکراسی‌خواهی بین‌المللی مورد بررسی قرار داد.

ناتو در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد. بنابراین به عنوان یک گزاره قابل بررسی می‌توان گفت که نفس تشکیل ناتو در آن برهه زمانی، تقویت‌کننده فرضیه دموکراسی‌خواهی برای آن سازمان است.

ناتو در زمان جنگ سرد، محور نظامی و استراتژیک غرب دموکرات بود. رویارویی غرب با بلوک شرق و شوروی کمونیست که ابتدایی‌ترین اصول دموکراسی و حتی انسانی را زیر پا می‌گذاشت، وجهه دموکرات آن را تقویت می‌کرد و ناتو در واقع سازمان نظامی جبهه دموکراسی بود. قابل ذکر است که منظور از دموکراسی در این تحلیل، دموکراسی مطلوب غرب است که با لیبرالیسم آمیخته شده و قرائت‌های غیرغربی از دموکراسی را دربر نمی‌گیرد.

در سال ۱۹۴۹، ناتو با دوازده عضو مؤسس آغاز به‌کار کرد که ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، نروژ، دانمارک، آیسلند، پرتغال، کانادا، هلند و ایتالیا اعضای مؤسس آن بودند.

در سال ۱۹۵۲ ترکیه و یونان(۶) و در سال ۱۹۵۵ آلمان غربی به این سازمان پیوستند. اسپانیا نیز در سال ۱۹۸۲ وارد جمع ناتو شد.

در موضوع دموکراسی‌خواهی می‌توان دوره جنگ سرد را به نوعی دوره چالش‌های درونی برای ناتو دانست.

حکومت آنتونیو سالازار در پرتغال که عضو مؤسس ناتو بود، یک دیکتاتوری تمام‌عیار بود. در یونان در آوریل سال ۱۹۶۷ کودتای نظامی رخ داد. آمریکا با هدف تعقیب اهداف نظامی خود موافقتنامه Home Port را با این کشور منعقد کرد. در سال ۱۹۷۲ تعدای از کارشناسان آمریکایی به یونان اعزام شدند تا دموکراسی را به این کشور بازگردانند.

ترکیه از کشورهایی است که در زمان عضویت به اندازه کافی دموکرات نبود و پس از عضویت در ناتو سه شکست در دموکراسی داشته است. در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ در این کشور کودتای نظامی روی داده است. در سال ۱۹۹۷ نیز دولت اسلامی این کشور توسط نظامیان سرنگون شد. در تمام این موارد ناتو، ترکیه را مجازات کرد و در سال ۱۹۹۷ موضوع اخراج این کشور مورد توجه قرار گرفت، اما عملی نشد.(۷)

مسئله عضویت اسپانیا در ناتو یکی از موارد قابل توجه دیگر در موضوع دموکراسی است. درحالی که پس از جنگ دوم جهانی در اسپانیا، حکومت ژنرال فرانکوی فالانژیست بر سر کار بود، دولت وقت ایالات متحده از این کشور برای عضویت در هیأت مؤسس ناتو دعوت کرد. این دعوت با مخالفت کشورهای اروپایی به انجام نرسید و اسپانیا تا سال ۱۹۸۲ عضو ناتو نشد. اما در سال ۱۹۵۳ ایالات متحده پیمانی دوجانبه با اسپانیا منعقد کرد که یک پیمان نظامی تمام‌عیار بود و تنها شرایط ماده (۵) ناتو را نداشت.(۸)

پس از جنگ سرد، در سال ۱۹۹۹ سه کشور لهستان، جمهوری چک و مجارستان از اروپای شرقی به ناتو پیوستند. درخصوص وضعیت دموکراسی در

این کشورها به‌ویژه در مجارستان نیز انتقاداتی به ناتو وارد است.

ناتو در برابر کشورهایی که شاخص‌های دموکراسی قابل قبولی ندارند سه پروسه طی‌شده را دارد؛ هویج، چماق و یا تحمل. اما تاکنون هیچ کشوری به دلیل پایین بودن شاخص‌های دموکراسی از این پیمان اخراج نشده است.

بزرگ‌ترین عضوگیری ناتو در نوامبر سال ۲۰۰۲ در اجلاسی در پراگ اتفاق افتاد که طی آن هفت عضو جدید وارد ناتو شدند. تمامی این کشورها در دوره جنگ سرد، عضو بلوک شرق بودند. این کشورها در بیش از یک دهه پس از فروپاشی کمونیسم به تدریج راه دموکراسی را پیموده‌اند.[۹]

در حال حاضر، نوزده کشور از ۲۶ کشور عضو ناتو همزمان عضو اتحادیه اروپا نیز هستند. از توجه به الزامات مورد نظر اعضای اتحادیه اروپا برای پذیرش عضویت که بخش اعظم آن الزامات دموکراتیک است، می‌توان نتیجه گرفت که در بدبینانه‌ترین حالت، نوزده کشور عضو ناتو، کشورهایی دموکرات هستند.

درخصوص کشورهای نامزد برای عضویت در ناتو نیز فرایند عضویت، پیوندی ناگسستنی با مقوله دموکراسی دارد. مثال روشن در این زمینه کشور اوکراین است. با پیروزی جناح دموکرات در انتخابات اخیر اوکراین در سال ۲۰۰۴ هم علاقه این کشور به عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو بیشتر شده و هم از سوی ناتو و اتحادیه اروپا علاقه‌مندی به گفت‌وگو در این زمینه افزایش یافته است.

از سوی دیگر، توجه به این موضوع دارای اهمیت می‌باشد که آیا ناتو به عنوان یک سازمان نظامی معیارهای دموکراتیک را در تصمیم‌گیری رعایت می‌کند؟ بررسی ساختار ناتو به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد. چراکه تصمیمات

ناتو باید با اجماع تمامی کشورهای عضو اتخاذ شود.

اصول بنیادین سازمان پیمان آتلانتیک شمالی که هم در اساسنامه و هم در اظهارنظرهای سیاستمداران کشورهای عضو و مقامات ناتو به آنها پرداخته شده نیز می‌تواند یکی دیگر از شاخص‌های این بررسی باشد.

اصول ناتو در بدو تأسیس معطوف به حفاظت از آزادی، میراث مشترک بشری و تمدن بشری و تلاش برای تحقق اصول دموکراسی، آزادی‌های فردی و حکومت قانون تعبیر شده است.[۱۰] اعضای ناتو این سازمان را ابزار دموکراسی می‌دانند و مفهوم ناتو برای آنان دارای ضمانت دموکراسی است.[۱۱]

بنابراین برخی از صاحب‌نظران، شکل‌گیری ناتو را تنها برای مقابله با شوروی و کمونیسم تلقی نمی‌کنند. بر این اساس، شکل‌گیری ناتو اصالتاً در رابطه با گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم بوده تا صرفاً مقابله با کمونیسم و شوروی. از نظر این افراد، وجه اشتراک تمامی کشورهایی که عضو ناتو شده‌اند، باور به سیستم اقتصادی ـ سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرال بوده است.[۱۲]

از نظر طرفداران ناتو که عمدتاً تبعه ایالات متحده هستند، ناتو به عنوان یک سازمان نظامی با عمر طولانی، تأثیرات عمیقی در کشورهای عضو و همچنین کشورهای رقیب به جا گذاشته است. از نظر این افراد طولانی‌ترین دوره صلح اروپا باعث گردید تا نه تنها آزادی و دموکراسی در کشورهای عضو پیمان ورشو تثبیت شود، بلکه در آمریکای شمالی و اروپا نیز پایه‌های دموکراسی تحکیم گردد.[۱۳]

برخی صاحب‌نظران اتخاذ رویکرد تنش‌زدایی و کنترل تسلیحات در ۱۹۶۷ توسط ناتو را آغازی جهت ترک ساختارهای تعارضی ناکارآمد در اروپا می‌دانند

که در نهایت راه را به سوی عقاید متفاوت و حتی در بطن حزب کمونیست شوروی باز کرد و باعث فروپاشی آن شد.(۱۴)

ناتو در یک سیستم امنیتی اروپایی جای دارد که اتحادیه اروپا نیز به آن متعلق است؛ سیستمی که توازن قوا را در اروپای کلاسیک برقرار کرد. اروپا در طول تاریخ و به‌ویژه با دو جنگ جهانی متوجه این نکته شد که نمی‌توان شاهد صلحی پایدار در اروپا و به موازات آن امنیت آلمان بود،(۱۵) مگر اینکه این کشور امنیت خویش را در ارتباط تنگاتنگ با همسایگانش قرار دهد و قدرت دفاعی این کشور در جهت همکاری سازمان یابد. از این رو استقرار کلاهک‌های هسته‌ای ناتو در اروپا درحالی که به عنوان گسترش تسلیحات به نظر می‌رسید، اما در واقع مانعی برای هسته‌ای شدن کشورهایی مانند آلمان بوده است.(۱۶)

طرفداران ناتو معتقدند که این سازمان در میان اعضایش دموکراسی را گسترش می‌دهد؛ هم در جریان عادی امور و هم در پتانسیل (اعضای آینده و نامزد). در این چارچوب، گسترش ناتو به شرق به عنوان یکی از اصول سیاست خارجی آمریکا در دهه ۹۰ برای کمک به روند دموکراتیزاسیون کشورهای عضو و نامزد عضویت بود.(۱۷)

گسترش دموکراسی توسط ناتو در قالب‌های مختلف دارای ابعاد سیاسی نیز می‌باشد که به عنوان یک اصل سیاست خارجی برای جذب کشورهای کمونیستی سابق به‌کار می‌رود.(۱۸)

به طور کلی چند مکانیزم برای تحقق اهدافی مانند گسترش دموکراسی در نهادهای امنیتی مانند ناتو وجود دارد:

۱ـ اتحاد کشورهای دموکراتیک در جذب کشورهای دیگر؛

۲ـ سیاست خارجی کشورهای بزرگ برای دیگر کشورها؛

۳ـ رئالیسم برای رژیم‌های سیاسی که قدرت‌های بزرگ دموکرات را برای تأمین منافع ملی، دوست خود قرار می‌دهند.

در کنار تمامی این دلایل می‌توان گفت که دموکراسی‌ها با دیگران جنگ نمی‌کنند. بنابراین گسترش دموکراسی می‌تواند تعداد جنگجویان بالقوه را کاهش دهد.[۱۹]

پیدایش و عملکرد ناتو در طول بیش از نیم قرن گذشته بدون هرگونه پیشداوری، تفوق آمریکا را نشان داده است. ناتو به عنوان یک سازمان نظامی نمی‌تواند از قدرت بزرگ نظامی آمریکا بی‌تأثیر باشد. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا چه در کنار ابرقدرت شرق و چه پس از آن قدرت مسلطی بوده است. فروپاشی ابرقدرت رقیب، آمریکا را در عرصه بین‌المللی به هژمون جهانی تبدیل کرده است. تفوق آمریکا در سطح بین‌المللی به ترتیب اولی بر ناتو نیز تأثیرگذار بوده است. بنابراین بخش اعظم اصول و تحرکات ناتو مرتبط با ایالات متحده است. تحرکات آمریکا در عرصه بین‌المللی پس از واقعه یازدهم سپتامبر تلاش بی‌سابقه‌ای برای دموکراسی‌خواهی در جهان بوده است. برخی از کشورها اقدامات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان را با داعیه دموکراسی و حقوق بشر این کشور در تناقض می‌بینند. اروپایی‌ها این رویه آمریکا را ویلسونیسم در چکمه تعبیر می‌کنند. منظور از این عبارت آن است که آمریکا این‌بار آرمان‌های ودروو ویلسون را با راهکارهای نظامی نهادینه می‌کند.[۲۰] ایالات متحده برای تحقق این آرمان به تنهایی وارد عمل شده، اما ادامه و تضمین موفقیت آن نیازمند همکاری بین‌المللی به‌ویژه در سطح متحدان آمریکا در اروپاست. اما آمریکا برای هم‌رأی کردن کشورهای عضو ناتو جهت گسترش

دموکراسی از طریق نظامی با چالشی جدی روبروست. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا در اجلاس مونیخ در فوریه ۲۰۰۵ از کشورهای اروپایی و کشور متبوع خود خواست تا اختلافات را کنار بگذارند و در مبارزه با تروریسم متحد شوند. وی گفت: «اکنون مشخص شده است که هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند افراطیون را شکست دهد».(۲۱)

در فوریه سال ۲۰۰۵ در دیدار جورج بوش از اروپا، وی و دیگر رهبران ناتو توافق کردند تا نقش این پیمان را به عنوان یک میعادگاه سیاسی میان اروپا و آمریکا تقویت کنند و همچنین توافق کردند از این پس نقش ناتو در رایزنی‌ها و همکاری‌های سیاسی تمرکز خواهد یافت.

در چشم‌انداز آینده ناتو که تلاش‌هایی برای افزودن بار سیاسی این سازمان در حال انجام است اقدامات هماهنگ بین آمریکا و اروپا در بعد دموکراسی‌خواهی محتمل‌تر به نظر می‌رسد. هرچند این آینده‌نگری الزاماً همکاری در ابعاد نظامی بین اروپا و آمریکا را تضمین نمی‌کند، اما ضرورت اصلاحات در ناتو مورد توافق اکثر اعضا و صاحب‌نظران است. در این خصوص مباحث مختلفی ازجمله تغییر هویت ناتو از مبنای «جغرافیایی» به «کارکردی» مطرح شده است. در بیشتر اظهارنظرها، همکاری عمیق‌تر آمریکا و اروپا برای اصلاحات در ناتو و دعوت به «جامعه آتلانتیک نو» مورد توجه قرار گرفته است.(۲۲)

البته هر نوع آینده‌نگری برای ناتو نمی‌تواند فارغ از پیچیدگی احتمالات برای آینده این سازمان باشد. این پیچیدگی‌ها کلیت ناتو و به ترتیب اولی مبحث دموکراسی‌خواهی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.(۲۳)

یکی از این پیچیدگی‌ها از فلسفه وجودی ناتو سرچشمه می‌گیرد. برخی از

صاحب‌نظران معتقدند که فلسفه وجودی ناتو که در دوره جنگ سرد برای مقابله با شوروی تشکیل شد، اکنون به دلیل از بین رفتن دشمن، بی‌معنا شده است. نقطه مقابل این نظر متعلق به کسانی است که معتقدند وجود ناتو بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود، چراکه این سازمان هنوز به اهداف خود دست نیافته است.[۲۴]

الکساندر هیگ، وزیر امورخارجه اسبق آمریکا و فرمانده سابق نیروهای ناتو در اروپا معتقد است که هدف نهایی ناتو تنها بازدارندگی در برابر شوروی نبود، بلکه همکاری بیشتر میان کشورهای اروپایی و رفع اختلافات آنان بود. وی در ادامه بیان می‌دارد که حتی اگر ناتو برای مهار شوروی تشکیل شده باشد، اکنون فلسفه وجودی خود را از دست نداده است، چراکه روسیه آتش زیر خاکستر است و امکان دارد روزی شعله‌ور شود. وی استدلال می‌کند که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه یک دموکرات نیست، بلکه یک دیکتاتور است.[۲۵]

هیگ در مقام یک آمریکایی از جنگ کشورش علیه عراق دفاع می‌کند و چالش‌هایی را پیش روی ناتو به تصویر می‌کشد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که جنگ علیه تروریسم به یک سازمان و مکانی برای هماهنگ کردن دیپلماسی و راهبردها و تسهیل فعالیت‌های اطلاعاتی و در یک کلمه به ناتو نیاز دارد. وی به راهکارهای چندجانبه‌گرا نیز اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تنها قالب مورد تأیید برای چندجانبه‌گرایی، ناتوست. وی به صراحت اعلام می‌کند، اگر نتوانیم متحدان غربی را در قالب ناتو جمع کنیم به تحقیق این کار را در قالب سازمان ملل متحد نیز نمی‌توانیم انجام دهیم.[۲۶]

جورج رابرتسون، دبیر کل سابق ناتو در اجلاس ریکیاویک در سال ۲۰۰۲ در خصوص اصلاحات در ناتو و آینده این سازمان اعلام کرد، ناتو، نه تنها باید

تعداد اعضایش را گسترش دهد، بلکه اهداف و رسالتش را هم باید گسترش دهد. به عنوان نمونه از گسترش اهداف و کارکرد ناتو می‌توان از بیانیه وزرای دفاع این سازمان در دسامبر ۲۰۰۴ نام برد.

در بند(۲) این بیانیه آمده است: مشارکت در برقراری صلح و ثبات و مردم‌سالاری در افغانستان در چارچوب مقررات سازمان ملل و در قالب نیروهای بین‌المللی، کمک به برقراری امنیت تحت امر ناتو همچنان از اولویت‌های ناتوست.

در بند (۳) درباره کوزوو گفته شده است: در مورد کوزوو ضمن حفظ کیفیت و تقویت آن ما توافق کردیم که ناتو نه تنها به لحاظ عملیاتی، بلکه به لحاظ سیاسی نیز باید در منطقه مشارکت داشته باشد.

بند (۴) درباره عراق تنظیم شده است: درباره عراق متفق‌القول هستیم که در تأمین امنیت و تهیه و تدارک برگزاری انتخابات این کشور در ژانویه ۲۰۰۵ با دولت موقت عراق همکاری کامل کنیم.

بند (۵) درباره نیروهای ناتو در بوسنی و هرزگوین است: تعهد ناتو به بوسنی و هرزگوین همچنان پایدار است. اسفور[1] به عنوان سیاست پایداری از صلح این سازمان اکنون به نتیجه رسیده است.

بند (۶) درباره بالکان غربی تصریح می‌کند: ما بار دیگر تمامیت ارضی و حاکمیت تمامی کشورهای بالکان غربی را تأیید می‌کنیم و همچنان بر ایجاد منطقه باثبات، آرام، مردم‌سالار و هماهنگ با ساختارها و تشکیلات اروپا ـ آتلانتیک متعهد هستیم. این کشورها باید اصلاحات را بپذیرند، مردم‌سالاری

---

1. SFOR

چندقومیتی و پایدار برقرار نمایند، با جرایم سازمان‌یافته و هدف‌دار مبارزه کنند و به طور قاطع و جدی حکومت قانون برپا کنند.

در بند (۸) آمده است: ما همه از پیشرفت‌های آلبانی، کروواسی و جمهوری‌های سابق یوگسلاوی و مقدونیه در اجرای برنامه‌های سازمان ملل قدردانی می‌کنیم و آنها را به ادامه پیگیری اصلاحات مورد نظر ناتو دعوت می‌نماییم.

در بند (۹) نماینده ویژه‌ای برای آسیای مرکزی و قفقاز تعیین شده و در بند (۱۲) بر روابط ویژه با اوکراین تأکید شده و آمده است: ما از استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی اوکراین حمایت می‌کنیم و از تمامی گروه‌های این کشور می‌خواهیم تا از خشونت پرهیز و مردم‌سالاری را ترویج کنند.

این بیانیه نشان می‌دهد، ناتو رسالتی جهانی برای خود قائل شده و گسترش دموکراسی، حکومت قانون و ثبات را در اولویت قرار داده است.

جورج بوش در دیدار فوریه خود از اروپا اعلام کرد، اصلاحات در ناتو به گونه‌ای خواهد بود که اعتبار این سازمان در شرایط جدید جهان ادامه یابد و بنابراین نقش آینده ناتو اساسی خواهد بود.

در مارس ۲۰۰۵ نیز برای اولین‌بار اجلاس ناتو در کشوری برگزار شد که متعلق به بلوک شرق بوده است.

این اجلاس نه تنها از نظر مکان برگزاری، بلکه از جهت محتوای اجلاس نیز مورد توجه بود. در اجلاس ویلینوس لیتوانی، وزیر خارجه آمریکا به صراحت کشور بلاروس را مورد حمله قرار داد و از فقدان معیارهای دموکراسی در آن کشور ابراز نارضایتی کرد. کاندولیزا رایس، بلاروس را پایگاه استبداد نامید.

در نهایت آنچه اقدامات ناتو در جهت دموکراسی‌خواهی بین‌المللی را

توجیه می‌کند، تعلق این سازمان به بلوک غرب است که در دوران جنگ، طلایه‌دار دموکراسی غرب بود و در مقابل کمونیسم که توجهی به دموکراسی نداشت، قرار داشت. توجیه دوم اینکه اکثر کشورهای ناتو و به‌ویژه رهبران آن در زمره کشورهای دموکرات قرار دارند و دموکراسی در مجموع در سبد منافع آنان جایگاه برتری دارد. مسلماً یک دموکراسی با دموکراسی دیگر به راحتی گفت‌وگو می‌کند. هرچند دنیای روابط بین‌الملل به‌ویژه غرب تابع هیچ اصل و ارزشی نیست، اما دموکراسی تأمین‌کننده منافع غرب است و از این رو مورد توجه کشورهای غرب قرار می‌گیرد. سومین توجیه این است که ناتو پس از جنگ سرد در حال بازسازی و اصلاح ساختاری و بازتعریف هدف‌های خود است و می‌کوشد تا در دنیای پس از جنگ سرد معنا و هویت داشته باشد، این بازتعریف و معنایابی با توجه به تجربیات عمیق گذشته و شرایط حاکم بر افکار و عقاید رایج در جهان نمی‌تواند فارغ از الگوهای دموکراتیک باشد. چهارمین موضوعی که می‌تواند در تبیین نقش ناتو در دموکراسی‌خواهی بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد، حقی است که برخی از کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده برای خود قائلند و معتقدند که با آن می‌توانند برای گسترش دموکراسی و صیانت از حقوق بشر به اقدام نظامی دست زنند. البته این اصل هرچند در دوره نومحافظه‌کاران آمریکا نمود بیشتری یافته، اما در اصول سازمان ملل نیز به نوعی مورد توجه قرار گرفته و تأیید شده است.

در مجموع، تصویر نهایی از بررسی کلیه شرایط نشان می‌دهد که در آینده ناتو به عنوان سازمانی نظامی در راستای دموکراسی‌خواهی بین‌المللی حرکت می‌کند و سیاست کشورهای غربی را در جهان پیاده خواهد کرد.[۲۷]

کارنامه ناتو با محور گسترش دموکراسی

بند اول:جمهوری‌های سابق شوروی

فروپاشی شوروی نه تنها از نظر غربی‌ها حقانیت الگوهای سیاسی آنان را اثبات کرد، بلکه به طور همه‌جانبه‌ای فرصت‌های بسیاری برای کشورهای پیشرفته غرب ایجاد نمود. این فرصت‌ها اعم از بازار مصرف جمهوری‌های سابق شوروی، موقعیت برتر استراتژیک و منابع زیرزمینی آنها بود.

ناتو به عنوان سازمان نظامی غرب و اتحادیه اروپا به عنوان نماد همگرایی غرب به تدریج وارد جمهوری‌های سابق شوروی شد. هرچند همکاری با این نهادها به‌ویژه ناتو در زمان رهبرانی آغاز شد که در کادر تشکیلاتی شوروی و حزب کمونیست عضویت داشتند و کمتر به اصول دموکراسی پایبند بودند، اما در نهایت منافع این همکاری به گروه‌های دموکرات رسید و به عنوان یکی از عوامل ایجاد تغییرات در این کشورها پدیدار شد.

در دسامبر سال ۲۰۰۴ پس از چند هفته کشمکش میان اعضای ناتو و روسیه و گفت‌وگوهای بروکسل، بیانیه‌ای صادر شد که در آن از همه طرف‌های سیاسی در اوکراین خواسته شده بود تا از خشونت و ارعاب رأی‌دهندگان پرهیز کنند و در جهت برگزاری انتخاباتی بکوشند که به درستی منعکس‌کننده ارادهٔ عمومی باشد. پاپ دو هوپ شفر، دبیر کل ناتو در این زمینه اعلام کرد: هیچ اختلاف‌نظری میان شرق و غرب درباره اهمیت برگزاری انتخاباتی سالم در اوکراین وجود ندارد. در این جلسه سرگئی لاوروف، وزیر امورخارجه روسیه درحالی که رودررویی غرب و شرق در قضیه اوکراین را انکار می‌کرد، با لحن سردی گفت: البته شماری از رهبران غرب کوشیدند تا اوکراین را به سمت خود بکشند و از این امر گلایه کرد.[۲۸]

برخی از صاحب‌نظران به صراحت اعلام کردند پیام ناتو به اوکراین به طور واضح تحقق و پذیرش دموکراسی است.[۲۹] در ژانویه سال ۲۰۰۵ و پس از سپری شدن تنش‌های سیاسی بر سر انتخابات در اوکراین و به قدرت رسیدن ویکتور یوشنکو، وی اعلام کرد که امیدوار است با برقراری روابط نزدیک‌تر با اتحادیه اروپا و همچنین ناتو راه را برای عضویت کشور خود در اتحادیه اروپا فراهم سازد.

در قرقیزستان حکومت عسگر آقایف تلاش کرد تا با ناتو ارتباط نزدیک‌تری برقرار نماید و به همین منظور هیأتی از این کشور در اجلاس استانبول ناتو در ژوئن سال ۲۰۰۴ شرکت کردند. معاون وزیر امورخارجه قرقیزستان در این زمینه اعلام کرد: «کشورش در زمینه برقراری صلح در جهان با پیمان ناتو همکاری می‌کند و برای آن اهمیت زیادی قائل است».[۳۰]

جورج رابرتسون در ژوئیه سال ۲۰۰۳ در آسیای مرکزی خواستار روابط نزدیک‌تر میان کشورهای این منطقه و همکاری آنها در نبرد با تروریسم شد. وی پس از این دیدار با نور سلطان نظربایف، رئیس‌جمهور قزاقستان گفت: «کشورهای آسیای مرکزی و ناتو هدف واحدی را دنبال می‌کنند». دبیر کل ناتو در این سفر تأکید کرد که خواهان تشکیل جبهه نبرد مشترکی با تروریسم است و گفت اگر قرار است در دنیای جدید امنیتی برقرار باشد، تحقق آن مستلزم همکاری‌های نظامی بیشتر است که این به معنی در اختیار داشتن نیروهایی است که به خوبی آموزش دیده‌اند و از آمادگی بالاتری برخوردارند. وی اعلام کرد: تجهیزات دوران جنگ سرد باید نابود شده و به جای آنها ابزارهای کارآمدتری به‌کار گرفته شود.

این هدف در قالب برنامه مشارکت برای صلح اجرا شده و کشورهای

آسیای مرکزی در برخی از مانورهای ناتو شرکت فعالی داشته‌اند.

جیمز آبیاتوزی، سخنگوی ناتو در اجلاس ناتو در استانبول درباره جمهوری‌های سابق شوروی گفت: «گسترش همکاری ناتو با آسیای مرکزی و قفقاز لزوم تأسیس دفاتر نمایندگی در مناطق یادشده را فراهم کرده است».[۳۱]

سپردن امنیت افغانستان به ناتو در سال ۲۰۰۳ که به عنوان اولین مأموریت فراسرزمینی ناتو اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، یکی از مهم‌ترین عوامل توجه فزاینده ناتو به جمهوری‌های سابق شوروی و به‌ویژه آسیای مرکزی شد.

هرچند ناتو خود را ضامن دموکراسی و برانگیزاننده و حافظ آن در مناطقی همچون آسیای مرکزی می‌داند اما واکنش پاپ دو هوپ شفر در برابر بیانیه عفو بین‌الملل درباره نقض حقوق بشر در ازبکستان و ترکمنستان چنین بود که این دو کشور همکار ناتو در مبارزه علیه تروریسم هستند.

در جمهوری آذربایجان نیز رفتارهایی مشابه مشاهده شده است. بنابراین درحالی که مقامات آذری به همکاری خوب این کشور و ناتو اشاره می‌کنند و جمهوری آذربایجان یکی از کشورهای ثابت در مانورهای ناتو به شمار می‌رود، اما انتخابات سال ۲۰۰۳ که به جانشینی الهام علی‌اف به جای پدرش، حیدر علی‌اف انجامید، از نظر معیارهای دموکراسی رضایت‌بخش نبود. درحالی که الهام علی‌اف در مارس ۲۰۰۴ در دیدار با ژنرال چارلز وولد، معاون ستاد فرماندهی آمریکا در اروپا گفت: «مناسبات دوجانبه آمریکا و آذربایجان در تمامی زمینه‌ها با موفقیت توسعه می‌یابد». وی آذربایجان را هم‌پیمان آمریکا در روند مبارزه با تروریسم دانست و همکاری آذربایجان در برنامه مشارکت برای صلح ناتو را در ارتقای سطح ارتش آذربایجان مورد تأکید قرار داد. در همین ماه بر سر استقرار نیروهای ناتو در آذربایجان توافق حاصل شد.[۳۲]

البته سردی نسبی در روابط آذربایجان و غرب که در روابط این کشور با آمریکا و ناتو در ماه‌های اخیر بروز کرد، نشانه هراس این کشور از اثربخشی رابطه با غرب در ساختار سیاسی کشورشان است. برخی از صاحب‌نظران معتقدند، استحکام مؤسسات دموکراتیک در آذربایجان، شرط اصلی پذیرفته شدن آن به عضویت ناتو است.[۳۳]

از سال ۲۰۰۳ روابط ناتو و تاجیکستان نیز وارد مراحل جدی‌تری شده است. تاجیکستان هرچند به عنوان آخرین کشور آسیای مرکزی به برنامه مشارکت برای صلح ناتو پیوسته است، اما با استقرار نیروهای ناتو در افغانستان، این کشور برخی از پایگاه‌های خود را در اختیار نیروهای فرانسوی قرار داده است.

اروپای شرقی و بالکان

مأموریت ناتو در اروپای شرقی و بالکان به دلیل وجود دو بحران بزرگ بوسنی و هرزگوین و کوزوو دارای ابعاد بزرگ‌تر و حساس‌تری بود. در جمهوری‌های سابق شوروی حتی اگر دموکراسی‌خواهی در تحولات فی‌مابین ناتو و این کشورها مشاهده شود هیچ بحران بزرگ و مهمی در این کشورها به وقوع نپیوسته است. به عبارت بهتر، حضور ناتو در این کشورها ناشی از یک بحران جاری نبوده و بیشتر ناظر بر حرکت‌هایی برای حفظ ثبات و مبارزه با عوامل ناامنی به‌ویژه تروریسم بوده است.

در بالکان، ناتو و جامعه بین‌المللی با عمیق‌ترین مصائب بشری ازجمله نسل‌کشی روبه‌رو بوده‌اند.

در افکار عمومی غرب، حضور نیروهای غربی در دوره پس از جنگ سرد

در بوسنی و هرزگوین یک فداکاری انسانی به حساب می‌آید و مأموریت ناتو، آوردن ارزش‌های دموکراتیک به مردمان غیرمتمدن، باور شده است.(۳۴)

اما واقعیت حفظ صلح ناتو در بالکان بسیار تاریک است و در برخی از مقاطع با استعمار قرن نوزدهم یکسان می‌شود.(۳۵) در بوسنی در اوج جنگ، نیروهای ایجادکنندهٔ ثبات تحت رهبری ناتو با نام «اسفور» تشکیل شدند. این نیرو توانست با حفظ امنیت در بوسنی، زمینه صلح در این منطقه را فراهم آورد. نیروهای ناتو در بوسنی همچنین با حمله به خانه‌های اشخاصی که به جنایات جنگی متهم بودند، آنان را دستگیر و یا فراری دادند و رهبرانی معتدل‌تر به جای آنان مستقر شدند. با ایجاد امنیت در بوسنی و به نتیجه رسیدن نسبی فرایند صلح‌بانی، فرماندهی نیروهای حافظ صلح در بوسنی از ناتو به اتحادیه اروپا واگذار شد. نیروهای جدید به یوفور[1] معروف شدند. اما این حجم از عملیات حفظ صلح برای اتحادیه اروپا بی‌سابقه بود. تعویض فرماندهی در نیروهای حافظ صلح بوسنی ظاهراً برای اقدامات امنیتی و تلاش برای بازسازی جامعه مدنی بوسنی لازم تشخیص داده شده بود.

در کوزوو با درگیری‌های شدید بین صرب‌ها و آلبانیایی‌تبارها، نیروهای ناتو در سال ۱۹۹۹ وارد کوزوو شدند. اما با بمباران توسط نیروهای ناتو منجر به خروج صرب‌ها از منطقه شد که تعداد آنها در حدود دویست هزار نفر برآورد می‌شود. اما در برخی از شهرها مانند میتروویستا، صرب‌ها باقی ماندند که هنوز تحرکاتی در آنها مشاهده می‌شود.(۳۶) آخرین مورد از این تحرکات در مارس ۲۰۰۴ اتفاق افتاد که طی آن آلبانیایی‌تبارها، هزار تن از صرب‌ها را از

---

1. Eufor

محل زندگی خود بیرون کردند. این آشوب به بهانه حمله صرب‌ها به چند کودک آلبانیایی‌تبار آغاز شد که در نهایت به کشته شدن سی نفر انجامید. فرمانده نیروهای ناتو در منطقه این خشونت‌ها را به پاکسازی قومی تشبیه کرد. در واکنش به این بحران، مردم بلگراد تظاهراتی برپا کردند. بوریس تاویچ، وزیر دفاع صربستان اوضاع را وخیم توصیف کرد و خواستار آن شد تا ناتو از صرب‌های ساکن در کوزوو حمایت کند. مقامات ناتو اعلام کردند اگر اوضاع وخیم‌تر شود، نیروهای بیشتری به منطقه اعزام می‌کنند. شورای امنیت نیز در واکنش به این بحران آن را محکوم ساخت. این آشوب به تدریج به درگیری در کلیساها و مساجد کشیده می‌شد و کم‌کم صبغه قومی آن تشدید می‌گردید. جیمز شیا، سخنگوی ناتو در بروکسل در این زمینه گفت: «مأموریت ناتو در کوزوو برای حفظ نظم و قانون از هرگونه اقدام ضروری فروگذار نخواهد کرد».(۳۷)

سومین مورد از حضور ناتو در بالکان مربوط به مقدونیه است. در سال ۲۰۰۱ نیروهای فرانسه در قالب ناتو وارد مقدونیه شدند. در همین حال سفرای ناتو در بروکسل از اعزام ۳۵۰۰ نیروی دیگر خبر دادند که برای اطمینان از تداوم آتش‌بس به این کشور ارسال می‌شدند. این نیروها که عمدتاً از نیروهای جمهوری چک بودند برای خلع سلاح شورشیان به این کشور گسیل شدند. مأموریت اصلی این نیروها جمع‌آوری سلاح‌های ارتش آزادی‌بخش ملی در مقدونیه بود. در این عملیات که به عملیات فصل درو معروف شده است، نیروهای ناتو در قالب برنامه‌ای پس از رسیدن به حد نصاب ۳۵۰۰ نفر و تحت فرماندهی سرتیپ بارنی وایت اسپانر به تعیین مکان‌هایی برای جمع‌آوری اسلحه پرداخته و از شورشیان خواستند سلاح‌های خود را در این مناطق قرار

دهند. بعد از مأموریت مقرر شد تا این نیروها پس از سی روز منطقه را ترک کنند. جورج رابرتسون، دبیر کل وقت ناتو تصمیم اعزام نیروها به مقدونیه را یک گام تاریخی برای ثبات و امنیت تمامی بالکان دانست. مداخله نیروهای ناتو در آگوست ۲۰۰۱ سومین مداخله ناتو در مقدونیه بود. در سال ۲۰۰۱ دولت مقدونیه از اقدام ناتو در این کشور استقبال کرد و آن را مأموریتی حساس خواند و قول داد تا با نیروهای اعزامی همکاری کند.

از زمان تشکیل ناتو، بزرگ‌ترین مقطع گسترش ناتو با عضویت هفت کشور اروپای شرقی در ۲ آوریل ۲۰۰۴ اتفاق افتاد.[۳۸] برخی از صاحب‌نظران معتقدند که گسترش ناتو، گسترش دموکراسی نیست و در این مورد جمهوری چک، لهستان و مجارستان را مثال می‌زنند و آن را با عضویت پرتغال و یونان در ابتدای تشکیل ناتو مقایسه می‌کنند.[۳۹] درحالی که تونی بلر، نخست‌وزیر بریتانیا گسترش ناتو را نشانه ارزش‌های مشترک دو طرف می‌داند.

در مراسم امضای عضویت هفت کشور جدید در اسلواکی، نخست‌وزیر این کشور گفت: کشورهای جدید عضو، کمک‌های آمریکا و ناتو را هنگام پیروزی بر کمونیست‌ها فراموش نکرده‌اند. این یک شانس جدید برای اروپا و جامعه چندملیتی آتلانتیک، برای آزادی و شانسی جهت بهتر کردن جهان است.

البته صاحب‌نظران، هدف آمریکا از گسترش ناتو را ابتدا مهار روسیه و سپس ایجاد ثبات در کشورهای اروپای شرقی از طریق دموکراسی می‌دانند.[۴۰] از سوی دیگر برخی از صاحب‌نظران اتحاد دو سوی اروپا پس از جنگ سرد را عامل مهمی در مبارزه با تروریسم می‌دانند.[۴۱]

گسترش ناتو به شرق در نگاه برخی از صاحب‌نظران، گسترش ثبات حاصل‌شده از ائتلاف کشورهای غربی است.[۴۲]

البته در دیدگاهی دیگر این‌گونه مطرح می‌شود که اگر مأموریت ناتو گسترش دموکراسی است، راهکار آن گسترش به شرق نیست.[۴۳] این طرز تلقی بیشتر ناظر بر عملکرد ایالات متحده در ناتوست.[۴۴]

در مقابل از نگاهی دیگر، تحرک آمریکا پس از بن‌بست کمونیسم، قابل دفاع تشخیص داده شده و تلاش این کشور به عنوان همراهی گسترده دموکراسی و مدرنیزاسیون در راستای جهانی‌شدن قلمداد شده است.[۴۵]

بدبینانه‌ترین نگرش به موضوع گسترش ناتو، همسان‌پنداری کمونیسم و سرمایه‌داری در بهره‌کشی از انسان‌هاست. در این نگرش پس زده شدن حکومت‌های کمونیستی در اروپای شرقی و جایگزینی دموکراسی نشانه بیماری دموکراسی ارزیابی شده و ناتو بیش از آنکه یک پیمان یا بسیج دموکراتیک باشد، یک پیمان نظامی تلقی گردیده است.[۴۶]

افغانستان

حضور ناتو در افغانستان حتی در صورت اثبات این فرضیه که این سازمان نقش برجسته و مثبتی در ایجاد و تعمیق دموکراسی در این کشور داشته است، نمی‌تواند مشابه حضور و نقش ناتو در بالکان یا جمهوری‌های سابق شوروی باشد. در افغانستان، نیروهای بیگانه اعم از ناتو و سایر نیروهای بین‌المللی نقش بسیار مهم‌تر دولت ـ ملت‌سازی را بر عهده داشتند.

افغانستان به‌رغم ریشه‌های کهن تاریخی در دهه‌های اخیر به دلیل جنگ‌های شدید قومی دچار فروپاشی سیاسی شده بود. پس از سرنگونی طالبان و خروج نیروهای القاعده از این کشور و بازگشت برخی از افغانی‌های مقیم در کشورهای خارجی، فرایند پیچیده و مشکل دولت ـ ملت شدن آغاز گردید.

ناتو در دسامبر سال ۲۰۰۱ و زمانی که دبیر کل این سازمان اعلام کرد که آمریکا شواهد قانع‌کننده و مشخصی دارد که نشان می‌دهد بن‌لادن و شبکه القاعده که تحت رهبری اوست در حملات انتحاری به نیویورک و واشنگتن دست داشته‌اند، وارد مناقشه افغانستان شد. جورج رابرتسون در آن زمان تأکید کرد که این حملات خارج از آمریکا سازماندهی شده است. پس از حمله آمریکا به افغانستان و تصرف این کشور نیروهای بین‌المللی (ایساف) کنترل این کشور را در اختیار گرفتند. تا اگوست ۲۰۰۳ فرماندهی این نیروها به صورت دوره‌ای در اختیار ۲۹ کشور عضو قرار می‌گرفت. اما در ژوئیه ۲۰۰۳ ناتو موافقت کرد که فرماندهی این نیروها را بر عهده گیرد و در ماه آگوست این اتفاق افتاد. در مراسم تحویل فرماندهی ایساف به ناتو، مقامات این سازمان اعلام کردند، ترتیبات جدید به نیروهای ائتلاف بین‌المللی امکان خواهد داد تا از مشکلات امنیتی کابل دید درازمدت‌تری داشته باشند. علت این امر، حل مشکل تعویض فرماندهی ایساف در هر شش ماه یک بار بود. در همین حال پیتر اشتروک، وزیر دفاع آلمان اعلام کرد، افرادی را مأمور بررسی امکان اعزام سربازان آلمانی به شهر قندوز خواهد کرد و به نوعی گسترش محدوده فعالیت ناتو از کابل به سراسر افغانستان آغاز شد. گسترش مأموریت ناتو در افغانستان در جریان دیدار دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۳ از این کشور مورد تأکید قرار گرفت. رامسفلد همچنین گفت که مسئولیت استقرار امنیت در افغانستان باید بر عهده مردم آن کشور گذاشته شود. این موضوع اولین گام برای مشارکت واقعی مردم افغانستان در سرنوشت خود بود که البته مبنای آن بر تأمین منافع آمریکا در افغانستان استوار بود.

در اکتبر ۲۰۰۳ دستورالعملی سیاسی که در آن تعمیم نقش ناتو در افغانستان

مورد نظر بود به تصویب اعضای ناتو رسید. همزمان حامد کرزای و کوفی عنان خواستار گسترش نیروهای حافظ صلح برای بهبود امنیت در خارج از کابل شدند. چند روز پس از دستورالعمل سیاسی ناتو، شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌ای خواستار گسترش حضور نیروهای ایساف در سراسر افغانستان شد. این قطعنامه درحالی صادر شد که منابع خبری اعلام کردند که فرماندهان رقیب و بقایای طالبان موجب کشته شدن صدها تن در افغانستان شده‌اند. جان نگروپونته، سفیر ایالات متحده این قطعنامه را هموارکنندهٔ بهبود وضعیت امنیتی افغانستان برشمرد. وی هرگونه پیشرفت در افغانستان را منوط به بهبود وضعیت امنیتی دانست. او ادامه داد: افغانستان شایسته آزادی است و نیروهای بین‌المللی یاری امنیتی می‌توانند در رسیدن مردم این کشور به آزادی کمک کنند.

این پیشنهادات برای پر کردن خلأ امنیتی در افغانستان به دلیل فقدان قدرت لازم دولت انتقالی کرزای برای کنترل اوضاع امنیتی دانسته شده است.

در نوامبر همان سال دیوید سینگ از مقامات سازمان ملل در کابل اشاره کرد که برگزاری لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات سراسری در افغانستان با مسئله امنیت پیوند دارد و بنابراین باید بر امنیت توجه بیشتری شود.

موضوع امنیت در افغانستان نه تنها برای گسترش دموکراسی در این کشور در سایه برگزاری انتخابات ضروری تشخیص داده می‌شد، بلکه جورج رابرتسون اعلام کرد (در ماه نوامبر) که شکست نیروهای ناتو در اجرای مأموریت خود در افغانستان، موجب افزایش قابل توجهی در تهدیدات امنیتی خواهد شد. وی ادامه داد: شکست مأموریت ناتو در افغانستان باعث درگیری بیشتر آنان در مشکلات آتی آن کشور خواهد بود و به گفته وی نتیجه آن

خواهد بود که کشورهای عضو ناتو، افغانستان را در مقابل درهای ورودی خـود بیابند.

در مارس ۲۰۰۴ پس از درخواست کرزای برای گسترش نیروهـای ایـساف در افغانستان و بررسی آن در اجلاس مونیخ، مقامات ناتو اعـلام کردنـد کـه در حال بررسی درخواست کرزای برای تأمین امنیت انتخابات ماه ژوئن افغانـستان هستند. هوپ دو شفر، دبیر کل ناتو با اعلام این موضوع که مسئولیت اولیـه بـر عهده مقامات افغانستان خواهد بود، گفت: امـا نـاتو ایـن موضـوع را در دسـت بررسی دارد که چه کمکی می‌تواند در این مورد ارائه دهد.

با پذیرش پیشنهاد کرزای از سوی اعضای ناتو، وی در ژوئن از این سازمان خواست تا نیروهایش را زودتر از سـپتامبر بـه افغانـستان ارسـال نمایـد. در آن زمان، برخی از رسانه‌ها ازجمله خبرگزاری بی‌بی‌سی از اشتیاق مـردم افغانـستان به حضور نیروهای ناتو در کشورشان خبر دادند.

همزمان با این تحولات، مسائل امنیتی در داخل افغانستان با نزدیک شدن به زمان انتخابات حساس‌تر و حملات تروریستی افزایش می‌یافت. در همین زمان دو زن که با ثبت‌نام‌کنندگان همکاری می‌کردند، توسط نیروهـای طالبـان کـشته شدند. کمیسیون حقوق بشر مستقل افغانستان تردید خود را نسبت به اینکـه بـا چنین وضعیتی، رأی‌دهندگان افغان را متقاعد کرده باشـد کـه مـی‌تواننـد بـدون واهمه آرای خود را برای انتخابات منصفانه به صندوق بریزند، بیان کرده است.

در این زمان برخی از ناظران مـسائل افغانـستان نـه تنهـا خواسـتار افـزایش نیروها در این کشور شدند، بلکه خواستار تغییر در شـرح وظـایف نیروهـا نیـز شدند. این افراد و گروه‌ها اعلام کردند که می‌خواهند ناتو از قالب یـک نیـروی ناظر بیرون آمده و به خلع سلاح رهبران شبه‌نظامیان و فرماندهان محلی نظارت

کند. به اعتقاد این افراد، فرماندهان محلی به کار پرسود تجارت مواد مخدر روی آورده‌اند.

اجلاس سران ناتو در استانبول را می‌توان نقطه عطفی در حضور نیروهای ناتو در افغانستان دانست. حامد کرزای در این اجلاس اعلام کرد؛ ما اکنون به نیروی امنیتی نیاز داریم تا برای انتخابات و مردم افغانستان محیطی امن را ایجاد کند. وی خواستار ارسال سربازان بیشتر به جنوب و شرق کشور شد. کرزای با رد این نظر که افزایش تعداد نظامیان تأثیری در امنیت افغانستان ندارد، گفت: پنج هزار نفر در کابل موجب ایجاد محیطی امن برای مردم افغانستان شده‌اند. وی گفت: مردم افغانستان به نیروهای خارجی اعتماد دارند و خواستار کمک بیشتر آنان هستند. همزمان با اجلاس استانبول، سازمان دیده‌بان حقوق بشر از ناتو مصرانه خواست تا برای تأمین امنیت روند انتخابات افغانستان هرچه سریع‌تر نیروی بیشتری به این کشور اعزام کند.

این سازمان با انتقاد از ناتو اعلام کرد که واکنش کُند ناتو به وخامت اوضاع امنیتی افغانستان دامن زده است و در ادامه گفت اگر انتخابات افغانستان برگزار نشود و منصفانه و آزاد نباشد، ناتو و آمریکا قابل سرزنش خواهند بود.

یک روزنامه‌نگار در کابل در این زمینه گفت: حضور ناتو در افغانستان صرفاً یک تأثیر روانی داشته است. حضور ناتو بدون شک مؤثر بوده و مهم‌ترین تأثیر آن این بوده که مردم از نظر روانی تا حدی احساس آرامش می‌کنند و تا اندازه‌ای به آینده و حمایت جامعه جهانی امیدوار شده‌اند.

رهبر حزب جمهوری‌خواهان افغانستان نیز در این زمینه معتقد است که ناتو باید به مردم افغانستان اطمینان دهد که می‌تواند در کنار حمایت جامعه جهانی، سرنوشتشان را به دست خودشان تعیین کنند.

به‌رغم این نظرات، برخی انتقادات نیز به حضور ناتو در افغانستان از داخل جامعه این کشور صورت گرفت. برخی از جوانان و روشنفکران افغان می‌گویند: ناتو با بوق و کرنا وارد افغانستان شد، عده‌ای تصور می‌کردند که ناتو خشونت را برمی‌چیند و آرامش را بازمی‌گرداند و به بازسازی افغانستان می‌پردازد. آنها به مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها و مکان‌های عمومی رفتند و عکس گرفتند و چهرهٔ مردمی از خود به نمایش گذاشتند، اما آنها فقط حافظ جان کرزای و خلیل‌زاد هستند، خشونت در افغانستان زمانی که نگاه‌ها متوجه عراق بود، افزایش یافته است.(۴۷)

قبل از اجلاس استانبول در سفر کرزای به آمریکا، بوش از ملت افغانستان ستایش کرد و گفت: امروز افغانستان محل تولید و صدور تروریست نیست. وی ادامه داد، آمریکا نخواهد گذاشت تروریست‌ها در آن کشور جای پایی برای خود باز کنند. ابتکارعمل‌هایی که از سوی بوش در این سفر مطرح شد، کمک به رشد دموکراسی و حمایت از زنان بود. کرزای از آمریکا به خاطر حضور در افغانستان و هدایت آن به سوی دموکراسی تشکر کرد.

بارنت روبین درباره افغانستان معتقد است که سرمایه‌گذاری اقتصادی، کارهایی که در آموزش نهادهای جدید، ازجمله پلیس، ارتش و .. انجام گرفته عوامل مثبتی هستند، اما این عوامل مثبت با خروج نیروهای بین‌المللی ماندگار نخواهد بود. وی چرخه ناکامی احتمالی دموکراسی در افغانستان را چنین ترسیم می‌کند که عدم تأمین امنیت موجب افزایش درآمد قاچاق مواد مخدر به نفع جنگ‌سالاران می‌شود که در نتیجه آنان در برابر خلع سلاح مقاومت می‌کنند، در این حالت احتمال لغو انتخابات پارلمانی افزایش می‌یابد.

بارنت روبین با اشاره به قدرت جنگ‌سالاران، ثروت قابل توجه و انسجام

تشکیلاتی آنها پیشنهاد می‌کند دولت افغانستان با این گروه‌ها وارد مذاکره شده و با آنها در قالب برنامه‌ای منسجم ائتلاف کند. به نظر وی تنها پول و اسلحه یگانه منبع قدرت در افغانستان نیستند و حمایت نیروهای بین‌المللی نیز منبع دیگر قدرت است.

روبین، نظر خلیل‌زاد را تأیید می‌کند که برگزاری انتخابات بدون خلع سلاح خطرناک خواهد بود و می‌گوید شاید برای دموکراسی به یک دهه وقت نیاز باشد، اما برخی شرایط را باید از هم‌اکنون مهیا نمود مانند خلع سلاح، آموزش نیروهای امنیتی، مصونیت بیشتر رسانه‌های گروهی و زمان بیشتر برای آماده کردن و آموزش مردم.

در راستای گسترش حیطه فعالیت ناتو در افغانستان در اول ژوئیه ۲۰۰۴ مزارشریف نیز به نیروهای ناتو تحویل داده شد که دومین شهر پس از قندوز است.

در می همین سال «حکمت چتین»، نماینده امور غیرنظامی ناتو در افغانستان اعلام کرد که گروه‌های بازسازی ولایتی در افغانستان در چند شهر دیگر این کشور مستقر خواهند شد. به گفته وی ولایات بادغیس و فاریاب و بدخشان پس از کابل مناطقی هستند که گروه‌های بازسازی ولایتی در آنجا مستقر خواهند شد.

گروه‌های بازسازی ولایتی، نظامیانی هستند که علاوه بر تأمین امنیت عملاً در بازسازی نیز سهیم می‌شوند. از نظر ناتو، این گروه‌ها تجربه موفقی بوده است.

در اکتبر ۲۰۰۴ پس از موفقیت‌هایی که در مأموریت نیروهای ناتو در افغانستان به دست آمد، اعلام شد که آمریکا از ناتو می‌خواهد تا فرماندهی

نیروهای پیکارجوی باقیمانده از طالبان را نیز بر عهده گیرد. این پیشنهاد با مخالفت آلمان به نتیجه نرسید.

نیکولاس برنز، سفیر آمریکا در ناتو در اجلاس رومانی گفت: «آمریکا مایل است مسئولیت ادامه تعقیب اسامه بن‌لادن و سازمان القاعده و همچنین باقیمانده پیکارجویان طالبان را به ناتو واگذارد».

پیتر اشتروک در این زمینه گفت: پیشنهاد ترکیب نیروهای ایساف و آمریکا با اصل مأموریت آنها مغایر است. وظایف ایساف تأمین ثبات و امنیت است و وظیفه سربازان ناتو در افغانستان مبارزه با تروریسم بین‌المللی نیست و نباید این دو مأموریت با هم انجام شوند.

در اجلاس نیس در فوریه سال ۲۰۰۵ نیز موضوع افغانستان مورد توجه قرار گرفت. پاپ دو هوپ شفر در این زمینه گفت: وزرای دفاع ناتو موافقت کردند تا پاسداران صلح ناتو در افغانستان را گسترش دهند. در این مرحله هرات و چند شهر دیگر نیز تحت پوشش نیروهای ناتو قرار می‌گیرد. در روز ۱۴ فوریه سال جاری، ناتو خواستار اعلام زمان برگزاری انتخابات پارلمانی در افغانستان شد. فرمانده نیروهای ایساف به رهبری ناتو در این زمینه گفت: این نیروها باید برای برگزاری انتخابات، از قبل موضع بگیرند. در مارس سال جاری نیز نیروهای ائتلاف به غرب افغانستان گسترش یافتند و در چهار ولایت غربی غور، بادغیس، هرات و فراه مستقر شدند. پایگاه شیندید در غرب افغانستان نیز در این مرحله به نیروهای تحت رهبری ناتو واگذار شد.

در مجموع، هدف از گسترش فعالیت‌های ناتو به بخش‌های دیگر افغانستان تأمین امنیت، توسعه نفوذ حاکمیت مرکزی و همکاری در عرصه بازسازی کشور در آستانه انتخابات پارلمانی اعلام شد. جیمز آبیاتوری، سخنگوی ناتو در

اجلاس استانبول اعلام کرد: «ما عزم راسخ به حمایت از کرزای در افغانستان داریم».

در این زمینه برخی از کارشناسان معتقدند که بسیاری از ملت‌های دنیا، مردم افغانستان را در ایجاد یک دولت آزاد یاری دادند.

عراق

حضور ناتو در عراق بیش از هر تعبیری نشانهٔ بحران در این سازمان بود. معضل عراق نشان داد که اعضای ناتو به‌رغم اتحاد استراتژیک در موارد مهمی مانند عراق ممکن است به بحران دوگانگی دچار شوند.

در ۱۰ فوریه ۲۰۰۳ در بروکسل سه کشور آلمان، بلژیک و فرانسه با پیشنهاد آمریکا برای تقویت توان دفاعی ترکیه در برابر حملات احتمالی عراق مخالفت کردند. استدلال این کشورها چنین بود که هرگونه تحرک نظامی در مورد عراق، نشانه شکست تلاش‌های دیپلماتیک است. درحالی که دیدگاه دوم که تحت رهبری آمریکا وجود داشت بر بیهودگی ادامه بازرسی‌های تسلیحاتی عراق تأکید می‌کرد. از دید یک مقام ناتو، اختلاف‌نظر بین اعضای ناتو، جدی‌ترین بحرانی است که این سازمان در خلال بیست سال گذشته با آن مواجه بوده است. در نهایت در مارس سال ۲۰۰۳، نیروهای ائتلاف بین‌المللی متشکل از بریتانیا، لهستان، اسپانیا، ژاپن، ایتالیا و چند کشور تحت رهبری ایالات متحده به عراق حمله کردند.

تغییر رژیم در عراق که بیشترین مباحث را به خود اختصاص می‌داد در کوتاه‌ترین زمان ممکن عملی شد. اما آنچه به عنوان یک چالش اساسی پیش‌روی نیروهای ائتلاف ایجاد گردید، حملات تروریستی خرابکارانه در این کشور بود.

در مقابل گزینه‌هایی که پیش‌روی نیروهای ائتلاف قرار داشت، همکاری متحدان ناتو با وجود تجربه افغانستان می‌توانست گزینه نسبتاً مناسبی باشد اما با سردی و مخالفت اعضای ناتو به‌ویژه آلمان، فرانسه و بلژیک روبه‌رو شد.

در می ۲۰۰۴ یوشکا فیشر، وزیر امورخارجه آلمان در برابر پیشنهاداتی که برای مداخله ناتو در عراق وجود داشت، اعزام نیروی نظامی از ناتو به عراق را رد کرد و ادامه داد انتظاری بیش از آنچه ائتلاف تحت رهبری آمریکا در عراق انجام داده از نیروهای نظامی ناتو بیهوده است. وی در نظری کاملاً مغایر با آمریکا اعلام کرد؛ استقرار صلح در عراق فقط با قطعنامه سازمان ملل قابل اجراست و نقش اساسی این سازمان قابل تصور است. فیشر در مقابل اقدامات آمریکا به صراحت اعلام کرد؛ بر همگان روشن است که با بمب نمی‌توان دموکراسی برقرار کرد، آمریکا به جای دموکراسی، شکنجه‌گر به عراق صادر کرده است.

پارلمان آلمان در اقدامی هماهنگ با دولت این کشور در جلسه ویژه‌ای که برای عراق ترتیب داده شده بود، اعلام کرد: «واشنگتن با اجرای سیاست‌های خود در عراق، شکاف عمیقی میان دنیای عرب و جهان غرب به وجود آورده و مهم‌ترین ارزش‌های تمدن غرب را زیر سؤال برده است».

در ژوئن سال ۲۰۰۴ و قبل از آغاز اجلاس استانبول، ژاک شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه اعلام کرد: «مشارکت ناتو در عراق ازجمله وظایف این سازمان نیست».

قبل از اجلاس استانبول، یک گروه کارشناسی مسائل خاورمیانه با نام بنیاد پژوهشی برتلزمان[1] اعلام کرد، که ناتو و اتحادیه اروپا در شرایط کنونی نباید به

1. Bertelsmann

عراق نیرو اعزام کنند. به نظر آنها لازمه شرایط مساعد این بود که آمریکا سیاست خود را در عراق تغییر داده و یک سیاست فراملیتی پیش گیرد. به نظر این بنیاد در نظر مردم عراق، ناتو نیز همانند نیروهای آمریکایی جلوه کرده و بنابراین مشکلات عراق پابرجا خواهد ماند. در پایان این گزارش آمده است که در چنین شرایطی اروپا می‌تواند در مورد تدارک انتخابات، تبادل نظر درباره استقرار نهادهای مدنی، تنظیم برنامه عدم تمرکز اداری و ایجاد ساختار فدراتیو و همچنین ایجاد تشکیلات پلیس و نظام قضایی با آمریکا و دولت عراق همکاری کند و از ماجراجویی نظامی به دور بماند.

در اجلاس استانبول، آمریکا کوشید تا ضمن اعلام این موضوع که قصد ندارد در عراق به تنهایی عمل کند، سایر اعضای ناتو را به همکاری در این کشور راضی کند. در نهایت، موضوع اصلی که به محور مباحث در مورد چگونگی حضور ناتو در عراق تبدیل شد، آموزش نیروهای ارتش و پلیس عراق بود. نظریه‌ای که پشتوانه تأکید بر آن این‌گونه تبیین می‌شد که هر نوع تلاشی برای استقرار یک حکومت دموکراتیک و یا بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی نیازمند امنیت است و در حال حاضر که نیروهای عراق فاقد تجهیزات و مهارت هستند، این امر محقق نخواهد شد، به‌ویژه آنکه گروه‌های تروریستی از هر فرصتی برای ضربه زدن به نیروهای خارجی و همکاران عراقی آنان استفاده می‌کنند.

در روز ۲۵ ژوئن ۲۰۰۴ نمایندگان کشورهای عضو ناتو بر سر پیش‌نویس توافقنامه‌ای برای کمک به دولت موقت عراق به توافق رسیدند. در این توافقنامه، آموزش نیروهای امنیتی عراق مورد توجه ناتو قرار گرفت، در این راستا دبیر کل ناتو اعلام کرد، اگر عراق به کمک ناتو نیاز داشته باشد، بعید

است که این سازمان چشم خود را به چنین نیازی ببندد و دولت عراق را نادیده بگیرد.

در اجلاس استانبول، مقامات آمریکایی اعلام کردند که این اجلاس نشانه قطعی پایان اختلافات در زمینه عراق بود. وزیر امورخارجه آمریکا اعلام کرد، حضور قوی کشورهای عضو در اجلاس سران ناتو موجب به رسمیت شناخته شدن اهمیت آینده عراق خواهد شد.

جیمز آبیاتوری، سخنگوی ناتو نیز اعلام نمود، ناتو برای کمک به تأمین امنیت در عراق از دولت جدید آن کشور حمایت می‌کند و دبیر کل ناتو در آینده قصد سفر به آن کشور را دارد.

در ژوئیه ۲۰۰۴ هوشیار زیباری، وزیر وقت امورخارجه عراق برای پیگیری آموزش نیروهای عراقی به بروکسل سفر کرد. در سپتامبر همان سال ناتو موافقت کرد که نیروهای خود را برای آموزش عراقی‌ها به ۳۰۰ نفر افزایش دهد. این موافقت پس از چالش‌های بسیار در ناتو حاصل شد. اما فرانسه، بلژیک و آلمان با هرگونه اعزام نیرو به عراق مخالف بودند و ناتو پس از تأمین نظر آنان این تصمیم را گرفت. بنابراین مقرر شد تا ۳۰۰ نیروی ناتو برای اداره یک آموزشگاه نظامی وارد خاک عراق شوند. طبق تضمینی که فرانسه و بلژیک دریافت کردند، نیروهای ناتو مستقر در عراق به هیچ عنوان حق مداخله در عملیات جنگی را ندارند. از سوی دیگر مقامات آلمان هرچند با ارسال بیست دستگاه تانک فوکس به عراق موافقت کردند اما اعلام داشتند که اجازه نخواهند داد نیروهای آلمان وارد عراق شوند و سرانجام آموزش سربازان عراقی در امارات انجام شد.

تمامی تضمین‌های مخالفان جنگ عراق در برابر تحرکات ناتو در این کشور درحالی صورت گرفت که در فوریه ۲۰۰۵ اعلام شد از این تعداد نیرو تنها

۱۰۰ نفر به عراق اعزام شدند و فرانسه فقط یک افسر در این هیأت داشت. کاندولیزا رایس، وزیر امورخارجه آمریکا در فوریه ۲۰۰۵ در پاریس که با سخنان ملایمی درصدد جذب اروپا برای همکاری در عراق بود، از اروپایی‌ها خواست تا گذشته را به فراموشی بسپارند و به منظور پیشبرد دموکراسی در جهان همکاری کنند.

در همین حال میشل بارنیه، وزیر امورخارجه فرانسه اعلام کرد، با لزوم آغاز دور جدید روابط آمریکا و اروپا موافق است، اما در عمل دو طرف باید به حرف‌های یکدیگر گوش دهند.

بحرانی که غرب در مجموع و ناتو به عنوان سازمان نظامی غرب در عراق دچار آن شد، از نظر هنری کیسینجر، وزیر امورخارجه اسبق آمریکا شدیدترین بحرانی است که ناتو به آن دچار شده است. کیسینجر با دید آمریکایی خود، حمله به عراق را جهت سرنگونی رژیم صدام حسین موجه می‌داند و اعلام می‌کند اگر این اتفاق نمی‌افتاد وجود رژیم عراق که به قطعنامه‌های سازمان ملل بی‌توجه بود و از قبل درآمد نفت، ثروت و سلاح جمع‌آوری کرده بود، نه تنها برای هم‌پیمانان غرب، بلکه برای مخالفان غرب نیز به طور یکسان مخاطره‌آمیز بود. وی مخالفت فرانسه و آلمان با اقدامات آمریکا را دنباله‌روی از احساسات عمومی مردم این کشورها می‌داند و مخالفت با حمله به عراق را درحالی که این کشورها به قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل رأی داده‌اند، عدم پایبندی به نظر خود ارزیابی کرد. وی اختلاف کنونی اروپا و آمریکا را دارای تبعات بسیار مهمی می‌داند و آن را با اختلاف طرفین بر سر قضیه کانال سوئز و سرکوب کمونیست‌های مجارستان مقایسه می‌کند. وی اختلافی را که آمریکا در آن زمان با اروپا بر سر روش حل بحران کانال سوئز و سرکوب کمونیست‌های

مجارستان داشت، اولاً موجب تقویت مخالفان غرب و فروپاشی زنجیره‌ای هم‌پیمانان غرب می‌داند، دوماً این موضوع را فرصتی برای شوروی جهت فشار بر اروپا تلقی می‌کند، سوماً وتوی طرح حمله به کانال سوئز را که از سوی بریتانیا و فرانسه تهیه شده بود و آمریکا و شوروی آن را وتو کردند، عاملی برای آغاز پروژه هسته‌ای فرانسه قلمداد می‌کند.

کیسینجر کسانی را که امروزه قضیه کانال سوئز را مطرح می‌کنند و آن را در توجیه عدم همکاری اروپا و آمریکا درباره عراق عَلَم می‌کنند، اشتباه دانسته و می‌گوید؛ در سال ۱۹۵۶ آمریکا این توان را داشت که در صورت ضعف هم‌پیمانان اروپایی‌اش عهده‌دار استقرار امنیت شود، اما آیا اکنون اروپا این توانایی را دارد؟ وی ادامه می‌دهد که اکنون ناتو با توجه به نبود شوروی با اختلاف‌نظر کمتری می‌تواند به‌کار خود ادامه دهد. سپس بحثی را مطرح می‌کند که نه تنها در موضوع عراق، بلکه در مبنای عملکرد ناتو به عنوان یک سازمان نظامی نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. کیسینجر می‌گوید: واقعیت آن است که هم‌پیمانان ما، ابتکار عمل را از دست داده‌اند و کارهای خود را به وکلا و حقوقدانان سپرده‌اند، یعنی به افرادی که دیدی صرفاً حقوقی به ماجرا دارند؛ حال آنکه بقا و تداوم نقش مؤثر ناتو و مجموعه کنونی نیازمند به کار انداختن جنبه‌های فراقانونی و نگرش خارج از چارچوب کلیشه‌ای است. اگر رهبران ناتو می‌خواهند این پیمان در مواجهه با چالش‌های مرحله جدیدی که در آن قرار گرفته‌ایم مفید و مؤثر باشد، باید تعریف جدیدی از آرمان‌ها و مطالباتش داشته باشند.[۴۸]

روسیه

ناتو در مقابل روسیه با یک ابرقدرت روبه‌روست. جنگ‌آوری دو بلوک

قدرت در دوره جنگ سرد، پس از آن به تعریف حوزه‌هایی مشترک برای همکاری تبدیل شد که پس از ۱۱ سپتامبر به اوج خود رسید. تشکیل شورای ناتو ـ روسیه گامی مهم و نقطه عطفی در این رابطه بود.

به نظر برخی از کارشناسان، این شورا می‌تواند اثرات سوء ناشی از پیوستن کشورهای اروپای شرقی به ناتو و مرزبندی ناشی از آن را کاهش دهد.(۴۹)

در تحلیل نهایی آنچه از بررسی روابط غرب و روسیه منتج می‌شود، احتمال وقوع جنگ و درگیری نیست؛ اما تحرکات نظامی به‌ویژه از ناحیه ناتو می‌تواند در تحدید قدرت روسیه و همچنین تحولات داخلی این کشور تأثیرگذار باشد. این موضوع از آن جهت مهم تلقی می‌شود که روسیه با تجربه دوران جنگ سرد و کمونیسم و اقدامات آمریکا در آن زمان، نگران آینده خود است.

واشنگتن در کنار طرح‌های اقتصادی و نظامی برای سد نفوذ و تحدید شوروی، پیچیده‌ترین روش‌های روانی را جهت تضعیف و تحقیر مسکو و مبانی فکری و عملی آن به‌کار گرفت.(۵۰)

پس از ۱۱ سپتامبر هرچند ارتباطات دوجانبه غرب و روسیه و همچنین ناتو بسیار بهبود یافت؛ اما دموکراسی به یکی از مهم‌ترین موارد چالش‌برانگیز در روابط دوجانبه تبدیل شد. در این بین اقدامات پوتین در روسیه مورد اعتراض غرب و به‌ویژه آمریکا بود.(۵۱)

در سال ۲۰۰۱ و پس از سفر پوتین به بروکسل درحالی که روسیه می‌کوشید تا اقدامات خود را در چچن در چارچوب مبارزه با تروریسم توجیه کند؛ جورج رابرتسون، دبیر کل ناتو اعلام کرد از اتحاد جهانی علیه تروریسم حمایت می‌کند، اما اگر پوتین تصور می‌کند که جنگ در چچن بخشی از مبارزه با تروریسم است در اشتباه می‌باشد. وی تصریح کرد، مبارزه‌ای که با تروریسم

جهانی در پیش است، موجب نخواهد شد تا موضوع حقوق بشر کنار گذاشته شود.

اما در این دیدار مقرر شد تا سازمان‌های اطلاعاتی روسیه و ناتو برای مبارزه با تروریسم همکاری کنند. پوتین اعلام کرد اگر ناتو به عنوان یک سازمان سیاسی تکامل یابد، روسیه خواهد توانست از مخالفت با گسترش آن به سوی شرق چشم‌پوشی کند. وی همچنین گفت، چالش بعد از ۱۱ سپتامبر ایجاب می‌کند تا بین روسیه و کشورهای اتحادیه اروپا براساس یک پیمان مشترک، حوزه امنیت مشترکی ایجاد شود. پوتین اعلام کرد که آمادگی دارد روابط با ناتو را تا حدی که موردنظر این سازمان است، افزایش دهد. وی ادامه داد روسیه درصدد عضویت در ناتو نیست، اما به تقویت رابطه با این سازمان علاقه‌مند است.

جورج رابرتسون در ملاقاتی با ایگور ایوانف، وزیر دفاع روسیه اعلام کرد، امنیت جهانی بدون مشارکت و همکاری فعال روسیه در این زمینه ناممکن است.[۵۲] رابرتسون در دیدار از روسیه به شهر ولگوگراد رفت و از خونین‌ترین صحنه جنگ جهانی دوم بازدید کرد، این موضوع در برخی از تحلیل‌ها به عنوان بازگشت روسیه و غرب به دوره همکاری ـ زمانی که دشمن مشترک در میان بود ـ تعبیر شد.

لازم به ذکر است در اجلاس ریکیاویک در می ۲۰۰۲، ناتو و روسیه برای تشکیل شورای ناتو ـ روسیه جهت مقابله با تهدیدات امنیتی و تروریسم، توافق کردند.

رابرتسون این واقعه را یک رویداد تاریخی خواند و گفت: «اگر بتوان گفت اندیشه‌ای که مشخصه جنگ سرد بود پایان می‌یابد، این پایان در روز ۲۸ می

۲۰۰۲ ـ زمان امضای تشکیل شورا ـ در رم خواهد بود که جک استراو این واقعه را خاکسپاری جنگ سرد اعلام کرد».

اما ترمیم روابط غرب و روسیه در دو سال گذشته با انتقادات جدی آمریکا نسبت به روند دموکراسی در روسیه دچار چالش شده است. دور دوم ریاست‌جمهوری بوش در آمریکا، اوج‌گیری این انتقادات بود. در فوریه سال ۲۰۰۵ در براتیسلاوا، بوش به صراحت روسیه را به نقض اصول دموکراسی متهم کرد.

اقدامات ایالات متحده در جمهوری‌های سابق شوروی در روند روابط دوجانبه تأثیرگذار است. آمریکا به صراحت از متحدان روسیه در قلمرو سنتی خود انتقاد می‌کند و خواستار تغییرات سیاسی در آنها می‌شود.

در اجلاس ویلینوس در لیتوانی، کاندولیزا رایس اعلام کرد که اکنون زمان تغییرات در بلاروس است. این کشور متحد و همسایه روسیه به همراه کره شمالی، ایران، سوریه، برمه، زیمباوه و سومالی از سوی وزیر امورخارجه آمریکا به عنوان پایگاه استبداد معرفی شده است.

هر تلاشی برای تغییر حکومت و رژیم سیاسی در جهان و به‌ویژه در حوزه نفوذ روسیه آثار ناگواری بر روابط دو کشور آمریکا و روسیه می‌گذارد که مسلماً بی‌تأثیر در روابط ناتو ـ روسیه نخواهد بود. اما شکافی که در ناتو مابین آمریکا و برخی کشورهای اروپایی وجود دارد موجب شده تا آنها این تأثیرگذاری را به حداقل برسانند.

خاورمیانه

خاورمیانه ازجمله حوزه‌های مهمی می‌باشد که تاکنون ناتو در آن نقشی

نداشته است. اما پس از مرگ عرفات در مجموع تغییراتی که در روابط فلسطین و اسرائیل به وجود آمد، می‌توان پیش‌بینی کرد که ناتو نقشی در خاورمیانه بر عهده گیرد.(۵۳) پاپ دو هوپ شفر در فوریه سال ۲۰۰۵ اعلام کرد، اگر پیمان صلح بین اسرائیل و فلسطین امضا شود، ناتو آماده است تا به طرفین برای اجرای آن کمک کند. وی در اجلاس مونیخ گفت: ناتو نباید از فکر کردن به نقش خود جهت حمایت از چنان موافقتنامه‌ای شانه خالی کند.

بند دوم: مبارزه با تروریسم

در چارچوب فرضیه‌ای که در آن گسترش دموکراسی، مقابله با پدیده‌های متعارض یا ناهمسو با آن تعریف شده، تروریسم جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چراکه امنیت غرب با آن دچار معضلی جدی شده است. تروریسم معلول فقر، ایدئولوژی و شکاف فرهنگی و اقتصادی شدید تصور می‌شود که راهکار آن گسترش دموکراسی با شاخصه‌هایی همچون از بین بردن حکومت‌های مطلقه و ترویج و تبلیغ جریان آزاد اطلاعات تلقی می‌شود.

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر در تاریخ پنجاه ساله ناتو برای اولین‌بار شرایط دفاع مشترک پیش آمد و ماده (۵) ناتو قابلیت اجرا یافت. در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای ناتو با تشکیل جلسه‌ای به این نتیجه رسید که حمله به شهرهای آمریکا، پیمان ناتو را در وضعیتی قرار داده که در ماده (۵) ملحوظ شده است.

در آن زمان پیش‌بینی می‌شد که ناتو در برابر تروریسم وارد عمل شود، اما به زودی شکاف میان اعضای ناتو آشکار شد و در قضیه عراق به اوج رسید. مهم‌ترین عامل این شکاف برخی اقدامات آمریکا در مقابله با تروریسم بود.(۵۴)

رابرتسون در فوریه ۲۰۰۲ پس از آنکه ایران، کره شمالی و عراق توسط جورج بوش، محور شرارت نامیده شدند، اعلام کرد هرگونه اقدامی علیه این سه کشور باید با مدرک ثابت شود.

حملات ۱۱ مارس ۲۰۰۴ در مادرید بار دیگر تروریسم را به عنوان مهم‌ترین خطر موجود برای غرب متجلی ساخت.

دبیر کل ناتو در سالگرد این مراسم اعلام کرد که بهترین راه مبارزه با تروریسم، تقویت ارزش‌های بنیادین است، اما راه‌حل نظامی یک ضرورت می‌باشد. یاپ دو هوپ شفر گفت؛ تروریست‌ها به خاطر سیاست‌های ما حمله می‌کنند و آنچه ما داریم آزادی و جوامع باز و دموکراتیک است. وی بهترین پاسخ برای تروریست‌ها را دموکراسی دانست.

بند سوم: مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال ناتو

مواضع جمهوری اسلامی ایران در برابر اقدامات ناتو بیش از آنکه موضع یک کشور در برابر یک سازمان باشد، تقابل دو دیدگاه را به نمایش می‌گذارد.

در برابر ادعای غرب که فعالیت‌های خود را در راستای دموکراسی توجیه می‌کند، جمهوری اسلامی ایران معتقد است که دموکراسی روندی می‌باشد که نیازمند ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در داخل یک کشور است و نمی‌توان آن را از خارج وارد کرد. این موضوع یکی از مهم‌ترین چالش‌های غرب و ناتو در موضوع دموکراسی‌خواهی بین‌المللی است.

موضوع دیگری که می‌تواند چالش دموکراسی‌خواهی بین‌المللی را تشدید کند، این است که جمهوری اسلامی ایران در کنار برخی دیگر از صاحب‌نظران دموکراسی و سیاستمداران معتقد است که دموکراسی قالب تعیین‌شده و

مشخصی ندارد و در هر کشور متناسب با پشتوانه فرهنگی و تاریخی آن تعریف می‌شود.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در این مقاله اشاره شد، ناتو به عنوان سازمان نظامی بلوک غرب که در برابر بلوک کمونیسم قطب آزادی سیاسی و اقتصادی بود، به وجود آمد و پس از فروپاشی شوروی در راستای هدف تأمین امنیت غرب به گسترش دموکراسی توجه کرد.

دموکراسی مورد ادعای ناتو، قرائت غربی و لیبرال دموکراسی است و مسلماً نمی‌توان از آن به عنوان دموکراسی مورد ادعای کشورهای غیرغربی و حتی برخی از فعالان دموکراسی این کشورها یاد کرد. دموکراسی‌خواهی بین‌المللی همان‌گونه که با هدف اصلی تأمین امنیت غرب پایه‌گذاری شده است، در تحقق خود نیز جنبه‌های سیاسی یافته و در مواجهه با هر کشور و یا پدیده‌ای دچار چالش‌های خاصی شده است، حتی در این میان دچار بحران گردیده و تا مرز اثبات شکاف اساسی میان دو قطب کشورها در غرب پیش رفته است.

به نظر می‌رسد دموکراسی‌خواهی بین‌المللی که در برخی از اقدامات ناتو از جنبه تأمین امنیت و دموکراسی مورد توجه قرار گرفته، نیازمند دیدگاهی است که سیاست خارجی و داخلی کشورهای مختلف را در مجموعه به هم پیوسته‌ای مشاهده نماید. با این دیدگاه هر نوع تصمیم‌گیری در حیطه مسائل داخلی کشورها به اندازه مسائل کلان بین‌المللی می‌تواند در نوع برخورد با آن تأثیرگذار باشد. بنابراین دموکراسی‌خواهی بین‌المللی که ادعای غرب در رویارویی با کشورهای مختلف است، دارای جنبه‌های نظامی نیز می‌باشد که از طریق تحرکات

غیردموکراتیک تقویت می‌شود. این تحرکات اعم از فعالیت‌های مشکوک به تروریسم، نقض اعلامیه حقوق بشر و شبهه در برگزاری انتخابات است.

البته دموکراسی‌خواهی بین‌المللی روی آشکار سیاست غربی است و با توجه به آن نباید از لایه‌های زیرین این سیاست غافل شد. هرچند امروزه احتمال اقدامات ضددموکراسی از سوی غرب به دلیل مشاهده عواقب وخیم آن بعید به نظر می‌رسد، اما توجه به دو نکته ضروری است:

۱ـ غرب به طور اعم و ناتو به عنوان سازمان نظامی آن، دموکراسی را از راه دموکراتیک دنبال نمی‌کنند. در این میان، بسته به شرایط درونی هر کشور، تبعات مختلفی قابل پیش‌بینی است. در بین احتمالات، این گزینه نیز وجود دارد که ممکن است تحرک از سوی قدرت‌های خارجی به تزلزل بیشتر معیارهای دموکراسی منجر شود.

۲ـ پیش‌بینی شرایط پس از تحقق دموکراسی مهم و قابل توجه است و نباید نادیده گرفته شود. تغییر سرنوشت کشورهای جهان و حرکت آنها از غیردموکراسی به دموکراسی نمی‌تواند بدون درنظر گرفتن تبعات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای آنها و بی‌ارتباط با منافع غرب باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ حسین بشیریه، «سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی»، چاپ دوم، نشر علوم نوین (۱۳۷۹).

۲ـ همان، ص ۴۸.

۳ـ همان، ص ۵۶.

۴ـ عبدالعلی قوام، «اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی»، تهران، انتشارات سمت، ص ۳۴۱.

۵ـ همان، ص ۳۵۳.

۶ـ برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه فرمایید به:

Lesser Ian X "Nato looks South:new challenges and new strateges in the mediterranean" Santa Monica CA Rand Corporation

7-Dan Reiter "Nato and the spread of Democracy" in: http://www.emory.edu/oia/Halle/publications/relter.pdf

8-Ibid

9-Heurlin Bertel "Challenges and Capabilities:Nato in the 21st century" Copenhangen

10-"Nato Expansion in the Twenty-First Century" in: http://www.semmuna.org/nato.htm

11-Thomas Valasek "Democracy a la Nato" in: www.nyu.edu/globalbeat/nato/cdio298.html

۱۲ـ سعید تائب، «گسترش ناتو به شرق: سناریوهای محتمل»، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۵۲، صص ۳۹-۳۳.

13-Deuchland, Apr 1999.

14-Ibid

۱۵ـ برای اطلاع بیشتر از نقش آلمان در ناتو مراجعه فرمایید به:

-Kanarowski Stanley "The German Army and Nato Strategy" Honolulu:University press of pacific,

16- Deuchland, Ibid

17-Ibid

18-Ibid

19-Ibid

۲۰ـ محمود سریع‌القلم، «ویلسونیسم در چکمه»، نشریه دیپلماتیک، همشهری، ۱۳۸۲/۲/۹.

21-http://www.bbc.co.uk, Feb 14 2005.

22 -Sloan Stanley and Peter Van Ham "What Future for Nato?" London: Center for EU Reform, October 2002.

23-"The Future of (NATO's) Mediterrannean Initiative:Evoluton and went steps" Santa Monica CA:Rand corporaton.

24-Heg Alexander "Future of Nato" Foregin Policy, Feb 2004.

25-Ibid.

26-Ibid.

27-Kay Sean, Nato and The Future of European Security, Lanham, Rowman and Littlefield Publishers, 1998.

28-Press Confernce by the minister of Foreign Affairs of Russia Following the

Nato-Russia Council in: http://www.nato.int/multi/2004/mo4120f.htm
29-"Democracy-Ukrain's Password to Nato" in http://www.ngonet.org/news/22-20.htm
30-www.khabarnameh.gooya.com/world/archive/012944.php
31-Ibid.
32-www.azerbayjankhabar.persianblog.com/1392-12-azerbayjankhabar-archive.htm
33-Ibid.
34-Ibid.
35-Geregory, Elich"Bringing Democracy to Bosnia-Herzegovina" in: www.iacenter.org/warcrime/elich.htm
36-Ibid.
37-Cohen, leonard and Allen G.Sens (eds.) Nato and European Security:Alliance Politics From the End of the Cold War to the Age of Terrorism London: Praeger, 2003.
38-"Nato and Its Partners in Eastern Europe and Southern Caucases", Warsaw: Center for Eastern Studies.
39-Nato Secretary General Makes Final Visit to KFOR Kosovo in: http://www.nato.int/Kfor/inside/ik-031124a.htm
40- http://nato.expansion.pronato-com/against.enlargement.htm
41-Dan Reiter, Ibid.
42-Nastase adrian, "Romania-Nato:2002", Bucharest:Monitorul official.
43-deucheland, Ibid.
44-Michel Mandelbaum, "Preseving the New Peace in: www.foerign.org/19950101facomment3391/michelbelbaum/preseving-the-new- peace.htm
45-Blank Stephen, NATO Enlargement and the Baltic States:What Can the Great Powers Do? Carlisle Barracks PA:US Army War College, 1997.
46-Asmus Ronald "Opening Natos Door:How the Alliance Remade Itself for a New Era", New York Columbia University Press, 2002.
47-Alan Kimball"Nato Exopansion"in: http://darking.uoregon.edu/kimball/nato.expansion.htm
48- http://Kabulpress.org/persian.Khabark-jalalabad1.ht
49- www.iranhumanrights.org/fars:/pub_humof.asp?I

۵۰ـ سریع‌القلم، پیشین

۵۱ـ برای اطلاع بیشتر درباره روابط روسیه ـ ناتو مراجعه فرمایید به:

-Russian Academy of Sciences "The Frist Anniversary of the NATO – Russia Founding Act:Apprasial and Outlook'
52-Gardner Hall "Dangerous Crossroads:Europe Russia and the Future of NATO" Westport CT:Praeger, 1997.
53-Arad Noaum "Security Regimes, Causes and Consequences: Conclusions

form Peacekeeping Operatons and the Possibility of a Nato Peacekeeping Role in the Middle East", NATO Defense College Monograph Series, No, 13, Rome, 2002.
54-Lansford Tom, All For One:Terrorism-NATO and the United States, Aldershot, UK, Ashgate Publishing Limited, 2002.

ناتوی آسیا و سازوکارهای نوین نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه

امیرحسین اصطباری*

مقدمه

در تاریخ ۲۹ می ۲۰۰۳ خبری منتشر شد مبنی بر اینکه در مذاکرات فشرده‌ای که میان مقامات وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) و دولت هند انجام گرفته است، طرح ایجاد یک سیستم امنیت دسته‌جمعی آسیایی تحت عنوان مستعار «ناتوی آسیایی»[1] مورد بحث قرار گرفت. برخی از محققان آمریکایی اعتقاد دارند که نبود یک سیستم امنیت دسته‌جمعی در آسیا از مهم‌ترین اشتباهات واشنگتن در طول دوران جنگ سرد بوده است. طرح مذکور که بیشتر مورد تمایل هندی‌ها است و از سوی دولت هند پیشنهاد شده، پیش از این مذاکرات در سمیناری که در سال ۲۰۰۲ در مقر وزارت دفاع آمریکا در رابطه با ایجاد یک سیستم امنیت

---

* دارای مدرک کارشناسی ارشد در روابط بین‌الملل و عضو مجمع کارشناسان مؤسسه تهران

1 Asian Nato

دسته‌جمعی در آسیا برگزار شد، عنوان گردید. در این سمینار پروفسور «مادهـاو نالاپات»[1]، مشاور امنیت ملی دولت وقت هند و رئیس دانشکده ژئوپولیتیـک در دانشگاه مانیپال[2] ضمن حمایت از ایده ایجاد یک سیستم امنیت دسته جمعـی در آسیا، این سیستم امنیتی را با نام «سازمان پیمان آمریکای شمالی ـ آسیا»[3] خطاب نمود و اعضای بالقوه و احتمالی آن را شامل کـشورهای آمریکـا، کانـادا، هنـد، ژاپن، سنگاپور، مالزی، استرالیا، فیلیپین، کـره جنـوبی، تـایوان، کویـت، عمـان، بحرین و قطر دانست.(۱)

برخی از کارشناسان غیرحرفه‌ای و ژورنالیست‌هـا بـدون توجـه بـه شـرایط خاص منطقه آسیا ـ اقیانوسیه، تحرکات وسیع نظامیان آمریکـایی در آسـیا را در راستای تشکیل یک نظم منطقه‌ای جدیـد در منطقـه بـا الگـوبرداری از سـازمان پیمـان آتلانتیـک شـمالی (نـاتو) در اروپـا ارزیـابی مـی‌کننـد. براسـاس طـرح تصویب‌شده در دولت جورج بوش در رابطه بـا تغییـر آرایـش نظـامی ایـالات متحده در جهان، بخش اعظمی از نیروهای نظامی آمریکا در اروپا و شرق آسـیا به این کشور بازمی‌گردند و در عین حال تعداد بیشتری در خاورمیانـه و آسـیای مرکزی مستقر خواهند شد.(۲) هدف از ایـن طـرح، مـشارکت هرچـه سـریع‌تـر نیروهای آمریکایی در عملیات جنگی اعلام شـده اسـت، بـه گونـه‌ای کـه ایـن نیروها قادر باشند ظرف کمتر از ۷۲ ساعت در هر نقطه‌ای از جهـان بـه منظـور انجام عملیات نظامی استقرار یابند.(۳) از مجموع کل نیروهای نظـامی آمریکـایی مستقر در اقصی نقاط جهان، در حدود ۴۷ هزار نیروی نظامی در سواحل ژاپـن و دوازده هزار نیرو نیز در دریا و در مجاورت سواحل ژاپن مـستقر هـستند. در

---

1. Madhav Nalapat
2. Manipal University
3. North America – Asia Treaty Organization (NAATO)

مجموع آمریکایی‌ها در نه نقطه در خاک ژاپن استقرار دارند. همچنین تعداد نیروهای نظامی آمریکا در کره جنوبی ۳۷,۵۰۰ نفر است که این تعداد در ۸۵ پایگاه نظامی آمریکا در این کشور مستقرند.[۱](۴) براساس طرح پنتاگون قرار است دریاداران آمریکایی از پایگاه دریایی آمریکا در اوکیناوای ژاپن به استرالیا منتقل شوند؛ لکن این مسئله تأثیری بر استقرار دیگر نیروهای نظامی آمریکایی حاضر در ژاپن نخواهد داشت. همچنین آن بخش از نیروهای نظامی آمریکا در کره جنوبی که در سئول و مناطق مرزی این کشور با کره شمالی مستقر هستند، به مناطق جنوبی کره منتقل شوند. در عین حال قرار است پایگاه‌های نظامی جدیدی برای آمریکا در فیلیپین و سنگاپور ایجاد شود.(۵)

منطقه جغرافیایی آسیا ـ اقیانوسیه تا حدودی دارای تعریف مشخصی است و قوسی را از جزایر کوریل[۲] واقع در شمال ژاپن تا خلیج بنگال و اقیانوس هند دربر می‌گیرد. اما با این وجود، حوزه امنیتی این منطقه جغرافیایی فراتر از این مرزبندی است و بدون شک هرگونه ناامنی در اقیانوس هند، منطقه جنوب شرق آسیا را نیز متأثر می‌سازد. اگرچه حوزه مسائل امنیتی هند و پاکستان به حوزه جغرافیایی جنوب آسیا تعلق دارد، اما تحولات امنیتی این منطقه به همان اندازه که خاورمیانه و آسیای مرکزی را از خود متأثر می‌سازد، شرق و جنوب شرق

---

۱. روزنامه واشنگتن‌پست در تاریخ ۲۶ می سال ۲۰۰۰ تعداد نیروهای نظامی آمریکا در منطقه آسیا ـ اقیانوسیه را به شرح ذیل اعلام کرد:

ـ نیروهای زمینی: ۶۰ هزار نفر نظامی و غیرنظامی

ـ نیروهای دریایی: ۲۰۰ هزار نفر نظامی و غیرنظامی (شامل ۱۷۰ کشتی جنگی)

ـ نیروهای هوایی: ۴۰ هزار نظامی نفر و غیرنظامی (شامل ۳۸۰ هواپیمای جنگی)

2. Kuril Islands

آسیا را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. تمایل دولت هند به ایفای نقشی مهم در مدیریت امنیت در آسیا ـ در قالب پیشنهاد ایجاد ناتوی آسیایی ـ مرزهای امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه را فراتر از مرزهای جغرافیایی آن تعریف می‌کند و جنوب آسیا را نیز به جزئی از این محیط امنیتی مبدل می‌سازد. آسیا ـ اقیانوسیه در واقع یک «مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای» به حساب می‌آید که شرق آسیا، جنوب‌شرق آسیا، جنوب آسیا، اقیانوس هند، آمریکا، روسیه و استرالیا را نیز دربر می‌گیرد؛ «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» به دسته‌ای از کشورها اطلاق می‌شود که مستمراً تحت تأثیر یک یا چند عامل خارجی امنیتی قرار می‌گیرند. در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، اعضا چنان از لحاظ امنیتی به یکدیگر پیوسته‌اند که کنش‌های هریک از اعضا و تحولات مهم امنیتی در داخل هریک از آنها، تأثیر عمده‌ای بر دیگران دارد.(۶)

نگاهی به نقشه سیاسی ـ اقتصادی مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه، اهمیت و پیچیدگی آن را آشکار می‌سازد. از سویی کشور پیشرفته‌ای همچون ژاپن با اقتصادی به مراتب قوی‌تر از اروپا و با تاریخی عمیق در این مجموعه قرار دارد و از سوی دیگر هند، چین و روسیه به لحاظ جمعیت و مساحت در اندازه‌های یک قاره هستند. کره جنوبی و سنگاپور هم با قابلیت‌های اقتصادی و تکنولوژیک بالا در این منطقه قرار دارند. دو مجمع‌الجزایر پهناور یعنی فیلیپین و اندونزی نیز جزء این منطقه هستند که متشکل از صدها جزیره‌اند و مسلط به برخی مسیرهای عمده کشتیرانی و حمل‌ونقل بین‌المللی می‌باشند. تایلند و برمه به عنوان دو کشور باستانی با جمعیتی تقریباً برابر با فرانسه یا ایتالیا و کره شمالی با اقتصادی شکست‌خورده و مجهز به سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های دوربرد، همه در کنار یکدیگرند. جمعیتی عمدتاً مسلمان در سراسر مالزی و

اندونزی پراکنده‌اند و اندونزی بیشترین جمعیت مسلمان را در جهان داراست. فقدان توزیع عادلانه ثروت در میان مسلمانان منطقه بهترین مشوق بنیادگرایی اسلامی محسوب می‌شود که این منطقه را به «جبهه دوم مبارزه علیه تروریسم» از نگاه دولتمردان آمریکایی بدل ساخته است. ویتنام نیز در این منطقه قرار دارد که تبحر نظامی و ملی‌گرایی خشن آن در نبرد با فرانسه، آمریکا، چین، لائوس و کامبوج به آزمون درآمده است.(۷) مجموعه امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه از یک تنوع خاص فرهنگی ـ هویتی برخوردار است که این تنوع ریشه اصلی اختلافات عمیق تاریخی کلیه کشورهای منطقه با یکدیگر است. «هانتینگتون»[۱] به درستی اذعان می‌دارد که شرق آسیا، انبانی از تمدن‌های مختلف است که «خطوط گسل تمدنی» خاص خود را تشکیل می‌دهد.(۸) در چنین وضعیتی بسیاری از کشورهای این مجموعه امنیتی دارای بلندپروازی‌های منطقه‌ای و کسب پرستیژ جهانی هستند.[۲] مجموعه امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه یک مجموعه اتمی به حساب می‌آید که چهار کشور چین، هند، پاکستان و کره شمالی در آن مجهز به سلاح‌های هسته‌ای می‌باشند. شرق آسیا ـ در کنار آمریکای شمالی و اروپا ـ یکی از سه محور مهم گرداننده اقتصاد بین‌المللی محسوب می‌شود و بروز هرگونه ناامنی در این منطقه، بی‌ثباتی مالی و اقتصادی در جهان را به همراه خواهد داشت. این درحالی است که قدرت‌های بزرگ آسیا یکدیگر را «رقیب راهبردی»[۳] به شمار می‌آورند. هند، چین، ژاپن، روسیه، کره جنوبی و دیگر

---

1. Samuel P. Huntington

۲. تلاش برخی از کشورهای مذکور برای کسب کرسی دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد در این راستا ارزیابی می‌شود.

3. Strategic Competitor

کشورهای این مجموعه امنیتی معتقدند که سایر کشورها یا مجموعه‌ای از آنان، قادر به تهدید امنیت ملی آنها هستند. اگرچه با توجه به شرایط مطلوب اقتصادی منطقه، احتمال بروز جنگ میان این قدرت‌ها قریب‌الوقوع نیست، اما با توجه به داده‌های آشوب‌ساز احتمالی در آینده، این مسئله نامحتمل نیز نمی‌باشد.[۹] افزایش ثروت ملی ناشی از رشد بالای اقتصادی در این کشورها به همراه بدبینی‌های امنیتی ـ تاریخی آنان نسبت به یکدیگر موجب شد تا مجموعه امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه پس از خاورمیانه، بیشترین منابع مالی را در جهان به خرید سخت‌افزارهای نظامی و تسلیحات اختصاص دهد. بودجه سالیانه نظامی در کشورهای منطقه پس از پایان جنگ سرد به شکلی متناوب رو به افزایش بوده است و ویژگی‌های این مجموعه امنیتی نشان می‌دهد که پتانسیل یک مسابقه تسلیحاتی منطقه‌ای را کاملاً داراست.[۱۰] در کل، منطقه آسیا ـ اقیانوسیه منطقه‌ای است که به‌رغم پیوندهای قدرتمند اقتصادی میان اعضای آن، فاقد یک نهاد منطقه‌ای است تا بتواند تلاطم‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی را ـ حتی به صورت مجزا ـ مرتفع سازد.

نگارنده در این مقاله تلاش دارد تا با توجه به اهمیت وجود یک نظم امنیتی در مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه، به این سؤال پاسخ دهد که آیا طرح ایجاد نهادی همچون سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در منطقه آسیا می‌تواند موجبات حل معضلات امنیتی منطقه را فراهم آورد یا خیر؟ در واقع نگارنده در پی پاسخ به این پرسش است که برقراری یک سیستم امنیت دسته‌جمعی در مجموعه امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه تا چه اندازه محتمل می‌باشد؟ از آنجا که تشکیل احتمالی ناتوی آسیا با اراده دولت ایالات متحده آمریکا محقق خواهد شد، اهمیت بررسی این موضوع برای جمهوری اسلامی ایران دوچندان

می‌شود. بنابراین مباحث مطروحه در این مقاله از منظر اهداف و منافع ملی ایالات متحده آمریکا در برقراری نظم امنیتی در آسیا ـ اقیانوسیه بیان خواهند شد.

مبانی نظری

آنچه بیش از هر چیز توجه محققان سیاست بین‌الملل را در مورد مجموعه‌های مختلف امنیتی منطقه‌ای در اقصی نقاط جهان جلب می‌نماید، چگونگی حفظ ثبات[۱] و تعادل[۲] در یک خرده‌سیستم منطقه‌ای[۳] است که این مهم با اجتناب از بروز مناقشات جدی امنیتی در یک منطقه خاص قابل دستیابی است. مناقشه منطقه‌ای[۴]، به مناقشه‌ای گفته می‌شود که در داخل یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای صورت گرفته و اعضا گمان می‌کنند که ارتباط قابل ملاحظه‌ای با امنیت و روابط امنیتی آنها دارد. آنچه مهم است، الگوهای مختلف مدیریت امنیتی[5] در داخل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است که این الگوها تحت عنوان «نظم‌های منطقه‌ای»[۶] شناخته می‌شوند.[(۱۱)] همان‌طور که «کاپلان»[۷] در بحث گونه‌های مختلف نظام‌های بین‌المللی، هریک از این نظام‌ها را دارای «قواعد جوهری»[۸] خاص خود و برخی از آنها را نیز دارای مصادیق تاریخی دانسته است،[(۱۲)] «نظم‌های منطقه‌ای» نیز به شش گونه متفاوت تقسیم می‌شوند که هریک دارای

---

1. Stability
2. Equilibrium
3. Regional Sub - System
4. Regional Conflict
5. Security Management
6. Regional Orders
7. Morton R. Kaplan

۸ مقصود از قواعد جوهری در نگاه کاپلان، آن دسته از قواعدی است که روابط عمومی موجود بین بازیگران یک نظام را توصیف می کند.

قواعد جوهری و مصادیق تاریخی خاص خود می‌باشند. این مدل‌های شش‌گانه نظم منطقه‌ای عبارتند از:

۱ـ امنیت از طریق موازنه قوا[1]: موازنه قوا در واقع سنتی‌ترین روش ایجاد ثبات در یک منطقه است. موازنه قوا را به برقراری امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار یک قدرت دیگر تعبیر می‌کنند. «باری بوزان»[2] اعتقاد دارد که یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید برحسب نحوه توزیع قدرت در آن توصیف شود. در این روش، امنیت از طریق توزیع «مناسب» و «باثبات» قدرت در میان بازیگران منطقه ایجاد می‌شود. شایان ذکر است که این نحوه توزیع قدرت می‌تواند تک‌قطبی، دوقطبی و یا چندقطبی باشد. در جنوب آسیا قدرت تا مدتی طولانی به شکل تک‌قطبی ـ به نفع هند ـ توزیع شده بود و پاکستان نیز تاکنون سعی داشته تا موازنه را به نظم دوقطبی تغییر شکل دهد. موازنه قوا در منطقه جنوب شرق آسیا نیز درحال نزدیکی به وضعیت چندقطبی است.(۱۳)

۲ـ امنیت از طریق کنسرت[3]: در قالب یک کنسرت، امنیت منطقه‌ای عبارت است از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها در یک مجموعه امنیتی که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت «خیر عمومی»[4]، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. اگرچه این کشورها ممکن است چگونگی توزیع قدرت میان خود را مورد توجه قرار دهند، اما این امر پایه بنیادین امنیت نبوده و موجب اتخاذ تصمیمات و اقدامات جمعی نمی‌شود. آنها تصمیمات را براساس ارزیابی چگونگی تأثیرپذیری قدرت نسبی خود از توزیع قدرت اخذ نمی‌کنند. بلکه منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی

1. Balance of Power
2. Barry Buzan
3. Concert
4. Public Welfare

خود را بر این اساس سامان می‌دهند. بسیاری اساس و مبنای امنیت در اروپای معاصر را الگوی کنسرتی می‌دانند.(۱۴)

۳ـ امنیت دسته‌جمعی[1]: وقتی اعضای یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود را برای اداره صلح و امنیت به عنوان یک جمع مطرح می‌سازند، مدیریت آنها تنها حق ویژه و امتیاز کشورهای عمده و بزرگ نبوده و اقداماتشان باید از موافقت و تأیید جمعی نیز برخوردار باشد. هدف غایی این الگو، امنیت دسته‌جمعی «ویلسونی» است که در آن صلح به صورت دسته‌جمعی و از طریق واکنش تأدیبی برقرار می‌شود. اگر توانایی تأدیبی عمده فقط متعلق به چندین کشور باشد، آنها مایلند در مدیریت امنیتی منطقه‌ای و چگونگی انجام آن نظر غالب را داشته باشند. هم‌اکنون «ناتو» در حال تبدیل شدن به یک نظام امنیت دسته‌جمعی است.(۱۵)

۴ـ جماعت امنیتی تکثرگرا[2]: در یک جماعت امنیتی تکثرگرا، کشورهای عضو حتی تصور به‌کارگیری خشونت در روابطشان با یکدیگر را هم نمی‌کنند. از این رو اعمال و برقراری صلح ضروری نبوده و قابلیت جمعی سازمان‌یافته‌ای برای این کار وجود ندارد. بنابراین آنچه این «جماعت» را تکثرگرا می‌سازد، حفظ خودمختاری و استقلال اعضای آن است. یکی از مسائل مهم در یک جماعت امنیتی تکثرگرا این است که هر عضوی باید به رفتار خوب دیگر اعضا اعتماد کند. چنین وضعیتی در آمریکای شمالی و اروپا وجود دارد. برخی آینده «آ.سه.آن»[3] را نیز چنین می‌دانند.(۱۶)

1. Collective Security
2. Pluralistic Security Community (PSC)
3. Association for Southeast Asian Nations (ASEAN)

۵ ـ امنیت از طریق همگرایی منطقه‌ای[1]: این الگوی امنیتی تنها هنگامی مناسب است که هدف اصلی در همگرایی منطقه‌ای، هدفی امنیتی باشد. برخلاف یک جماعت امنیتی تکثرگرا، همگرایی مستلزم نهادهای فراملی[2] است که تعاملات مهم را اداره کنند. همگرایی همچنین مستلزم تعهد و پایبندی به هنجارهای گسترده‌تری در بسیاری از بخش‌ها است. زمانی که همگرایی به میزان کافی حاصل شد، شرکت‌کنندگان روابط و مناسبات خود را از چارچوب سیاست بین‌الملل تغییر داده و یک «جماعت امنیتی ادغام‌شده»[3] را تشکیل می‌دهند که در آن حتی استفاده از زور برای تأمین امنیت داخلی اعضا نیز تا اندازه‌ای تحت نظارت دسته‌جمعی[4] درمی‌آید.(۱۷) ایالات متحده آمریکا نمونه یک جماعت امنیتی ادغام‌شده است.

۶ ـ امنیت از طریق استیلا[5]: یک نظم مبتنی بر استیلا، زمانی حاصل می‌شود که در آن یک قدرت بزرگ به تنهایی روابط و مناسبات امنیتی منطقه را اداره می‌کند. یک «قدرت استیلاگر یا سیطره‌جو»[6] ممکن است سه شیوه را برای برقراری نظم در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای اتخاذ کند: اول، شیوه «موازنه‌گری»[7] همچون دوره انزوای باشکوه بریتانیا در قرن نوزدهم که در آن قدرت هژمونیک دائماً سعی دارد از طریق متبادل و متناوب ساختن حمایت‌های خود بین طرف‌های مختلف در یک مناقشه منطقه‌ای، ثبات یا تعادل نظام را حفظ کند. موازنه‌گر بدون ایجاد پیوندهای واقعی و انضمامی، تنها زمانی که

1. Regional Integration
2. Transnational Institutions
3. Amalgamated Security Community
4. Collective Supervision
5. Hegemony
6. Hegemonic Power
7. Balancing

مناسب می‌بیند، درگیر یک مناقشه منطقه‌ای می‌شود. دوم، شیوه «اتحاد»[1] بیسمارکی، مانند اقدامات بیسمارک از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ در اروپای مرکزی، که در این شیوه استیلاگر تلاش دارد امنیت منطقه را از طریق شبکه‌ای از اتحادهای کوچک با قدرت‌های کوچک‌تر منطقه تأمین کند. سوم، شیوه «ثبات مبتنی بر سیطره»[2] است که در آن قدرت استیلاگر درصدد تسلط و استثمار کشورهای کوچک‌تر به عنوان یک راه برقراری نظم می‌باشد و یا اینکه بار هزینه تأمین کالاهای عمومی[3] یا خیر مشترک ـ در این مورد امنیت ـ را بر یک منطقه تحمیل[4] می‌کند.(۱۸) در ثبات مبتنی بر سیطره، برداشت چنین است که تمرکز قدرت منجر به ثبات سیستم یا خرده‌سیستم می‌شود، حال آنکه انکسار قدرت به بی‌نظمی سیستم یا خرده‌سیستم می‌انجامد.(۱۹)

در این مقاله علاوه بر آنکه میزان توفیق احتمالی اتخاذ مدل امنیت دسته‌جمعی در قالب «ناتوی آسیا» برای ایجاد نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه به آزمون درمی‌آید، نگارنده در پی پاسخ به این سؤال است که کدام‌یک از الگوهای فوق بهترین گزینه برای نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه می‌باشد؟

تاریخچه نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه

تا قبل از جنگ جهانی اول، مشخصه روابط امنیتی قدرت‌های آسیا ـ پاسیفیک نظام چندقطبی ناآرامی بود که طبق اصول و قواعد موازنه قوا عمل می‌کرد.(۲۰) چهار کشور روسیه، چین، ژاپن و آمریکا رقیبان اصلی یکدیگر در منطقه بودند. درحالی که چین از ضعف داخلی رنج می‌برد، ژاپن و روسیه برای تسلط بر آن

---

1. Alliance
2. Hegemonic Stability
3. Public Goods
4. Impose

به رقابت می‌پرداختند و در این بین ایالات متحده آمریکا به منظور کنترل توسعه‌طلبی روس‌ها، از ژاپن حمایت می‌کرد. این بدان معنا بود که آمریکایی‌ها قصد داشتند نقش موازنه‌ساز بریتانیا در اروپای قرن نوزدهم را در آسیا داشته باشند. اما حمایت‌های آمریکا از ژاپن نه تنها به ایجاد موازنه کمکی نکرد، بلکه با پیروزی شگفت‌انگیز ژاپن در جنگ با روسیه برای سلطه بر منچوری در ۱۹۰۴ و تصرف کره در ۱۹۱۰ تهدید استیلای ژاپن بر آسیا را درپی داشت. آمریکا و ژاپن به‌رغم وابستگی‌های متقابل اقتصادی و حجم بالای تجارت دوجانبه در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی رقیب یکدیگر به حساب می‌آمدند و درواقع نوعی موازنه قوای موقت میان آنها در جریان بود. با آغاز جنگ جهانی اول، متفقین که وعده اعطای مستعمرات آلمان در اقیانوس آرام را به ژاپن داده بودند، این کشور را نیز به صحنه جنگ کشاندند. بنابراین رقبا ـ ژاپن، روسیه و آمریکا ـ در کنار بریتانیا و فرانسه به عنوان متفقین وارد جنگ شدند. با پایان جنگ جهانی اول، «ویلسون»[1]، رئیس‌جمهوری آمریکا که درپی تأسیس نهادهایی بین‌المللی همچون «جامعه ملل»[2] برای حصول همکاری‌های چندجانبه‌گرایانه و اجتناب از یک جنگ دوباره بود، در رابطه با مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه نیز سعی داشت تا رهیافت آرمان‌گرایانه چندجانبه‌گرایی[3] را جایگزین رهیافت واقع‌گرایانه موازنه قوا در منطقه سازد. انعقاد معاهده دریایی واشنگتن در ۱۹۲۲ درباره میزان تعیین ظرفیت ناوهای دریایی میان آمریکا، ژاپن، بریتانیا، فرانسه و ایتالیا ابتکاری چندجانبه‌گرایانه از سوی دولت آمریکا به حساب می‌آمد که اگرچه هدف از آن

1. Woodrow Wilson
2. League of Nations
3. Multilateralism

حفظ وضع موجود در اقیانوس آرام و پاسداری از تمامیت ارضی چین بود، ولی در نهایت به تقویت موضع ژاپن در این منطقه انجامید. این وضعیت تا زمانی پایدار می‌ماند که آلمان نازی قرارداد «ضدکمینترن» را در ۱۹۳۶ با امپراتوری «هیروهیتو»[1] در ژاپن و یک سال بعد با دولت موسولینی در ایتالیا در ۱۹۳۷ امضا می‌کند. ژنرال «تویو»[2] طرح سلطه ژاپن بر کلیه بخش‌های شرق آسیا را ارائه می‌دهد و در ۱۹۳۷ حمله به چین را آغاز می‌کند. ژاپن پس از اشغال بخش‌هایی از چین به اقدام علیه منافع اقتصادی اروپاییان در چین دست می‌زند. ژاپن از شکست فرانسه از آلمان نهایت استفاده را می‌برد و در سال ۱۹۴۰ طی قراردادی با «دولت ویشی» در فرانسه بر هندوچین نیز مسلط می‌شود. ادامه این توسعه‌طلبی‌ها در نهایت آمریکا و بریتانیا را در برابر ژاپن قرار می‌دهد و عملاً سیاست چندجانبه‌گرایانه آمریکا در مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه با شکست مواجه می‌شود. در پی بمباران پایگاه‌های دریایی آمریکا در پرل هاربر[3] واقع در هاوایی در ۱۹۴۱، دولت آمریکا به ژاپن اعلان جنگ داد، اما ژاپنی‌ها همچنان در حال پیشروی بودند. آنان گوام، فیلیپین و اندونزی را تصرف کرده بودند و خود را برای حمله به استرالیا آماده می‌ساختند. اما با شکست آلمان و ایتالیا از متفقین ورق برمی‌گردد و بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را به تسلیم وامی‌دارد. با پایان جنگ جهانی دوم و بروز تحولات جدید در آسیا همچون تشکیل دولت کمونیستی چین در ۱۹۴۹ و جنگ کره در ۱۹۵۰ این‌گونه انتظار می‌رفت که بلوک‌بندی دوگانه موجود در اروپا در شرق آسیا نیز مصداق یابد و به موازنه‌ای دوقطبی میان آمریکا و شوروی بینجامد. ایجاد «سازمان پیمان

---

1. Hirohito
2. Tojo
3. Pearl Harbor

جنوب شرق آسیا (سیتو)»[1] در ۱۹۵۴ با عضویت آمریکا، بریتانیا، فرانسه، استرالیا، نیوزلند، پاکستان، فیلیپین و تایلند به عنوان یک اتحاد دفاعی در برابر شوروی و چین نشان از این انتظار بود. لیکن تغییر جهت سیاست خارجی پکن از وابستگی به شوروی تا اتکای به خود (۱۹۵۷ - ۱۹۶۱) و طرح اختلاف‌های مرزی خود با هند در ۱۹۵۹ در ظاهر نشان داد که آسیا ـ پاسیفیک برخلاف اروپا، یک جهان سه‌قطبی است. جدایی چین و شوروی معلول یک منازعه صرفاً ایدئولوژیک نبود، بلکه در اثر خودداری رهبران شوروی برای کمک به سیاست «جهش بزرگ به پیش» چینی‌ها و عدم تمایل ایشان برای تبدیل شدن چین به یک قدرت هسته‌ای ناشی می‌شد. اما مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه حتی شاهد یک موازنه قدرت سه‌قطبی نیز نبود. در این میان حکومت‌های کمونیستی در کره و ویتنام بیشترین بهره را به منظور حفظ خودمختاری خود از اختلافات موجود میان چین و شوروی بردند.(۲۱) ژاپن ـ که پس از جنگ تحت تسلط آمریکایی‌ها درآمد و بعدها به یکی از متحدان بی‌چون و چرای این کشور تبدیل شد ـ گام‌های بلندی در جهت توسعه اقتصادی و سیاسی برداشته و در حال تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای دیگر بود. هندی‌ها نیز که در این میان با میراث سیاست غیرخشونت‌آمیز «گاندی» و مشارکت در ایجاد جنبش عدم تعهد درپی حفظ سیاست صلح‌آمیز و مستقلانه خود بودند، با شکست از نیروهای نظامی چین در ۱۹۶۲ در کوه‌های هیمالیا، مسائل امنیتی را در اولویت قرار داده و تلاش خود را برای مورد شناسایی قرار گرفتن به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای آغاز نمودند.(۲۲) از سوی دیگر،

---

1. South – East Asian Treaty Organization (SEATO)

نابرابری مشهودی میان قدرت آمریکا و متحدان آسیایی آن در قالب سیتو وجود داشت که این مسئله در نهایت در طول دوران جنگ سرد به شکل‌گیری یک «نظام موازنه قوای چندقطبی» در آسیا ـ اقیانوسیه منجر شد. هیچ‌یک از کشورهای کمونیست یا آزاد در آسیا ـ اقیانوسیه در بلوک‌های شدیداً سازمان‌یافته‌ای، یکپارچه و متحد نشدند. برخلاف اروپا و حتی آمریکای جنوبی و آفریقا، آسیا ـ اقیانوسیه به دلایل تاریخی فوق همچنان فاقد چارچوبی برای همکاری‌های منطقه‌ای در امور امنیتی است و هنوز هیچ‌گونه توافقی به منظور کنترل تسلیحات در منطقه صورت نگرفته است.[۲۳]

ساختار قدرت در آسیا ـ اقیانوسیه پس از جنگ سرد و رویکرد ایالات متحده آمریکا

بررسی دقیق احتمال تشکیل یک سیستم امنیت دسته‌جمعی در مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه همچون ناتوی آسیا نیازمند آن است که نسبت به «ساختار قدرت» موجود در این مجموعه نگاهی ویژه داشته باشیم. شاید هیچ‌کس همچون «کنت والتز»[1] نسبت به مقوله «ساختار»[2] در نظام بین‌المللی توجهی ویژه معطوف نداشته است. به اعتقاد وی مفهوم ساختار ـ که نشان‌دهنده نحوه آرایش اجزای سیستم بین‌المللی است ـ بر پایه این واقعیت استوار است که واحدهایی که در نظام بین‌المللی به نحو متفاوتی کنار هم چیده شده و گرد آمده باشند، رفتار متفاوتی خواهند داشت و در تعامل با یکدیگر نتایج متفاوتی به وجود خواهند آورد. بنابراین ساختار، براساس نحوه توزیع توانایی‌ها در میان واحدها (بازیگران نظام بین‌المللی) تعریف می‌شود که این

1. Kenneth Waltz
2. Structure

توزیع توانایی‌ها را به «ساختار قدرت» تعبیر می‌کنیم.[۲۴] «گیلپین» توزیع قدرت را ابزار اصلی کنترل رفتار کشورها می‌داند[۲۵] و والتز نیز طبق برداشت مشابهی که از مفهوم «ساختار» به مثابه «متغیر مقیدکننده و محدودسازنده» رفتار سیاسی دارد، معتقد است که در سیستم فاقد مرجع فائقه مرکزی، دولت‌ها ناچارند که براساس اصل «خودیاری»[۱] عمل کنند.[۲۶] بنابراین مشاهده می‌کنیم که والتز در نهایت با نزدیک شدن به سنت واقع‌گرایی، ظهور نوعی «توازن قدرت» در نظام بین‌المللی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند.[۲۷] والتز اگرچه سطح تحلیل منطقه‌ای[۲] را در چارچوب نظری خود وارد ننموده است، اما مقوله «ساختار» امری است که می‌تواند در قالب سطح تحلیل منطقه‌ای نیز مورد استفاده قرار گیرد. همان‌طور که از بوزان نقل شد، یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید بر حسب نحوه توزیع قدرت در آن توصیف شود.

همان‌گونه که سابقاً نیز گفته شد، توزیع قدرت در آسیا ـ اقیانوسیه دارای ماهیتی چندقطبی است به شکلی که نه تنها هیچ‌یک از قدرت‌های این مجموعه امنیتی از قدرت فائقه در قبال دیگر بازیگران برخوردار نیستند، بلکه قدرت‌های بزرگ موجود در منطقه به یکدیگر به چشم رقیب راهبردی می‌نگرند. گرچه بسیاری، وضعیت امروز آسیا ـ اقیانوسیه را بهتر از وضعیت این منطقه در طول دوران جنگ سرد می‌دانند، اما با توجه به تشدید روند نوسازی نظامی در منطقه، به علاوه پایین بودن سطح محدودیت و کنترل رشد مالکیت تسلیحات و سخت‌افزارهای نظامی، آینده‌ای نگران‌کننده ـ همچون خاورمیانه ـ برای این منطقه قابل تصور است. «اسکالاپینو»[۳] اعتقاد دارد که دولت‌های منطقه در قبال

---

1. Self-Help
2. Regional Level of Analysis
3. Robert A. Scalapino

سه نیروی کاملاً متعارض در روند جهانی‌شدن قرار گرفته‌اند که میزان توانایی نظام‌های سیاسی منطقه در تحت مدیریت قرار دادن این سه نیرو می‌توانند موجبات ثبات و یا بی‌ثباتی آسیا ـ اقیانوسیه را فراهم آورد. این سه نیرو عبارتند از: ملی‌گرایی[۱]، بین‌المللی‌گرایی[۲] و گرایشات اشتراکی[۳]. مقصود از گرایشات اشتراکی در نگاه اسکالاپینو، تقاضای عمیق ابنای بشر برای دستیابی به منابع معنابخش و هویت‌ساز در روند جهانی‌شدن است. گرایشات اشتراکی، می‌توانند در اشکال مختلف هویتی در قالب قومیت، دین و ... ظهور کنند که همین مسئله از مهم‌ترین عوامل چالش وحدت ملی و بی‌ثباتی در منطقه است.(۲۸)

اما در این میان، رویکرد دولت ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از اصلی‌ترین بازیگران تشکل احتمالی ناتوی آسیا نسبت به مقوله امنیت در منطقه چگونه است؟ در هیچ‌یک از اسناد رسمی دولت آمریکا، اثری از یک سیاست خارجی منسجم در قبال مسائل آسیا ـ اقیانوسیه دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد که دولت آمریکا از فقدان وحدت نظر کارشناسان سیاست خارجی خود در قبال این مسائل رنج می‌برد.(۲۹) اما در کل به نظر می‌رسد که بخش اعظمی از استراتژیست‌های امنیتی آمریکا دارای رویکردی رئالیستی[۴] نسبت به امنیت در آسیا ـ اقیانوسیه هستند که این رویکرد رئالیستی خود از دو جزء تشکیل شده است: اول، اینکه آسیا ـ اقیانوسیه به احتمال بسیار صاحب آینده‌ای «تعارض‌محور»[۵] است. ناسیونالیسم طغیانگر، تعارضات قومی، بنیادگرایی اسلامی، دولت‌های ورشکسته، اختلافات مرزی، واحدهای نظامی غیرمنظم،

---

1. Nationalism
2. Internationalism
3. Communalism
4. Realistic Approach
5. Conflict – Centric

دولت‌های هسته‌ای یا بالقوه هسته‌ای، رشد نظامی‌گری به همراه رشد اقتصادی و ... از جلوه‌های کنونی این تعارض‌محوری است. دوم، اینکه مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه فاقد منابع مهم برای انسجام منطقه‌ای است: کندی در روند همگرایی منطقه‌ای و توسعه نهادهای امنیتی منطقه‌ای به مانند اروپا؛ فقدان حضور نخبگان سیاسی و رهبران بزرگ منطقه‌ای که از تأثیرگذاریِ بالایی بر روند تحولات برخوردار باشند؛ و تناقضی که در این منطقه میان هراس از تسلط بیگانگان و هراس از بیرون راندن بیگانگان وجود دارد، نشان از فقدان منابع امنیت‌ساز می‌باشد. از نگاه رئالیست‌های آمریکایی نوعی خلأ قدرت بزرگ در آسیا ـ اقیانوسیه وجود دارد که می‌بایست توسط یک کشور توسعه‌طلب یا حافظ صلح پر شود. در کل رئالیست‌های آمریکایی آسیا ـ اقیانوسیه را یک مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آشفته و مملو از «عدم قطعیت یا فقدان تعین راهبردی»[1] می‌دانند.(۳۰)

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، آسیا ـ اقیانوسیه یک مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای است، بدین معنا که بازیگران عضو این مجموعه چنان به لحاظ امنیتی به یکدیگر وابسته‌اند که هرگونه کنش امنیتی از سوی یکی از بازیگران و یا تحول امنیتی ناشی از عوامل فرامنطقه‌ای، بر تمامی واحدهای موجود در این مجموعه تأثیرگذار است. روابط ایالات متحده آمریکا با هریک از کشورهای حوزه آسیا ـ اقیانوسیه به‌شدت متأثر از همین ویژگی است. یعنی بازیگران این مجموعه امنیتی از چنان درجه حساسیت[2] و آسیب‌پذیری[3] نسبت به یکدیگر برخوردارند که ایجاد ارتباطات خاص با هریک از آنان از سوی ایالات متحده

---

1. Strategic Uncertainty
2. Sensitivity
3. Vulnerability

آمریکا، کشورهای ثالث در منطقه را به واکنش‌های متفاوتی ـ که غالباً تعارض‌آمیز است ـ سوق می‌دهد. در اینجا به بررسی روابط ویژه ایالات متحده آمریکا با هریک از قدرت‌های مهم مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه و تأثیر تحولات این روابط بر شرایط امنیتی منطقه می‌پردازیم.

ژاپن

از نگاه متخصصان سیاست خارجی آمریکا، ژاپن، کلید روابط ایالات متحده آمریکا با کشورهای آسیایی به شمار می‌آید. ژاپن به همراه بریتانیا، قوی‌ترین متحد آمریکا در جهان است و بسیاری از پایگاه‌های نظامی آمریکا در این کشور قرار گرفته‌اند. ژاپن صاحب گسترده‌ترین نظام اقتصادی سرمایه‌داری لیبرال در آسیا و جهان پس از آمریکا و پیشرفته‌ترین دموکراسی در آسیا است. ژاپن اگرچه در حوزه اقتصادی رقیب آمریکا به حساب می‌آید، اما در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مطیع آمریکا است. این مسئله بدان دلیل است که پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن امور امنیتی و نظامی خود را به آمریکا سپرد. با این وجود بدون شک این کشور به دلیل درک تهدیدآمیز از یک چین قدرتمند و یا کره متحد درصدد افزایش آزادی عمل در حیطه سیاست خارجی خواهد بود که افزایش تدریجی و پیوسته بودجه دفاعی ژاپن ـ که این کشور را در رده دوم جهانی جای داده است ـ گواه این امر است. توسعه اقتصادی ژاپن و اختلافات تاریخی این کشور با دیگر قدرت‌های آسیا، فرصت‌های نوینی را برای نظامی‌گری در ژاپن فراهم می‌آورد. هدف آمریکا باید این باشد که پیش از آنکه توسعه سیاسی و نظامی ژاپن در مسیر خاصی قرار گیرد، این کشور را به گسترش روابط سیاسی و امنیتی با آمریکا سوق دهد. در واقع برای حفظ صلح

و امنیت منطقه، لازم است وابستگی امنیتی ژاپن به آمریکا همچنان ادامه یابد. این هدف برای آمریکا دو الزام را به دنبال دارد: اول، ادامه حضور آمریکا در صحنه سیاست‌های آسیا ـ اقیانوسیه که حضور نظامی آمریکا یکی از نمودهای آن به حساب می‌آید؛ و دوم تبیین مجدد اتحاد میان ژاپن و آمریکا.[۳۱]

از نگاه طراحان سیاست خارجی آمریکا، بهره‌گیری از دو ابزار فوق از مشروعیت قابل ملاحظه‌ای نیز در منطقه برخوردار است. بسیاری از دولت‌های آسیا ـ اقیانوسیه به اتحاد موجود میان ژاپن و آمریکا به چشم یک اتحاد ثبات‌بخش می‌نگرند، چراکه اولاً بسیاری از دولت‌های آسیا ـ اقیانوسیه ادامه حضور نظامی آمریکا را در منطقه ثبات‌بخش می‌دانند و ثانیاً اینکه اتحاد ژاپن و آمریکا احتمال حرکت ژاپن به سوی سیاست‌های نظامی‌گری را کاهش می‌دهد، حتی چین که در ابعاد کلان امنیتی می‌تواند رقیب جدی آمریکا به حساب آید، از ادامه حضور نظامی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه حمایت می‌کند.[۳۲] شایان ذکر است که این حمایت‌ها صرفاً از سوی دولت‌های حاکم در منطقه صورت می‌گیرد و افکار عمومی در این کشورها به‌ویژه در ژاپن به‌شدت مخالف با ادامه حضور نظامی آمریکا در منطقه هستند. در عین حال سیاست ژاپن در آسیا نیز دارای ماهیتی دوگانه است: از سویی دولت توکیو خواستار تداوم حضور نظامی آمریکا در کره به عنوان یک عامل کلیدی ایجاد توازن در آسیا است و از سوی دیگر توکیو در پی حفظ نفوذ خود در شبه‌جزیره کره است. ژاپن تمایل چندانی به وحدت دو کره ندارد و به همین دلیل دولت ژاپن به آوارگان کره‌ای در ژاپن اجازه می‌دهد تا با صدور حواله پول به خانواده‌های خود در کره شمالی، بقای اقتصادی پیونگ یانگ ادامه یابد. زیرا در نهایت، کره‌ای متحد که قابلیت‌های اقتصادی کره جنوبی و توان هسته‌ای کره شمالی را دارا باشد، به رقیبی بسیار

جسورتر تبدیل خواهد شد.(۳۳) اختلافات تاریخی ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها به این امر دامن می‌زند.

چین

روابط چین و آمریکا آمیزه‌ای از همکاری و رقابت است. درحالی که نخبگان و افکار عمومی در چین، آمریکا را به مداخله در امور داخلی این کشور متهم کرده و آمریکا را دشمن درجه یک ایدئولوژی و فرهنگ خود تلقی می‌کنند، نیاز چین به توسعه اقتصادی و ارتباط با اقتصاد بین‌المللی سبب شده است تا این کشور به همکاری‌های گسترده با ایالات متحده تن دهد. با این وجود چینی‌ها همچنان درپی محدود ساختن گزینه‌های انتخابی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه و ایجاد یک منطقه حائل[1] در اطراف خود هستند. اما به‌رغم وجود رقابت شدید سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک میان آمریکا و چین، منافع موازی و یا حتی مشترک میان دو کشور در آسیا ـ اقیانوسیه بیش از منافع اختلاف‌زا و تعارض‌آمیز میان ایشان است. بحران شبه‌جزیره کره تاکنون بهترین حوزه همکاری میان آمریکا و چین بوده است، چراکه دولت پکن به مانند دولت توکیو تمایل چندانی به وحدت دو کره ندارد. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، چین از ادامه حضور نظامی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه به شکلی غیرعلنی حمایت می‌کند و دلیل اصلی این امر رقابت میان پکن و توکیو است. روابط چین و ژاپن از نوع روابط بسیار خاص می‌باشد و روابط اقتصادی دو کشور روز به روز در حال تحکیم است و ژاپن به یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران

1. Buffer Zone

خارجی در چین تبدیل شده است. با این وجود، مشکلات عمیق تاریخی میان دو کشور، روابط سیاسی این دو را به‌شدت بی‌ثبات می‌سازد. یک تفاوت عمیق تاریخی و فرهنگی میان مردم ژاپن و چین وجود دارد و افکار عمومی چین همچنان خواستار عذرخواهی ژاپنی‌ها نسبت به اقدامات تاریخی خود در قبال چینی‌ها هستند. چین از یک ژاپن نظامی‌شده[1] در هراس است و ژاپن نیز از تسلط چین بر منطقه با توجه به روند نوسازی نظامی[2] در چین وحشت دارد. تایوان نیز از مستعمرات سابق ژاپنی‌ها بوده و شباهت مواضع ژاپن با مواضع آمریکا نسبت به مسئله تایوان، سوءظن چینی‌ها را به ژاپنی‌ها بیشتر می‌کند.(۳۴) در این میان از نگاه متخصصان سیاست خارجی آمریکا، تنها این کشور است که می‌تواند ـ با توجه به منافع همگون میان سه طرف ـ به بهترین نحو از تقابل میان ژاپن و چین جلوگیری کند.

در ایالات متحده آمریکا دو دیدگاه متفاوت درباره روابط با چین وجود دارد. اولین دیدگاه به حکومت «کلینتون» بازمی‌گردد که روابط با چین را بر دو شعار «ارتباط» و «مشارکت راهبردی» پایه‌ریزی کرده بود. سیاست فوق براساس «فرضیه ویلسونی» شکل گرفته بود که جهانی متشکل از حکومت‌های دموکراتیک نمی‌تواند دشمن‌ساز باشد. بر این اساس گسترش تماس‌ها در سطوح تجاری، زیست محیطی، علمی و تکنولوژیک، منجر به تقویت نیروهای هوادار همکاری‌های بین‌المللی و پلورالیسم داخلی در چین می‌شود. اما دیدگاه دوم که در تقابل با دیدگاه اول قرار می‌گیرد، چین را در حوزه مسائل تایوان و اقیانوس آرام ـ و در وقت مقتضی ـ در مورد موازنه قدرت جهانی، یک دشمن

1. Militarized Japan
2. Military Modernization

تمام‌عیار به حساب می‌آورد. از این دیدگاه آمریکا نباید به چین به چشم یک شریک راهبردی بنگرد، بلکه سیاست آمریکا در قبال چین باید همچون سیاست این کشور در قبال شوروی در دوران جنگ سرد باشد. واشنگتن باید با پکن به مثابه یک «چالش»[1] برخورد کند و برحسب امکانات، سطح تجارت خود را با چین به اقلام غیرراهبردی تنزل دهد، برای مهار آن با دیگر دولت‌های آسیایی متحد شود و بر توان دفاعی ژاپن ـ در صورت ضرورت ـ بیفزاید. از این منظر، تایوان کشوری مستقل و پایگاهی نظامی است و اتخاذ «سیاست چین واحد» از سوی آمریکا به هیچ عنوان قابل توجیه نیست. این درحالی است که به اعتقاد «کیسینجر»[2] روابط آمریکا و چین پس از برقراری مجدد روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۷۹ تاکنون بر پایه سیاست چین واحد، استوار بوده است.(۳۵)

کیسینجر به عنوان یکی از افرادی که در طول دوران فعالیت خود در دولت نیکسون اصلی‌ترین سیاست‌گذار پایان جنگ در ویتنام و ایجاد روابط با چین بوده است، با رد هر دو دیدگاه فوق در کتاب «دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱»[3] معتقد است که شاید نتوان به چین به چشم یک شریک راهبردی نگریست، اما مقایسه چین با شوروی به عنوان یک تهدید بزرگ نیز کاملاً اشتباه است. به‌رغم اختلافات ایدئولوژیک آمریکا و چین باید گفت که شوروی بر کاربرد جهانی ایدئولوژی کمونیسم پای می‌فشرد و ارتش شوروی براساس «دکترین برژنف»[4]

---

1. Challenge
2. Henry A. Kissinger
3. Does America Need a Foreign Policy? Toward a Diplomacy for 21st Century
4. Brezhnev Doctrine

براساس این دکترین که در بیست‌وپنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۷۶ که با آغاز رقابت دوباره دو ابرقدرت در آنگولا در ۱۹۷۵ و پایان دوره تنش‌زدایی اعلام شد، سیاست جدید شوروی در قبال آمریکا به مورد هدف قرار دادن رژیم‌های دست‌نشانده غرب در جهان سوم تغییر می‌یافت.

برای حفظ قدرت کمونیست‌ها در اروپای شرقی به زور متوسل شد. اما رهبری کمونیسم در چین از ماهیت متفاوتی برخوردار است. چین، دعاوی جهانی را مطرح نمی‌سازد و شبکه‌ای جهانی را از احزاب کمونیست و یا سازمان‌های تندرو، تحت فرامین خود ندارد. همچنین پکن، ساختار قدرت داخلی سایر کشورها را به چالش فرانخوانده است. چین امروز منافع بسیار زیادی از ارتباط با اقتصاد جهانی دارد و همین امر انگیزهٔ مناسبی برای اجتناب از به چالش کشیدن وضع موجود در آسیا از سوی پکن است. برخی در مورد توانایی‌های نظامی چین نگرانند، اما در این مورد نیز باید اذعان داشت که شوروی به ۲,۵۰۰ پرتابه راهبردی با کلاهک‌هایی با دقت بالا مجهز بود و بنابراین تهاجم همه‌جانبه این کشور به آمریکا به لحاظ فنی کاملاً میسر می‌نمود. اما نیروی راهبردی چین به حدود ۳۰ فروند موشک با سوخت مایع مجهز به کلاهک‌های منفرد است که پرتاب آنها به سوی خاک آمریکا ساعت‌ها به طول می‌انجامد. پرتابه‌های چینی بیش از آنکه تهاجمی باشند، دفاعی هستند و این مسئله در مورد نیروی زمینی چین نیز مصداق می‌یابد. در عین حال مسلماً پیشرفت‌های آتی آمریکا در حیطه سیستم دفاع موشکی، پیشرفت‌های نظامی ـ تهاجمی چین را خنثی خواهد نمود، بنابراین به لحاظ نظامی نیز نگرانی آمریکا از چین مبتنی بر واقعیت نیست.[۳۶]

نکته اینجا است که شرایط امروز آسیا را نمی‌توان نظیر شرایط دورهٔ جنگ سرد تحلیل نمود. از نگاه کیسینجر آنان که اتخاذ سیاست مهار چین از طریق متحدان را به دولتمردان آمریکایی پیشنهاد می‌کنند، از این مسئله غفلت می‌کنند که در دوران کنونی، کشورهای آسیایی مهیای پیوستن به جنگی که آنها را گردهم آورد، نیستند؛ مگر آنکه بقای آنها به طور مستقیم و آشکار مورد تهدید قرار گیرد. از نگاه وی اتخاذ سیاستی در آسیا ـ اقیانوسیه که چین را به مثابه یک

دشمن تلقی کند، در نهایت به انزوای ایالات متحده آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه منجر خواهد شد.[۳۷] هیچ کشوری در منطقه حتی ژاپن که اصلی‌ترین متحد آمریکا در منطقه است و یا استرالیا که پیرو سیاست‌های دموکراتیک است و به محور آنگلوساکسون تعلق دارد، خطر آغاز رویارویی با چین یا هر قدرت دیگری در آسیا ـ اقیانوسیه را به نام دموکراسی یا حمایت از آمریکا به جان نخواهد خرید.[۳۸] در عین حال آمریکا باید به چینی‌ها بفهماند که همکاری با آمریکا به جای آنکه مانع از مشارکت چین در یک نظم جهانی پایدار شود، آن را تسهیل می‌نماید. با این وجود منافع آمریکا ایجاب می‌کند که در برابر تلاش‌های هر قدرتی که قصد تسلط بر آسیا را داشته باشد، قاطعانه بایستد.[۳۹]

تایوان

تقابل میان چین و آمریکا به نفع هیچ‌یک از طرفین نیست و هر دو طرف نیز نسبت به این مسئله کاملاً آگاه هستند. اما آنچه می‌تواند این روابط مبتنی بر آمیزه همکاری و رقابت را با چالش جدی مواجه سازد، ملی‌گرایی چینی‌ها در قبال مسئله تایوان است. این یک تصور اشتباه است که تلاش چین برای الحاق دوباره تایوان به خاک این کشور به تلاش برای تسلط بر آسیا تعبیر شود. هدف پکن، فتح کشورهای همسایه نیست بلکه جلوگیری از صف‌آرایی آنان علیه چین است. درحالی که شوروی، همسایگان خود را به‌شدت تهدید می‌کرد و این همسایگان به تنهایی یا با کمک دیگر کشورها قادر به ایستادگی در برابر نیروهای زمینی ارتش سرخ نبودند، چین با همسایگان حائز اهمیتی به لحاظ نظامی همچون روسیه، هند، ویتنام، ژاپن و دو کره مواجه است که غلبه بر هریک از آنان بسیار دشوار می‌نماید.[۴۰] در مورد تقابل با آمریکا نیز باید گفت

که اگرچه هدف بلندمدت چین، تضعیف نقش و موقعیت آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه است، اما در میان‌مدت چینی‌ها ـ همان‌طور که قبلاً اشاره شد ـ از حضور آمریکا در منطقه حمایت می‌کنند.

اما مسئله تایوان از این جهت چالش‌برانگیز است که عنصری غیرقابل پیش‌بینی در آینده روابط آمریکا و چین به حساب می‌آید و می‌تواند دو کشور را در موقعیتی ناخواسته قرار دهد.[۴۱] بدون شک مسئله تایوان در کنار مسئله کره شمالی، مهم‌ترین تهدید امنیتی در منطقه است، چراکه نوعی بی‌اعتمادی بسیار شدید میان رهبران تایوان و چین وجود دارد.[۴۲] در عین حال مسئله تایوان بیش از آنکه برای پکن صاحب اهمیت ژئوپولیتیک یا ژئواکونومیک باشد، دارای یک جنبه نمادین است. تایوان در نقطه‌ای قرار دارد که تجزیه چین از آنجا آغاز شد و این منطقه نخستین استانی بود که استعمارگران ژاپنی آن را از سرزمین مادری خود جدا کردند. حتی چینی‌های مخالف حزب حاکم کمونیست در این کشور، بازگشت تایوان را به سرزمین مادری خود یک تعهد مقدس ملی می‌شمارند. بنابراین مسئله تایوان هیچ‌گونه راه‌حل قطعی را پیش روی ندارد. آمریکایی‌ها مسلماً قصد ندارند مسئله تایوان را به بحران تبدیل سازند، اما خویشتنداری از سوی چین و تایوان تضمین‌شده نیست. از این رو، اگر هریک از دو طرف دست به اقدامی غیرمعقولانه زند، به طور حتم آمریکا مجبور به دخالت خواهد بود که این مسئله بیش از هرکس، آمریکا را متضرر خواهد ساخت و نظم امنیتی موجود در منطقه را با بحران مواجه می‌کند.[۴۳]

بحران کره

کره نقطه مرکزی بحران‌های پدیدآمده در آسیا طی یکصد سال اخیر بوده است.

این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که کره در منطقه‌ای از جهان واقع شده که محل تلاقی منافع قدرت‌های عمده در آسیا ـ اقیانوسیه محسوب می‌شود. چین و ژاپن مشتاق اتحاد دو کره نیستند، چراکه ظهور یک قدرت هسته‌ای دیگر که از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار باشد، توازن قوا در آسیا ـ اقیانوسیه را برهم خواهد زد. اگرچه به طور حتم وحدت دو کره با توجه به مشکلات اقتصادی محتمل ناشی از وحدت برای کره جنوبی به سرعت محقق نخواهد شد.[۴۴] در عین حال هر دو کشور چین و ژاپن دارای خاطرات تاریخی حمله از خاک کره به قلمرو خود هستند. کره‌ای‌ها به‌شدت از ژاپنی‌ها متنفرند و چینی‌ها نگران تأثیر ملی‌گرایی کره‌ای بر اقلیت‌های کره‌ای‌الاصل ساکن منچوری هستند.[۴۵] بنابراین هم چین و هم ژاپن طالب حفظ وضع موجود و یک دیپلماسی آرام در شبه‌جزیره کره و نه ضرورتاً ادامه حیات رژیم فعلی در پیونگ یانگ هستند.

حکومت‌های متوالی در واشنگتن همواره دو اصل را در قبال مسائل شبه‌جزیره کره سرلوحه خود قرار داده‌اند: اول، کلید ثبات در شبه‌جزیره کره، اتحاد آمریکا و کره جنوبی است و دوم پیشرفت در روابط کره شمالی با کره جنوبی از طریق مذاکرات دوجانبه، عامل اصلی بهبود چشمگیر روابط واشنگتن با پیونگ یانگ تلقی می‌شود. چراکه آمریکا به تنهایی نمی‌تواند مسئله تسلیحات غیرمتعارف در کره شمالی را حل کند. منافع آمریکا در ترغیب کره جنوبی به ایفای نقشی پیشرو در مذاکرات است. پیونگ یانگ باید متقاعد شود که برای رسیدن به واشنگتن ناچار به گذشتن از سئول و عدم تعقیب مسیرهای دیگر است. دلیل این امر آن است که هرگونه مصالحه واشنگتن و پیونگ یانگ قبل از سازش میان دو کره، خطر سخت‌تر شدن تدریجی موضع کره شمالی در برابر کره جنوبی و سرانجام تضعیف روحیه سئول را درپی خواهد داشت.[۴۶]

هند

در ایـن تحقیـق هنـد از آن جهـت اهمیـت مـی‌یابـد کـه خـود را یکـی از ارکان اصلی تشکیل احتمالی نـاتوی آسـیا بـه شـمار مـی‌آورد. هنـد ماننـد چـین خود را یـک قـدرت در حـال ظهـور بـا نگرانـی‌هـای مـشروع امنیتـی مـی‌دانـد. درحالی کـه هنـدی‌هـا مایلنـد از حقـوق قـدرت‌هـای بـزرگ برخـوردار باشـند، از ایـن مـسئله بـه‌شـدت ناخرسـندند کـه آمریکـایی‌هـا بـا هنـد، همچـون یـک کشور کمتر توسعه‌یافته برخـورد مـی‌کننـد. هنـد کـاملاً آگـاه اسـت کـه آمریکـا، چـین را بـه لحـاظ توسـعه اقتـصادی و سیاسـی بـر هنـد تـرجیح مـی‌دهـد.[۴۷] حتی از طـرح تـشکیل نـاتوی آسـیا از سـوی هنـدی‌هـا ـ و نـه آمریکـایی‌هـا ـ می‌توان به نگرانی هند در رابطه بـا توجـه آمریکـا نـسبت بـه ایـن کـشور بـرای نقش‌آفرینـی در معـادلات امنیتـی آسـیا ـ اقیانوسـیه پـی بـرد. در دهـه ۵۰، هنـد سیاست‌های غیرخشونت‌آمیـز گانـدی را بـه ارث بـرده بـود. لکـن بـروز جنـگ میـان چـین و هنـد و شکـست هنـد در ۱۹۶۲ در کـوه‌هـای هیماليـا منجـر بـه توجـه نخبگـان هنـدی بـه مـسائل مـرزی کـشور و لـزوم توسـعه قـدرت سخت‌افزاری هند شد. پـس از ایـن واقعـه، امنیـت مرزهـا بـه اولویـت سیاسـت خارجی هند تبدیل شد و هنـدی‌هـا دریافتنـد کـه مجبـور بـه مقابلـه بـا قـدرت بزرگـی همچـون چـین هـستند. اتحـاد سـه‌گانـه آمریکـا، چـین و پاکـستان در دهـه ۷۰، هنـد را بـه سـوی انعقـاد توافقـات نظـامی بـا شـوروی سـوق داد. بـسیاری، جنـگ بـا بـنگلادش در ۱۹۷۱، انفجـار هـسته‌ای در ۱۹۷۴، آغـاز برنامـه توسـعه موشـکی در دهـه ۸۰ و اعـلام دولتمـردان ایـن کـشور مبنـی بـر دسـتیابی هنـد بـه فنـاوری تولیـد سـلاح‌هـای اتمـی در ۱۹۹۸ را نتیجـه هـراس دولت هند از قدرت‌های بزرگ می‌دانند.[۴۸]

با تمام این اوصاف در بخش اعظم دوران جنگ سرد، هند در قبال سیاست‌های آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه، تنها نقش یک تماشاگر را ایفا نمود. رهبران هند بر این باور بودند که با دوری از منازعاتی که تأثیری بر منافع حیاتی هند ندارد، به بهترین وجه از کشور خود که مستعد درگیری‌های داخلی است، محافظت کنند. البته هند در مورد منافع حیاتی خود حساس است و به راحتی تمایل دارد تا به قوه قهریه متوسل شود. هند امنیت خود را در قالب امنیت اقیانوس هند و تفوق دریایی هند بر این اقیانوس و وجود رژیم‌های دوست یا حداقل بی‌خطر در منطقه‌ای از عدن تا سنگاپور و هیمالیا تعریف می‌کند.[۴۹] در عین حال آمریکا و هند از منافع همسویی برخوردارند و هیچ‌یک خواهان قدرت‌یابی بنیادگرایان اسلامی در منطقه نیستند. هند یک دموکراسی بزرگ و چندفرهنگی است که با ایالات متحده روابط اقتصادی گسترده‌ای دارد. همچنین هند در دوران حکومت «واجپایی» به منظور بهره‌برداری از سیاست‌های ضدتروریستی آمریکا برای مهار پاکستان در بحران کشمیر، بیش از پیش به آمریکا نزدیک شده است.[۵۰]

نکته مهم این است که امکان شکل‌گیری رقابتی سه‌جانبه میان ژاپن، چین و هند و یا چهارجانبه با در نظر گرفتن اندونزی ـ درصورت تثبیت اوضاع سیاسی در این کشور ـ وجود دارد. در این میان، منافع ایالات متحده آمریکا در ممانعت از تسلط هریک از این رقبا بر آسیا ـ اقیانوسیه نهفته است.[۵۱] اختلافات ارضی با چین مهم‌ترین دغدغهٔ مقامات هندی پس از استقلال این کشور در ۱۹۴۷ بوده است.[۵۲] اما رابطه چین و هند تنها زمانی بر منافع آمریکا اثرگذار است که یکی از آنها درپی تسلط بر دیگری باشد.[۵۳] در چنین شرایطی آمریکا مجبور است تا توازن میان چین و هند را حفظ کند.

گزینه‌های گوناگون نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه و نقش ایالات متحده آمریکا

در میان دانشمندان سیاسی هیچ‌گونه تعریف پذیرفته‌شدهٔ جهانی برای نظم امنیتی وجود ندارد. «هدلی بول»[1] نظم بین‌المللی را یک الگوی فعالیت بین‌المللی توصیف می‌کند که اهداف ابتدایی، اساسی یا جهانی کشورها را حفظ می‌نماید که این از رایج‌ترین تعاریف است. در تعریف دیگری، اکثر دانشمندان سیاسی می‌پذیرند که لازمه یک نظم منطقه‌ای موفق، نبود یک جنگ بزرگ میان کشورهای منطقه است. در تعریف سوم نظم، تغییرات بین‌المللی صلح‌آمیز را ضروری می‌سازد و در نهایت «پاول»[2] و «هال»[3] موفقیت نظم بین‌المللی را وابسته به میزان سازگار شدن با تغییرات بدون خشونت می‌دانند.(۵۴) بنابراین لازمه ایجاد نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه اجتناب از هرگونه مناقشه منطقه‌ای به همراه ادامه تغییرات فضای سیاسی و امنیتی ناشی از روند جهانی‌شدن بدون بروز هرگونه خشونت است. اما به راستی ایالات متحده آمریکا چه نقشی می‌تواند در جلوگیری از بروز مناقشات منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه ایفا کند؟ برخی این سؤال را مطرح می‌کنند که چه ضرورتی برای حضور آمریکا در معادلات امنیتی آسیا ـ اقیانوسیه وجود دارد؟ کیسینجر با تقسیم استراتژیست‌های آمریکایی به سه دستهٔ استراتژیست‌های دوران جنگ سرد، معترض به جنگ در ویتنام و پس از جنگ سرد، معتقد است نسل بعد از جنگ سرد با اولویت دادن به مسائل اقتصادی لزوم اتخاذ یک سیاست خارجی منسجم برای آمریکا را زیر سؤال می‌برند. در واقع اینان سیاست خارجی را با سیاست اقتصادی یکی می‌پندارند.(۵۵) اگرچه پس از فروپاشی شوروی، متغیرهای نرم‌افزاری

---

1. Hedley Bull
2. T. V. Paul
3. John Hall

قدرت بیش از متغیرهای سخت‌افزاری آن اهمیت یافته‌اند و وابستگی متقابل اقتصادی میان واحدهای سیاسی احتمال بروز تعارض و مناقشه را به‌شدت کاهش داده، ولیکن جهان همچنان ناامن است. ایالات متحده آمریکا وظیفه دارد تا به عنوان رهبر نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری لیبرال در جهان، به محافظت از این نظام فکری بپردازد. از آنجا که راز بقای نظام سرمایه‌داری، گسترش آن در تمامی ابعاد است، با فروپاشی نظام‌های کمونیستی در جهان پس از جنگ سرد، آنچه خطری جدی برای توسعه نظام سرمایه‌داری لیبرالیستی در جهان پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام‌های کمونیستی محسوب می‌شود، بقا و توسعه «سرمایه‌داری انحصاری و فاشیستی» است[۵۶] که احتمال رشد آن در شرایط فعلی در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در آسیا ـ اقیانوسیه بسیار زیاد است. سرمایه‌داری لیبرال مبتنی بر رقابت نمی‌تواند در یک جو سیاسی فاشیستی رشد کند و در این میان، چین نماینده اصلی گسترش سرمایه‌داری فاشیستی در آسیا ـ اقیانوسیه است. امروزه کمتر کشوری در جهان، مخالف توسعه صنعتی به شمار می‌آید؛ بنابراین دشمنان توسعه سرمایه‌داری لیبرال را باید در میان حکومت‌هایی یافت که اولاً با جنبه رقابتی سرمایه‌داری در تعارضند و دوماً با گسترش فردگرایی و نهادینه ساختن اصول لیبرالیسم در ضدیت می‌باشند.[۵۷] بسیاری گسترش ناتو به سوی مرکز و شرق اروپا را به معنای تغییر استراتژی ناتو از استراتژی نظامی ـ امنیتی به امنیتی ـ نظامی و در جهت گسترش حوزه امنیتی نظام سرمایه‌داری لیبرال ارزیابی می‌کنند[۵۸] و از این لحاظ به نظر می‌رسد که تشکیل نهادی با نام «ناتوی آسیا» می‌تواند بهترین گزینه برای مقابله با توسعه سرمایه‌داری فاشیستی در آسیا ـ اقیانوسیه به شمار آید.

اما الگوبرداری از سیستم امنیت دسته‌جمعی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در اروپا برای مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه چندان آسان به نظر

نمی‌رسد. به راستی چرا سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) به عنوان یک سیستم امنیت دسته‌جمعی در آسیا در ۱۹۷۷ منحل شد و پس از آن نیز هیچ نهاد منطقه‌ای دیگری با هدف حل معضلات امنیتی و ایجاد نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه به وجود نیامده است؟ دلایلی چند برای این مسئله وجود دارد که همگی از دوران جنگ سرد تاکنون باقی هستند. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، آسیا ـ اقیانوسیه انبانی از حوزه‌های تمدنی مختلف است که ارزش‌ها و هنجارهای گوناگونی را در عرصه سیاست خارجی عرضه می‌دارد؛ درحالی که تشکیل ناتو در اروپا به این دلیل موفق شد که برآمده ار یک حوزه تمدنی آن هم تمدن غربی بود. ضعف آلمان و ایتالیا پس از جنگ دوم جهانی و به‌ویژه همکاری‌های آتی فرانسه و آلمان در زمینه همگرایی در اروپا رقابت راهبردی میان دولت‌های اروپایی را از بین برد. این درحالی است که در وضعیت کنونی آسیا ـ اقیانوسیه، دولت‌های منطقه به یکدیگر به چشم رقبای راهبردی می‌نگرند و در بسیاری از موارد بازی موجود را در قالب حاصل جمع جبری صفر ارزیابی می‌کنند. ناتو در اروپا حول تهدید مشترکی با نام نظام کمونیستی شوروی ایجاد شد، درحالی که چین تهدیدی به حساب نمی‌آید که بتواند کشورهای مختلف آسیا ـ اقیانوسیه را برای دفع این تهدید بسیج نماید و گردهم آورد.

برخی از روند همگرایی در جنوب‌شرق آسیا و یا ایجاد یک جامعه امنیتی کثرت‌گرا در آسیا ـ اقیانوسیه به عنوان راهی مناسب برای حل معضلات امنیتی منطقه حمایت می‌کنند. «آچاریا»[1] اعتقاد دارد که «آ.سه.آن» ـ به عنوان یک نهاد فراملی الگوبرداری‌شده از جامعه اقتصادی اروپا ـ توانسته است تأثیر فراوانی در

---

1. Amitav Acharya

حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات در میان اعضا داشته باشد و قادر بوده که در حکم یک «جماعت امنیتی»[1] عمل کند.[(۵۹)] «دویچ»[2] جماعت امنیتی را گروهی از کشورها می‌داند که اعضای آن دارای روابط متقابل مبتنی بر اعتماد بوده و در جهت نیل به صلح از به‌کارگیری زور به عنوان ابزار حل‌وفصل مسائل اجتناب می‌ورزند. درحالی که هنجارهای استفاده از زور برای فیصله دعاوی و منازعات میان کشورهای عضو آ.سه.آن وجود دارد، اما این ادعای بیش از حدی است، اگر اظهار شود که این کشورها مطلقاً به‌کارگیری زور علیه یکدیگر را مدنظر ندارند. از این رو مقید نمودن اصطلاح جامعه امنیتی به «نوپا» در مورد آ.سه.آن ضروری به نظر می‌رسد.[(۶۰)] البته باید اذعان داشت که براساس «رویکرد جماعتی»[3] نسبت به مقوله امنیت منطقه‌ای کشورهای حاضر در جماعت‌های امنیتی نه به دنبال «نظمی ثابت» بلکه «صلحی مستمر» هستند که مزایای آن عاید تمامی اعضا شود.[(۶۱)] گزینه تشکیل یک جماعت امنیتی تکثرگرا در آسیا ـ اقیانوسیه اگرچه ممکن است، اما تحقق آن تنها در بلندمدت ممکن به نظر می‌رسد. در عین حال یکی از اشکالات بزرگ این گزینه آن است که چنین گزینه‌ای نمی‌تواند تمامی قدرت‌های بزرگ مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه را ـ به دلیل تفاوت‌های ماهوی در اهداف و منافع ـ دربر گیرد. آ.سه.آن گرچه تاکنون ده کشور جنوب‌شرق آسیا[4] را در خود جای داده، اما از ادغام قدرت‌های بزرگ آسیا ـ اقیانوسیه عاجز بوده است.

بدون شک نوعی موازنه قوا در آسیا ـ اقیانوسیه وجود دارد که نگاه محققان

---

1. Security Community
2. Karl Deutsch
3. Community Approach
۴. برونئی، کامبوج، اندونزی، لائوس، مالزی، میانمار، فیلیپین، سنگاپور، تایلند، ویتنام.

را به سوی حفظ این موازنه به عنوان تنها راهکار ایجاد نظم در این منطقه جلب می‌کند. با این وجود، انتقادات بسیاری نسبت به گزینه حفظ موازنه قوا در مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه وارد است. «شیرک»[۱] گزینه دستیابی به نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه از طریق موازنه قوا را به دلیل ابهام و سردرگمی در مورد قدرت نسبی و سوابق تاریخی میان قدرت‌های منطقه، فقدان اعتبار کافی تعهدات شرکای ائتلافی در منطقه و کندی روند شکل‌گیری ائتلاف‌های موازنه‌ساز به‌ویژه در دموکراسی‌های منطقه مفید نمی‌داند.[۶۲] در واقع از نگاه وی سیستم موازنه قوا، تضمین‌کننده امنیت در آسیا ـ اقیانوسیه نیست.

«شیرک» با رد ایده توازن قدرت، نظم امنیتی «کنسرت قدرت‌ها» را برای آسیا ـ اقیانوسیه پیشنهاد می‌کند. وی مدعی است که کنسرتی از قدرت‌های منطقه‌ای شامل ژاپن، چین، آمریکا و روسیه می‌تواند به مدیریت مناقشات احتمالی در منطقه منجر شود. در این میان تلاش برای حل بحران کره شمالی در برهه کنونی یک الگوی کنسرت‌گونه[۲] به حساب می‌آید. استدلال شیرک این است که قدرت‌های بزرگ در آسیا ـ اقیانوسیه منافع مستحکمی برای ایجاد نظم منطقه‌ای همکاری‌جویانه دارند.[۶۳] شیرک بر مقولهٔ حفظ وضع موجود به عنوان عامل همکاری میان قدرت‌ها در این منطقه می‌نگرد، لیکن نسبت به لزوم اشتراک نظر اعضای یک کنسرت درباره باورهای ایدئولوژیک خود که شرط پایداری یک کنسرت محسوب می‌شود، بی‌اعتناست. این مشکلی است که حداقل آمریکا و چین را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد.

---

1. Susan L. Shirk
2. Concert like

اما بخش اعظمی از متخصصان سیاست خارجی آمریکا، رهیافت امنیت از طریق استیلا یا هژمونی ایالات متحده آمریکا بر معادلات امنیتی در آسیا ـ اقیانوسیه را پیشنهاد می‌کنند. هژمونی صاحب دو ویژگی ذاتی است: اول، توانایی قدرت استیلاگر در کنترل نتایج بین‌المللی و دوم، رضایت نسبی دیگر دولت‌ها نسبت به این استیلا.(۶۴) از نگاه این عده، هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه هر دو این ویژگی‌ها را داراست. یعنی در وهلهٔ نخست، این آمریکا است که با توجه به ظرفیت‌ها و منابع غنی دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی توانایی کنترل نتایج پویش‌های منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه را دارد و در وهله دوم کلیه قدرت‌های بزرگ آسیا ـ اقیانوسیه از (ژاپن و استرالیا به عنوان دو متحد اصلی آمریکا تا چین به عنوان رقیب بالقوه این کشور)، از حضور آمریکا در معادلات امنیتی منطقه حمایت می‌کنند.

آمریکا تاکنون به منظور مواجهه با مشکلات موجود در آسیا ـ اقیانوسیه از رهیافتی چندلایه[1] شامل اتحادها و ائتلاف‌های دوجانبه سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی بهره گرفته است. ژاپن، استرالیا، کره جنوبی، تایلند و فیلیپین، پنج متحد اصلی آمریکا در منطقه بوده‌اند که تاکنون همکاری‌های قابل قبولی را در جهت منافع ایالات متحده چه در جنگ عراق، چه در مورد کنترل تسلیحات کره شمالی و چه در مبارزه با تروریسم در جنوب شرق آسیا (گروه ابوسیاف) داشته‌اند. آمریکایی‌ها علاوه بر این تدابیر دوجانبه با متحدان اصلی خود در مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه، با توجه به اینکه تعداد زیادی از «بازندگان جهانی‌شدن»[2] در این منطقه قرار دارند، نسبت به بهبود اوضاع

---

1. Multi – layered Approach
2. Loosers of Globalization

اقتصادی و برقراری دموکراسی در منطقه نیز توجه خاصی دارد.[(۶۵)] آمریکا تاکنون حتی به منظور بهبود اوضاع اقتصادی منطقه از همان رهیافت چندلایه همکاری‌های دوجانبه ـ بیش از رهیافت‌های چندجانبه ـ بهره برده است. در سطح چندجانبه، آمریکا همکاری‌های اقتصادی خود با کشورهای آسیا ـ اقیانوسیه را به منظور اصلاحات ساختاری و آزادسازی تجارت در این کشورها تحت لوای سازمان «همکاری اقتصادی آسیا ـ اقیانوسیه (اپک)»[۱] ادامه می‌دهد. اما در کنار آن، آمریکا با هدف ایجاد مناطق آزاد تجاری و یا قراردادهای تجاری یا تجارت و سرمایه‌گذاری به انعقاد قراردادهای دوجانبه با کشورهای منطقه دست می‌زند که این همکاری‌های دوجانبه را می‌توان در سه سطح مشخص کرد: سطح بالای همکاری و تجارت در قالب توافق برای ایجاد مناطق آزاد تجاری[۲] شامل استرالیا و سنگاپور؛ سطح متوسط همکاری در قالب قراردادهای تجارت و همکاری[۳] شامل اندونزی، فیلیپین، تایلند و برونئی؛ سطح پایین همکاری در قالب قراردادهای تجاری دوجانبه[۴] شامل ویتنام و لائوس.[(۶۶)]

آمریکا نه تنها در آسیا ـ اقیانوسیه صاحب منافع خاص منطقه‌ای در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی است، بلکه با توجه به نقش رهبری این کشور در نظام جهانی سرمایه‌داری لیبرال، نمی‌توان انتظار داشت که نسبت به بروز تحولات در قطب مهم اقتصادی آسیا ـ اقیانوسیه بی‌تفاوت باشد. در عین حال همین بلوک اقتصادی مهم می‌تواند فرصت به‌دست‌آمده پس از جنگ سرد برای تحقق هژمونی آمریکا در جهان را با چالش مواجه سازد. بدون شک یک

1. Asian Pacific Economic Cooperation (APEC)
2. Free Trade Area Agreements (FTA)
3. Trade and Investment Framework Agreements (TIFA)
4. Bilateral Trade Agreements (BTA)

بلوک متخاصم آسیایی، که در آن پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان با منابع گسترده زیرزمینی و سخت‌کوش‌ترین مردمان درهم آمیخته باشند، با منافع ملی آمریکا همخوانی نخواهد داشت. این دلایل سبب می‌شود تا آمریکا به حضور خود در آسیا تداوم بخشد و هدف خود را «همچون گذشته» بر پایه «ممانعت از روند یکپارچگی» کشورهای آسیایی به سوی تشکیل یک بلوک متخاصم تحت قیمومیت یکی از قدرت‌های منطقه تعریف کند.(۶۷) با توجه به اختلافات عمیق موجود میان واحدهای سیاسی حاضر در مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه ـ که تعداد قابل توجهی از آنها ادعای قدرت بزرگ بودن را دارند ـ آمریکا نقش یک بازیگر «موازنه‌ساز» را در معادلات سیاسی منطقه داشته است. در تمامی تحولات مهم سیاسی و امنیتی در منطقه، آمریکا یکی از اضلاع مثلث روابط میان قدرت‌های منطقه‌ای بوده است؛ مثلث آمریکا ـ ژاپن ـ چین، مثلث آمریکا ـ هند ـ پاکستان، مثلث آمریکا ـ کره شمالی ـ کره جنوبی، مثلث آمریکا ـ چین ـ تایوان و الی آخر.(۶۸) به دلیل نوع تضاد منافع موجود در منطقه و موازنه قدرت برقرارشده در این مجموعه امنیتی، کلیه کشورهای منطقه با اهدافی کاملاً متفاوت حضور آمریکا را تاحد زیادی پذیرا هستند. هراس از قدرت‌یابی ژاپن یا چین مهم‌ترین انگیزه دولت‌های منطقه برای این پذیرش است، اما این امر به هیچ عنوان به معنای باز بودن درب‌های کشورهای آسیا ـ اقیانوسیه به روی دخالت‌های آمریکا در عرصه‌های داخلی ایشان نیست.(۶۹)

آنچه از توضیحات فوق و گذشته برمی‌آید این است که آمریکا یک «نیروی موازنه‌گر» در معادله «توازن قدرت» منطقه آسیا ـ اقیانوسیه است؛ نیروی موازنه‌گری که با توجه به تصاحب بخش اعظمی از منابع مادی در جهان به منظور کنترل نتایج پویش‌های بین‌المللی، می‌تواند نقش یک «استیلاگر

موازنه‌ساز» را در منطقه ایفا نماید. عملکرد گذشته و حال آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه نشان می‌دهد که این کشور گزینه «امنیت از طریق استیلای مبتنی بر موازنه‌گری» را به منظور برقراری نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه انتخاب کرده است. این گزینه نه تنها در گذشته عملکرد نسبتاً موفقی را از خود بر جای گذاشته، بلکه با توجه به ساختار قدرت احتمالی آسیا ـ اقیانوسیه در آینده، بهترین گزینه برای برقراری نظم منطقه‌ای در آسیا ـ اقیانوسیه تلقی می‌شود. در عین حال، انتخاب گزینه «امنیت از طریق استیلای مبتنی بر موازنه‌گری» به‌شدت با تمایل آمریکا به منظور تقویت هژمونی خود در جهان و تحقق نظام بین‌المللی تک‌قطبی منطبق است. کیسینجر در بیان نقش موازنه‌سازی آمریکا در منطقه آسیا ـ اقیانوسیه بدون ذکر رهیافت استیلایی آمریکا، روابط آمریکا با آسیا را با موضع بریتانیا در اروپا طی چهار قرن، مقایسه می‌نماید و از قول چرچیل نقل می‌کند که: «سیاست خارجی بریتانیا، به مدت چهارصد سال ضدیت با قدرتمندترین، متجاوزترین و سلطه‌جوترین قدرت در قاره اروپا بوده است ... ما همواره در مسیری دشوارتر گام نهادیم؛ به قدرت‌های کوچک‌تر ملحق شدیم؛ تلفیقی از این قدرت‌ها پدید آوردیم؛ بدین ترتیب طعم شکست و یأس را به ستمکار نظامی در سراسر قاره اروپا چشاندیم؛ صرف‌نظر از هویت ملی او یا ملتی که رهبری می‌نماید ... ما حافظ آزادی در اروپا شدیم و از رشد جامعه سرزنده و متنوع این قاره حراست کردیم ...».[۷۰] بنابراین آمریکا به هیچ عنوان درپی تشکیل یک سیستم امنیت دسته‌جمعی در آسیا ـ اقیانوسیه، نه فقط به دلیل احتمال شکست این سیستم در حل معضلات امنیتی آینده در آسیا ـ اقیانوسیه، بلکه به دلیل تضاد ایجاد بلوک آسیا ـ اقیانوسیه با اهداف استیلاطلبانه جهانی آمریکا در آینده نیست. بر این اساس، احتمال تشکیل نهادی با نام «سازمان

پیمان آمریکای شمالی ـ آسیا» و یا «ناتوی آسیا» در آینده، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

ماهیت هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه

آمریکایی‌ها عقیده دارند که اگرچه نمی‌توان تجربه ناتو در اروپا را به سادگی در مورد آسیا به‌کار برد، اما نباید نسبت به تحقق منافع آمریکا در این مجموعه امنیتی بدبین بود، علاوه بر اینکه حضور مستقیم آمریکا در معادلات سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی آسیا ـ اقیانوسیه از نگاه دولت‌های حاکم منطقه از مشروعیت لازم برخوردار است و در نتیجه آمریکا با مشکلات لاینحل برای معضلات امنیتی منطقه مواجه نخواهد بود؛ چراکه چالش ژئوپولیتیک کشورهای قدرتمند آسیا ـ اقیانوسیه همچون چین یا ژاپن، نه چگونگی تسخیر همسایگان بلکه بازداشتن کشورهای همجوار از ایجاد اتحاد علیه آنان است. در عین حال هیچ‌یک از کشورهای آسیایی ـ حتی ویتنام کمونیست ـ نمی‌توانند با برقراری روابطی نزدیک‌تر با قدرت‌های آسیایی مخالف آمریکا همچون چین، بیش از روابطشان با واشنگتن منتفع گردند. تمامی اینها فرصت حضور قدرتمند آمریکا به منظور حفظ موازنه قوا در منطقه را به خوبی فراهم می‌آورد. از نگاه متخصصان سیاست خارجی آمریکا، این کشور مجبور است از بنا نهادن سیاستی که قدرت‌های عمده آسیا، همچون چین را به صورت ذاتی دشمن آمریکا محسوب نماید، پرهیز کند.[۷۱]

یکی از اجزای مهم استراتژی هژمونی آمریکا در منطقه، حضور اقتصادی مستقیم است. توسعه سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در آسیا ـ اقیانوسیه علاوه بر ایجاد «وابستگی متقابل نامتقارن اقتصادی» به نفع آمریکا، موجب پیشبرد

اهداف امنیتی آمریکا به دلیل حصول روابط سیاسی صلح‌آمیز و همکاری‌جویانه می‌شود. آمریکا به‌شدت خواهان سلطه اقتصادی در منطقه است و به همین منظور تاکنون با تمامی ابتکارات مربوط به منطقه‌ای کردن اقتصاد آسیا ـ اقیانوسیه که هژمونی آمریکایی را نپذیرد، مخالفت نموده است. در اوایل دهه ۹۰، آمریکا با پیشنهاد مالزی مبنی بر تشکیل گروه اقتصادی شرق آسیا بدون حضور آمریکا مخالفت کرد و کوشید تا ژاپن را نیز با خود همسو نماید. آمریکا همواره به طور رسمی اعلام کرده است که ترتیبات جداکننده اقتصادی در شرق آسیا ممکن است این کشور را به تجدید نظر در تعهدات امنیتی‌اش وادارد.[۷۲]

مهم‌ترین ویژگی استراتژی هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه، دوجانبه بودن روابط با دولت‌های مهم منطقه به جای روابط چندجانبه است. مقامات آمریکا به‌ویژه پس از شکست سیتو و سنتو تمایل داشتند به ابتکارات چندجانبه در آسیا به چشم تردید بنگرند. البته ایشان از ابتکارات چندجانبه برای حل معضلات امنیتی منطقه از طریق افزایش میزان تعامل میان دولت‌های منطقه استقبال می‌کنند، اما ماهیت استراتژی هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه این‌گونه ایجاب می‌کند که ابتکارات چندجانبه به عنوان مکمل و نه جایگزین ابتکارات دوجانبه مورد توجه قرار گیرند. حتی در برهه‌های بحرانی نیز آمریکا نشان داده است که به جای روی آوردن به نهادهای منطقه‌ای، ابتکارات تحت رهبری خود را به انجام می‌رساند.[۷۳]

با این وجود، باید اذعان داشت که پروژه هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه بیشتر یک عمل بازدارنده است تا یک استراتژی پیشرفته برای بهبود روابط امنیتی میان دولت‌های منطقه؛ و در عین حال تلاشی است برای اثبات وضعیتی که بیانگر برتری آمریکا می‌باشد. مقامات ایالات متحده به حل بحران‌های

منطقه‌ای کمک کرده‌اند ولی از ایجاد یک راه‌حل برای این بحران‌ها یا رفع علل اساسی آن عاجز مانده‌اند. آمریکا در جلوگیری از بروز درگیری میان قدرت‌های منطقه موفق بوده، اما در پیشبرد هرگونه اصلاحات چشمگیر در رابطه با این قدرت‌ها ناتوان بوده است. هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه محیط امن را از ناامن شدن حفظ کرده، اما نتوانسته راه‌حل‌های ماندگاری برای مشکلات امنیتی منطقه ایجاد کند.(۷۴)

در کل می‌توان اشاره داشت که هژمونی آمریکا در آسیا ـ اقیانوسیه صاحب سه ویژگی عمده است:(۷۵)

۱ـ هژمونی دارای اجزای مادی و غیرمادی است. بر این اساس توزیع تک‌قطبی قدرت مادی در جهان به سود آمریکا به خودی خود برای برقراری هژمونی آمریکا چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه‌ای کافی نیست. هژمونی نیازمند مشروعیت به‌عنوان یک جزء غیرمادی است. در یک نظم هژمونیک در آسیا ـ اقیانوسیه، رهبر باید پیروانی داشته باشد و هرچه این پیروان دارای ارزش‌ها و اهداف مشترکی باشند، نظم هژمونیک پایدارتر است.

۲ـ نظم هژمونیک در آسیا ـ اقیانوسیه عملاً وجود دارد. آمریکا این نظم را پس از جنگ جهانی دوم به وجود آورد و پس از جنگ سرد نیز آن را به پیش بُرد. بنابراین به نظر می‌رسد قدرت و حضور قوی آمریکا، قدرت‌های سنتی برتر منطقه را از درگیری قابل توجه بازداشته و به کشورهای کوچک‌تر آسیب‌پذیر از سوی این قدرت‌ها، اطمینان بخشیده است. آزادسازی اقتصادی، مهم‌ترین عامل کاهش تنش‌ها در منطقه بوده است.

۳ـ نظم هژمونیک آمریکا در منطقه، ناقص است. ژاپن این نظم را پذیرفته و امنیت خود را در آن یافته است، اما چین این‌گونه نیست اگرچه آمریکا

می‌کوشد تا چین را در نظم کنونی بگنجاند. توفیق در گنجاندن چین و هند در این نظم هژمونیک، تنها راه تکمیل هژمونی آمریکا است که کار چندان ساده‌ای نیز به نظر نمی‌رسد.

نتیجه‌گیری و هشدارهایی برای جمهوری اسلامی ایران

گسترش جغرافیایی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به شرق، همواره از نگرانی‌های عمده مقامات جمهوری اسلامی ایران بوده است. عضویت بسیاری از کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک شمالی[1] احتمال عضویت آنان در ناتو را در بلندمدت افزایش می‌دهد و همچنین احتمال عضویت کشورهایی چون مصر و اردن در شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک شمالی در آینده، حساسیت نسبت به مقوله گسترش ناتو را تشدید نموده است. در چنین وضعیتی بدون شک، طرح بحث تشکیل نهادی تحت عنوان «ناتوی آسیا» به منظور برقراری نظم امنیتی مورد نظر ایالات متحده آمریکا در این قاره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. نگارنده طی این مقاله با توجه به نگرانی‌های موجود از سوی مقامات جمهوری اسلامی ایران، نشان داد که تشکیل نهادی با نام «ناتوی آسیا» با کارکردهای آسیایی، اگرچه ذهنیت دولتمردان آمریکایی را به خود مشغول داشته، اما همچنان در حد و اندازه‌های یک طرح امنیتی باقی مانده است. دولت هند با ارائه پیشنهاد تشکیل چنین نهادی، علاوه بر تلاش برای تثبیت و تقویت جایگاه خود در معادلات امنیتی در آسیا ـ اقیانوسیه و در جهان، سعی داشته تا نظم امنیتی مورد دلخواه

1.Euro-Atlantic Parnership Council (EAPC)

خود را که شباهت‌های فراوانی با نظم امنیتی آمریکا برای مهار چین و یا پاکستان دارد، پیاده کند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، اعضای اصلی و احتمالی این مجموعه جدید را آمریکا، کانادا، هند، ژاپن، سنگاپور، مالزی، استرالیا، فیلیپین، کره جنوبی و تایوان تشکیل می‌دهند. اما با این وجود، دولتمردان هندی و آمریکایی نسبت به عضویت برخی از کشورهای حوزه خلیج‌فارس در ناتوی آسیا مانند کویت، عمان، بحرین و قطر ابراز تمایل کرده‌اند. این مسئله اهمیت موضوع تشکیل ناتوی آسیا برای جمهوری اسلامی ایران را دوچندان می‌کند.

به‌رغم تمامی این اوصاف، نگارنده معتقد است با توجه به اینکه هدف ابتدایی تشکیل نهادی با نام ناتوی آسیا، ایجاد سازوکارهایی نوین برای برقراری نظم امنیتی ـ منطقه‌ای در مجموعه بزرگ امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه است و از آنجا که حل معضلات امنیتی مناطقی چون آسیای مرکزی و خلیج‌فارس در مراحل بعدی قرار دارد، ارزیابی احتمال تشکیل چنین نهادی از طریق بررسی معادلات امنیتی در شرق آسیا میسر خواهد بود. حضور قدرتمند ناتوی آسیا در خلیج‌فارس نیازمند توفیق این نهاد در حل معضلات امنیتی شرق آسیا است. بر این اساس نگارنده با مطالعه ساختار موازنه قدرت موجود در آسیا ـ اقیانوسیه و به‌ویژه روابط میان ژاپن، چین و هند به عنوان سه قدرت برتر قاره آسیا، بدین نتیجه دست یافته است که احتمال تشکیل نهادی تحت عنوان «ناتوی آسیا» حداقل در میان‌مدت کاملاً بعید به نظر می‌رسد. همچنین در این مقاله نشان داده شده که منافع دولت ایالات متحده آمریکا در مجموعه امنیتی منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه با انتخاب گزینه «برقراری نظم منطقه‌ای از طریق استیلای مبتنی بر موازنه‌گری» تأمین می‌شود، نه از طریق ایجاد یک «سیستم امنیت دسته‌جمعی» با نام «ناتوی آسیا». بنابراین نسبت به تشکیل ناتوی آسیایی نباید نگران بود

چراکه تشکیل چنین نهادی نه با ساختار موازنه قدرت موجود در آسیا سازگاری دارد و نه بر منافع ایالات متحده آمریکا در این قاره منطبق است.

اما آنچه از منظر دولتمردان و متخصصان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نباید دور بماند، این است که دولت هند تمایل شدیدی به تقویت روابط خود با دولت ایالات متحده آمریکا دارد و این امر از موضع برتر آمریکا در نظم امنیتی موجود در قاره آسیا ناشی می‌شود. همکاری‌های نظامی ـ امنیتی هند و آمریکا به‌شدت در حال گسترش است که همکاری نظامی در اقیانوس هند، روابط قوی میان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی، برگزاری مانورهای مشترک نظامی و ... ازجمله این همکاری‌ها است. از این رو علاوه بر اینکه هند و آمریکا در استراتژی جدید مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر از منافعی کاملاً همگون برخوردار هستند[۷۶]، بسیاری تقویت روابط میان هند و اسرائیل را عامل بهبود روابط آمریکا و هند می‌شمارند. همکاری‌های سه‌جانبه هند، آمریکا و اسرائیل تا جایی پیش رفته است که برخی احتمال ایجاد یک سیستم دفاع موشکی توسط هند با حمایت آمریکا و اسرائیل را گوشزد می‌کنند. بحث بر سر روابط ویژه‌ای که میان هند، آمریکا و اسرائیل به وجود آمده است و یا اینکه احتمال ایجاد سیستم دفاع موشکی در هند تا چه میزان قوی است، فرصتی دیگر را می‌طلبد. اما شایان ذکر است که عده‌ای از متخصصان نظامی هند در یک برنامه «شبیه‌سازی دفاع موشکی» در سال ۲۰۰۲ در کلرادوی[۱] آمریکا شرکت جستند. سپس دولت بوش در می سال ۲۰۰۳ به اسرائیل اجازه داد تا «سه سیستم کنترل و اخطار هوابرد فالکون»[۲] به هند بفروشد؛ درحالی که دولت

1. Colorado
2. Phalcon Airborne Warning and Control System

اسرائیل اجازه فروش این سیستم به چین را نیافت. اسرائیل همچنین از دولت آمریکا خواسته است تا اجازه فروش «سیستم ضدموشکی آرو ـ ۲»[1] را به هند ـ که به طور مشترک توسط آمریکا و اسرائیل ساخته شده است ـ داشته باشد.(۷۷) فروش دو سیستم فالکون و آرو ـ ۲ به هند توازن قوا در آسیا را برهم خواهد زد و هندوستان را در قبال حملات موشکی احتمالی از سوی چین یا پاکستان ایمن می‌سازد. هم‌اکنون اسرائیل بزرگ‌ترین ارائه‌دهنده تجهیزات نظامی به هند می‌باشد.(۷۸) این درحالی است که دو کشور تا سال ۱۹۹۲ مراودات دیپلماتیک رسمی نداشتند.(۷۹) برخی هند و اسرائیل را صاحب دشمنانی مشترک می‌دانند که این دو کشور را به سوی تشکیل یک اتحاد نزدیک می‌سازد.(۸۰) هند، آمریکا و اسرائیل منافع خود را در مبارزه علیه تروریسم و سلاح‌های کشتارجمعی به شکلی کاملاً همگون تعریف نموده‌اند و این مسئله نشان می‌دهد که وضعیت امنیتی جدیدی در آینده آسیا در حال شکل‌گیری خواهد بود.(۸۱)

پی‌نوشت‌ها

1_ http://www.newmax.com/archives/articles/2003/5/29/162032.shtml

۲ــ مازیار آقازاده، «تغییر آرایش نظامی ایالات متحده در جهان، تحقق ایده محافظه‌کاران از ریگان تا بوش»، گزیده تحولات جهان، شماره ۲۸، شهریور ۱۳۸۳، ص ۹۱.

3_ The National Institute for Defense Studies Japan, ***East Asia Strategic Review***, (Tokyo: The Japan Times, July 2004), p.214.

4_ Ibid, p.204.

---

1. Arrow 2 Anti Missile System

5_ http://www.newmax.com/archives/articles/2003/5/29/162032.shtml

۶ـ دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، «منطقه‌گرایی نوین در مسائل امنیتی» در:
دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، «نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین»، ترجمه: سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۲۷.

۷ـ هنری کیسینجر، «دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱»، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، صص ۱۷۳-۱۷۲.

۸ـ ساموئل پی. هانتینگتون، «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی»، ترجمه: محمدعلی حمیدرفیعی، (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸)، صص ۳۷۹-۳۴۷.

۹ـ کیسینجر، پیشین، صص ۲۵-۲۴.

۱۰ـ سوزان ال. شیرک، «امنیت منطقه‌ای آسیا ـ پاسیفیک: موازنه قوا یا کنسرت قدرت‌ها»، در:
لیک و مورگان، پیشین، ص ۳۳۴.

۱۱ـ مورگان، «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای»، در:
لیک و مورگان، پیشین، صص ۵۵-۵۴.

۱۲ـ حسین سیف‌زاده، «نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری»، (تهران: سمت، ۱۳۷۹)، صص ۲۴۴-۲۲۶.

۱۳ـ مورگان، پیشین، صص ۵۸-۵۷.

۱۴ـ همان، صص ۵۹-۵۸.

۱۵ـ همان، صص ۶۱-۵۹.

۱۶ـ همان، صص ۶۳-۶۲.

۱۷ـ همان، صص ۶۴-۶۳.

۱۸ـ پل ای. پاپایانو، «قدرت‌های بزرگ و نظم منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازهای پس از جنگ سرد»، در: لیک و مورگان، پیشین، صص ۱۸۹-۱۸۸.

۱۹ـ ابومحمد عسگرخانی، «رژیم‌های بین‌المللی»، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۹۳.

۲۰ـ شیرک، پیشین، ص ۳۴۱.

۲۱ـ همان، ص ۳۴۵.

22— Baldav Raj Nayar & T.V "Paul, India in the World Order: Searching for Major Power Status", (Cambridge: Cambridge University Press), p: 254

۲۳ـ شیرک، پیشین، ص ۳۴۶.

۲۴ـ جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص ۱۹۷.

۲۵ـ همان، ص ۱۹۹.

۲۶ـ امیرحسین اصطباری، «سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال گسترش اتحادیه اروپا به سوی شرق» ، کتاب اروپا (۴): ویژه روابط اروپا و آمریکا، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۲۳۸.

۲۷ـ دوئرتی و فالتزگراف، پیشین، ص ۱۹۷.

28– Robert A. Scalapino, "Trends in East Asian International Relations", in: uasheng Zhao, Future Trends in East Asian International, (London: Frank Cass Publishers, 2002), pp.3 – 4.

29- The National Institute for Defense Studies Japan, op. cit., pp.207.

30– Mel Gurtov, Pacific Asia? Prospects for Security and Cooperation in East Asia, (Lanham: Rowman & Littlefield Publishers, 2002), pp.189 – 191.

۳۱ـ کیسینجر، پیشین، صص ۱۹۶-۱۸۵.

32_ Scalapino, op. cit., pp. 11 – 12.

۳۳ـ کیسینجر، پیشین، صص ۲۰۰-۱۹۹.

34_ Scalapino, op. cit., pp. 12 – 15.

۳۵ـ کیسینجر، پیشین، صص ۲۱۳-۲۱۲.

۳۶ـ همان، صص ۲۳۶-۲۳۳.

۳۷ـ همان، ص ۲۱۴.

۳۸ـ همان، ص ۱۸۱.

۳۹ـ همان، ص ۲۱۵.

۴۰ـ همان، صص ۲۳۶-۲۳۲.

۴۱ـ همان، ص ۲۳۸.

42_ Scalapino, op. cit., p.13.

۴۳ـ کیسینجر، پیشین، صص ۲۴۵-۲۳۸.

۴۴ـ بهزاد شاهنده، «بحران کره: تحلیلی به دور از تحلیل‌های متعارف»، سیاست خارجی، پاییز ۱۳۷۸، صص ۷۶۰-۷۴۳.

۴۵ـ کیسینجر، ص ۲۰۹.

۴۶ـ همان، صص ۲۰۸-۲۰۱.

۴۷ـ مایکل ماستاندونو، «هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا ـ اقیانوسیه»، در: جی. جان ایکنبری، «تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱»، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۲۹۳.

48_ Nayar & Paul, op. cit., p.254.

۴۹ـ کیسینجر، پیشین، صص ۲۵۲-۲۴۶

۵۰ـ حسین دهشیار، «سیاست خارجی آمریکا در آسیا»، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، صص ۴۱۲-۴۰۸.

۵۱ـ کیسینجر، پیشین، ص ۲۵۳.

۵۲ـ دهشیار، پیشین، ص ۴۰۵.

۵۳ـ کیسینجر، پیشین.

۵۴ـ ماستاندونو، پیشین، ص ۲۷۲.

۵۵ـ کیسینجر، صص ۳۴-۳۳.

۵۶ـ سعید تائب، «گسترش ناتو به شرق: دیدگاهی دیگر»، سیاست خارجی، پاییز ۱۳۷۸، صص ۶۵-۶۳.

۵۷ـ سعید تائب، «گسترش ناتو و تهدیدهای امنیتی جدید»، کتاب اروپا (۳): ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، فروردین ۱۳۸۳)، ص ۴۵.

۵۸ـ همان، صص ۶۱-۵۸.

59- Amitav Acharya, “Collective Identity & Conflict Management in Southeast Asia”, in:
Emanuel Adler & Michael Barnett, Security Community, (Cambridge: Cambridge University Press, 1998)

۶۰ـ یون فونگ کنگ، «آ.سه.آن و مجموعه امنیتی آسیای جنوب‌شرقی»، در: لیک و مورگان، پیشین، صص ۳۴۵-۳۴۳.

۶۱ـ ایمانوئل آدلر و میشل بارنت، «رویکرد جماعتی»، در: اصغر افتخاری، «مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی»، گردآوری و ترجمه، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۴۲۲.

۶۲ـ شیرک، پیشین، صص ۳۵۱-۳۴۶.

۶۳ـ همان، صص ۳۶۴-۳۵۲.

۶۴ـ ماستاندونو، پیشین، ص ۲۷۷-۲۷۶.

65_ The National Institute for Defense Studies Japan, op. cit., pp.208 – 216.

۶۶- مازیار آقازاده، «مؤلفه‌های رقابت و همکاری اتحادیه اروپا و آمریکا در آسیای جنوب‌شرقی»، کتاب اروپا (۴): ویژه روابط اروپا و آمریکا، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، صص ۲۱۳-۲۱۱.

۶۷ـ کیسینجر، پیشین، ص ۱۷۴.

68_ Harry Harding, "The Evolution of the Strategic Triangles: China, India and the United States", in:
Francine R. Frankel & Harry Harding, The India – China Relationship; What the United States Needs to Know, (Washington D.C.: Woodrow Wilson Center Press, 2004), pp.321 – 350.

69_ Mel Gurtov, op. cit., p.197.

۷۰ـ کیسینجر، پیشین، صص ۱۷۵-۱۷۴.

۷۱ـ همان، صص ۱۸۴-۱۸۲.

۷۲ـ ماستاندونو، پیشین، صص ۲۸۶-۲۸۵.

۷۳ـ همان، صص ۲۸۵-۲۸۳.

۷۴ـ همان، ص ۲۹۰.

۷۵ـ همان، صص ۲۷۴-۲۷۳.

۷۶ـ دهشیار، پیشین، صص: ۴۱۲-۴۰۵.

77_ http://www.newmax.com/archives/articles/2003/5/29/162032.shtml

۷۸ـ جفری کلمن، جوزف کراولی، استفان فیلیپ کوهن و دانیل پلتکا، «تهدیدها و ارزش‌های مشترک: مشارکت روزافزون بین هند، اسرائیل و ایالات متحده»، کنفرانس سالیانه سیاسی کمیته آمریکایی مسائل عمومی اسرائیل (ایپک)، ۱۶ می ۲۰۰۴، در:
نگاهی تحلیلی به روابط هند و اسرائیل، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۱۹.

۷۹ـ همان، ص ۱۱.

۸۰ـ زاکاریاس میکاس، «روابط اسرائیل و هندوستان: سرمایه‌گذاری ژئواستراتژیک»، در:
همان، ص ۶۵.

۸۱ ـ به منظور بررسی بهتر روابط جدید هند و اسرائیل و تأثیرات احتمالی آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران علاوه بر منبع فوق، رجوع کنید به دو منبع ذیل:

- Martin Sherman & M. L. Sondhi, Indo – Israeli Cooperation as a U.S. National Interest, Ariel Center For Policy Research (ACPR), Policy Paper No. 89, (Shaari Tikva: Ariel center for Policy Research, 1999).
- Ilan Berman, \"Israel, India and Turkey: Triple Entente?", Middle East Quarterly, 2002, Fall, Vol. IX, No. 4.

گسترش ناتو به سوی شرق و
تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

سیدعلی منوری*

چکیده

درک چرایی و چگونگی تأثیر تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایـران، در وهلـۀ نخـست، بـه دنبـال بازشناسـی هویـت ساختگی ناتو در دورۀ زمانی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظـام دوقطبـی ـ بـا توجه به مؤیدات دیدگاه سازنده‌گرایی در حوزۀ سیاست و روابـط بـین‌الملـل ـ است. از این نظر، مسئلۀ گسترش ناتو به سوی شرق، خود بـه سلـسله مبـاحثی درخصوص تحول حوزه‌های جغرافیایی ـ سیاسی و کارکردی ایـن اتحادیـه در محیط امنیتی نظام نوین بین‌المللی معطوف می‌گردد. بـدین‌ترتیـب، نگارنـده بـا تجزیه و تحلیل اقدامات و عملکرد ناتو در محیط امنیتی ایـران از ایـن رهگـذر،

* دارای مدرک کارشناسی ارشد در مطالعات منطقه‌ای و عضو مجمع کارشناسان مؤسسه تهران

به این نتیجه کلی دست یافته است که تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق، این فرصت را برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همسود ـ کارگزاران ـ فراهم می‌آورد تا ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی خود را در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران فعال نمایند. بنابراین، با توجه به تغییر نظام ـ ساختار ـ امنیتی در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور به زیان ایران از این رهگذر، تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق، زمینه‌هایی را جهت تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌آورد.

بسترسازی

یکی از مسائلی که در فردای جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی مطرح گردید، نقش و جایگاه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ـ ناتو[1] ـ در نظام نوین بین‌المللی[2] می‌باشد، چراکه به‌رغم اظهارنظرهای شارحان این تفکر که فلسفهٔ وجودی ناتو را وابسته به مقتضیات زمانی دوران جنگ سرد و رویارویی‌های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دنیای دوقطبی می‌دانستند که با فروپاشی این ساختار، ناتو نیز همانند ورشو مضمحل خواهد گردید ـ و یا به عبارت بهتر باید مضمحل شود ـ اما این سازمان همچنان به حیات خود ادامه داده است. در این راستا و در خصوص عدم انحلال ناتو در نظام نوین بین‌المللی می‌توان به مؤیدات ذیل توجه نمود:

۱ـ استمرار وجود تهدید برای متحدان (البته با تغییر نوع تهدید)؛

۲ـ عدم وجود جایگزینی مطمئن برای ناتو در قبال تهدیدات مذکور.(۱)

1 North Atlantic Treaty Organization (NATO)
2 New International System

صرف‌نظر از مؤیدات فوق‌الذکر می‌توان به بنیادهای هستی‌شناسانه[1] عدم انحلال ناتو در وضعیت جدید نیز اشاره نمود. این بنیادهای هستی‌شناسانه، یادآور رویکرد توماس هابز[2] ـ فیلسوف و اندیشمند قرون شانزدهم و هفدهم میلادی ـ به مقولهٔ امنیت می‌باشد که همانا بر پایهٔ اصول اساسی ذیل بنیان شده است:

۱ـ فقدان تهدید با محوریت وجود دشمن (بعد سلبی امنیت)؛

۲ـ ایجاد وحدت با اتکا به وجود دشمن (بعد ایجابی امنیت).(۲)

همچنین رویکرد هابز به مقوله امنیت، متضمن طرح تجویزهایی در سیاست امنیتی به قرار ذیل است:

۱ـ تأکید بر شرارت و عدم رفتار عقلانی دشمن در مقام سیاست‌گذاری؛

۲ـ تأکید بر توانمندی دشمن جهت ضربه زدن به رقبایش (بزرگنمایی تهدید)؛

۳ـ ضرورت اتخاذ راهبرد تقویت خود به منظور عملی ساختن اصل پیشگیری در جهت تأمین امنیت.(۳)

نگارنده بر این باور است که تأملات فوق‌الذکر درخصوص تداوم حیات ناتو در نظام نوین بین‌المللی، خود ریشه در تحول ماهیت تهدیدات امنیتی[3] در فرآورد ـ و نه فرآیند ـ جهانی‌شدن[4] دارد؛ چراکه کارگزاران اصلی ناتو با طرح مفهوم راهبردی نوین اتحادیه[5]، حوزه‌های جغرافیایی ـ سیاسی[6] و کارکردی[7] آن را متحول ساخته‌اند. بر این اساس می‌توان سیاست گسترش ناتو به سوی شرق

---

1. Onthologic
2. Thomas Hobbes
3. Security Threatds
4. Globalization
5 The Alliance's New Strategic Concept
6. Geo-Politic
7. Functional

را در چارچوب تحول حوزه‌های مذکور مورد ارزیابی و تبیین قرار داد. ضمناً، نگارنده با ملحوظ داشتن دیدی انتقادی بر این باور است که سیاست گسترش ناتو به سوی شرق را می‌توان با مقولهٔ صدور سرمایه‌های انباشتی مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی[۱] به واحدهای شبه‌پیرامونی[۲] و پیرامونی[۳] قیاس نمود. در این راستا باید خاطرنشان کرد همچنانکه نظام سرمایه‌داری جهانی با پیگیری این سیاست، اضافه باری[۴] ناشی از بحران‌های اقتصادی را بر دوش واحدهای مذکور افکنده و خود را حفظ نموده؛ اتحادیهٔ ناتو نیز با پیگیری سیاست گسترش به سوی شرق، با فرافکنی[۵] اضافه باری ناشی از خلأ هویتی[۶] و بحران معنا[۷] در عصر پساکمونیسم[۸]، موجودیت خود را حفظ و بازسازی نموده است.

اما آنچه که در راستای گسترش ناتو به سوی شرق برای ما ـ به عنوان ناظرانی منفعل ـ حائز اهمیت گردیده، تأثیر تداوم این روند بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است؛ چراکه با توجه به ناسازگاری‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی ایران در عرصهٔ سیاست بین‌المللی، که خود منجر به وارد آمدن اتهاماتی بر این کشور مبنی بر ترویج الگوهای دشمنی[۹] در سطوح تحلیل روابط بین‌الملل[۱۰] گردیده، کارگزاران ناتو می‌توانند در جریان بازتعریف مفاهیم ثبات و امنیت و با اقدامات و عملکرد خود در راستای رویکرد این اتحادیه به سوی شرق، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را متأثر سازند. از این منظر، درک چرایی و چگونگی تأثیر مسئله گسترش ناتو به سوی

---

1. World Capitalist System
2. Semiperiphery
3. Periphery
4. Overloading
5. Projection
6. Indentity Vacuum
7. Meaning Crisis
8. Post - Communism
9. Enemity
10. Analysis Level

شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر ترسیم سناریوهای محتمل، می‌تواند به ارائه دلالت‌ها[1] و راهکارهایی برای سیاست خارجی ایران جهت رفع آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم این روند گردد. بنابراین در پایان بخش، این پرسش اساسی و بسیار مهم مطرح می‌شود که: گسترش ناتو به سوی شرق، چرا و چگونه بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیر می‌گذارد؟

بازسازی نظری

تجزیه و تحلیل عملکرد ناتو پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی نیازمند یک بازسازی نظری[2] است. در این راستا از آنجا که مسئله اصلی ناتو در دورهٔ زمانی موردنظر، هویت این اتحادیه می‌باشد، بنابراین نگارنده در تجزیه و تحلیل اقدامات و عملکرد اتحادیهٔ مزبور از مؤیدات و مفروضات دیدگاه سازنده‌گرایی[3] بهره می‌جوید؛ چراکه از دید وی پرداختن به هویت ناتو پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، ضمن پر کردن خلأ نظری موجود، می‌تواند اذهان جستجوگر را به بازشناسی نقش و جایگاه این اتحادیه در نظام نوین بین‌المللی رهنمون سازد.

در توضیح دیدگاه سازنده‌گرایی باید خاطرنشان کرد که این دیدگاه درصدد پاسخ به پرسش ساختاری ـ کارگزاری در روند تحولات اجتماعی است. از این نظر، دیدگاه مذکور حاصل تضارب دو دیدگاه ساختارگرایی روش‌شناختی[4] ـ تأثیرگذاری ساختارها بر رفتار کارگزاران ـ و فردگرایی روش‌شناختی[5] ـ

1. Implication
2. Theoretical Reconstruction
3. Constructivism
4. Methodological Structuralism
5. Methodological Individualism

تأثیرگذاری افکار و عقاید کارگزاران بر ساختارها ـ می‌باشد.(۴) از این نظر، «نحوهٔ شکل‌گیری جهان مادی در اثر کنش و واکنش بشر و نیز نحوهٔ شکل‌پذیری کنش و واکنش بشر از جهان مادی بستگی به تفاسیر پویای هنجاری و شناختی انسان‌ها از جهان مادی دارد».(۵)

سازنده‌گرایی در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل معتقد به تعامل[1] میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی است. بر این اساس، مناسبات بازیگران در عرصهٔ جامعهٔ بین‌المللی برمبنای قواعد و هنجارهایی[2] که عینیت یافته‌اند، صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، جامعهٔ بین‌المللی[3] براساس هنجارها و قواعدی خاص بنیان یافته است. در این راستا «جریان‌های موجود در عرصهٔ تعاملات بین‌المللی، هنجارها را به عنوان معیارهایی برای منافع عقلانی و خردمندانه واحدهای سیاسی مستقل تلقی می‌کنند و این عقاید و هنجارها هستند که براساس آنها، منافع صورت عینی به خود می‌گیرند».(۶) به عبارت دیگر، از دیدگاه سازنده‌گرایی، تنها توافق کارگزاران، حقایق عینی دنیای سیاست را شکل می‌دهد.(۷)

نگارنده با مطالعهٔ ادبیات و متون نظری مربوط به دیدگاه سازنده‌گرایی در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل به قدر مشترکی از اصول و مفروضات شارحان این دیدگاه دست یافته است. این اصول و مفروضات به قرار ذیل می‌باشند:

۱ـ ساختار نظام بین‌المللی ـ متشکل از عوامل مادی و فرهنگی ـ و دولت‌های ملی[4] ـ به عنوان کارگزاران اصلی عرصهٔ تعاملات بین‌المللی ـ به صورت متقابل ساخته شده و یکدیگر را می‌سازند.

---

1. Interaction
2. Norms
3. International Society
4. Nation-States

۲ـ عامل قدرت، بر ساخته‌ای از عوامل مادی و اندیشه‌ای می‌باشد.

۳ـ عامل هویت، بر ساخته‌ای از تعاملات دولت‌های ملی بوده و اهداف و منافع آنان را شکل می‌دهد. از این منظر، عامل هویت تنها در جمع قابل تعریف بوده و در مقابل دیگر هویت‌ها معنا می‌یابد.

۴ـ درک تحولات بین‌المللی در گرو کشف قاعده‌مندی روابط بین‌الملل بر مبنای هنجارهای بیناذهنی[۱] می‌باشد. بر این اساس، ایده‌ها، اندیشه‌ها و عقاید کارگزاران دولت‌های ملی که از دو سطح تحلیل داخلی و خارجی ریشه گرفته‌اند، در سایهٔ مقولهٔ تفسیر[۲] خصلتی بیناذهنی یافته و به هنجارهای عینی و واقعی مبدل می‌شوند. عینیت یافتن این هنجارها، خود به مشروعیت‌بخشی اقدامات و عملکرد دولت‌های ملی و در نهایت به شناسایی هویت آنان می‌انجامد.(۸)

درخصوص مطالعات امنیتی سازنده‌گرایانه[۳]، نگارنده بر این باور است از آنجا که مقولهٔ امنیت ـ و مطالعات امنیتی به تبع آن ـ یکی از حوزه‌های موضوعی[۴] معرفت روابط بین‌الملل می‌باشد، بنابراین اصول و مفروضات عنوان‌شده در ذیل دیدگاه سازنده‌گرایی در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل، قابل تعمیم به حوزهٔ موضوعی امنیت و مطالعات امنیتی نیز می‌باشد. از این نظر نگارنده از اصول و مفروضات مذکور در تجزیه و تحلیل موضوع مورد بررسی ـ گسترش ناتو به سوی شرق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ـ بهره می‌جوید. در این راستا ضروری است تا به یکی از مهم‌ترین استنتاجات نظری دیدگاه سازنده‌گرایی درخصوص موضوع مورد بررسی اشاره گردد. این

1. Intersubjective
2. Interpretation
3. Constructivistic Security Studies
4. Issue-Areas

استنتاج همانا توجه سازنده‌گرایان تکوین‌گرایان به سازمان‌های امنیتی[1] است. در این ارتباط، دلایل توجه سازنده‌گرایان به این مقوله را می‌توان در قالب ذیل ارائه نمود:

۱ـ وجود تهدیدات عینی امنیتی علیه کارگزاران مؤسس سازمان‌های امنیتی؛

۲ـ ارزش‌های مشترک کارگزاران مؤسس سازمان‌های امنیتی به عنوان اساس و بنیان ائتلاف میان آنان؛

۳ـ مقاومت در برابر تحولات سیاسی تهدیدکنندهٔ سازمان‌های امنیتی.(۹)

در راستای ارزیابی و تبیین مطالعات امنیتی سازنده‌گرایانه، نگارندهٔ این سطور با توجه به تحولات نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، معتقد به ملحوظ داشتن یک رویکرد ترکیبی[2] به پیروی از اصول و مفروضات دیدگاه سازنده‌گرایی در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل می‌باشد. بر این اساس ضمن عنایت به اصول و مفروضات دو رویکرد واقع‌گرایی ساختاری[3] و نولیبرالیسم نهادگرا[4] در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل و با توجه به همپوشانی[5] این رویکردها قدر مشترکی از اصول و مفروضات رویکرد تلفیقی مذکور را درخصوص حوزهٔ موضوعی امنیت به دست می‌دهد. بر این اساس، اگرچه در فضای هرج‌ومرج‌گونه ـ آنارشیک[6] ـ نظام بین‌المللی، ساختار نظام مزبور ـ و به تبع آن ساختار امنیتی آن ـ بر مبنای رویکرد واقع‌گرایی ساختاری، بر الگوهای رفتاری امنیت‌زای[7] دولت‌های ملی تأثیر می‌گذارد، اما در عین حال و در وضعیت موردنظر، کارگزاران دولت‌های ملی در راستای

---

1. Security Organizations
2. Synthetic Approach
3. Structural Realism
4. Institutitutionalist Neoleberalism
5 Overlapping
6. Anarchic
7 Securitizative

اندیشه‌ها، ایده‌ها و عقاید خود پیرامون مقولهٔ امنیت، بر مبنای رویکرد نولیبرالیسم نهادگرا، بر ساختار نظام بین‌المللی ـ و ساختار امنیتی آن ـ تأثیر می‌گذارند.

بدین‌ترتیب همچنانکه ملاحظه می‌شود، رویکرد نولیبرالیسم نهادگرا به کمک رویکرد واقع‌گرایی ساختاری آمده و شرایط اجتماعی مناسبی را برای این رویکرد جهت ارزیابی و تبیین مقولهٔ امنیت فراهم می‌کند.(۱۰) در این راستا باید خاطرنشان کرد، اگرچه رویکرد واقع‌گرایی ساختاری معطوف به الگوهای تعارض‌آمیز امنیت‌زا در میان دولت‌های ملی در وضعیت هرج‌ومرج گونه است، اما رویکرد نولیبرالیسم نهادگرا با تأکید بر نقش و جایگاه نهادها و رژیم‌های بین‌المللی[۱] در مدیریت ناامنی و جلوگیری از بروز جنگ درصدد کاهش فشار ناشی از فضای مزبور به الگوهای همکاری‌جویانه امنیت‌زا توجه می‌نماید. از این منظر مزایای بهره‌گیری از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی در تأمین و تحقق امنیت عبارتند از:

ـ تبادل اطلاعات[۲] درخصوص فعالیت‌های تحریک‌کنندهٔ تهاجمی ـ تدافعی[۳] نظامی

ـ گفت‌وگو و مذاکره[۴] به منظور ایجاد و بهبود مناسبات همکاری‌جویانه

ـ تغییر محاسبات دولت‌ها درخصوص چگونگی به حداکثر رساندن منافع از طریق قواعد و مقررات در یک محیط قراردادی

ـ ساختار واحد تجمیع توانمندی‌ها[۵]

---

1 International Regimes
2. Information
3. Offensive – Defensive
4. Negotiation
5. Capacities

- اولویت‌بندی تمایلات دولت‌های ملی

- اقدامات تنبیهی برای افزایش هزینه رویگردانی[1] دولت‌های غیرهمکاری‌جو

- اجتماعی شدن[2] دولت‌ها(۱۱)

آنچه با توجه به اصول و مفروضات دیدگاه سازنده‌گرایی درخصوص رویکرد نولیبرالیسم نهادگرا حائز اهمیت می‌باشد، آن است که ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ می‌توانند با عینیت بخشیدن به هنجارهای جهانی و فراگیر مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی[3] - تفسیر هنجارها بر مبنای واقعیت موردنظر - ساختارهای امنیتی - نهادها یا رژیم‌های امنیتی - را در جهت اهداف و منافع خود شکل دهند. نکته حائز اهمیت در این رهگذر آن است که سیاست تجمیع قدرت که توسط واحدها و بازیگران مذکور در چارچوب نهادها و رژیم‌های امنیتی دنبال می‌شود، یادآور سازوکار موازنهٔ قدرت[4] در رویکرد واقع‌گرایی ساختاری نیز می‌باشد. از این جهت، رویکرد ترکیبی واقع‌گرایی ساختاری - نولیبرالیسم نهادگرا نیز همچنان به سازوکار سنتی موازنهٔ قدرت وفادار مانده است.

از سوی دیگر، با توجه به بنیادهای شناخت‌شناسانهٔ دیدگاه سازنده‌گرایی در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل می‌توان در ادامهٔ ارزیابی و بررسی مطالعات امنیتی سازنده‌گرایانه از مفروضات نظریهٔ انتقادی نیز بهره گرفت. در این راستا باید خاطرنشان کرد که اگرچه نظریهٔ انتقادی امنیت با تأکید بر فرد به عنوان مرجع امنیت در عرصه روابط و معادلات امنیتی بر این باور است که نارضایتی

---

1. Defection Costs
2. Socialization
3. International Security
4. Balance of Power Mechanism

ناشی از محرومیت فردی، زمینه‌ساز بروز بی‌ثباتی[1] در حوزهٔ داخلی می‌گردد، اما با این حال با تصویر و ترسیم وضعیتی مشابه در عرصهٔ نظام بین‌المللی به پژوهشگر این امکان را می‌دهد تا با قرار دادن دولت‌های ملی در جایگاه افراد ـ به عنوان مرجع امنیت ـ به تحلیل انتقادی[2] امنیت در عرصهٔ جامعهٔ بین‌المللی نیز بپردازد.

بر این اساس، رویکرد مذکور ضمن تأکید بر جوهرهٔ اجتماعی امنیت و تفکیک ساخت اجتماعی به دو فضای ذهنی[3] و عینی[4]، با طرح مفهوم رضایت[5]، به تلقی نوینی از امنیت دست می‌یابد که در آن کاهش ضریب امنیتی معلول حس ناامیدی حاصل‌شده از تعمیق خلأ بین دو فضای مذکور می‌باشد. در واقع از این نظر، کارگزاران ـ دولت‌های ملی ـ به منظور مقابله با تداوم روند مذکور، به اصلاح وضع موجود به نفع وضع مطلوب می‌پردازند.(۱۲)

بدین ترتیب کارگزاران ـ دولت‌های ملی ـ با تقویت ذهنیات تفسیرشده خود در یک ظرف عینی بر ساختارهای ـ نهادها و رژیم‌ها ـ امنیتی تأثیر می‌گذارند. در واقع از این منظر، میزان رضایتمندی دولت‌های ملی از وضع موجود امنیتی تابعی از خوش‌کارکردی[6] هنجارهای عینیت‌یافتهٔ بیناذهنی است که از بطن جامعهٔ بین‌المللی استخراج شده و در ساختارهای ـ نهادها و رژیم‌ها ـ امنیتی بازتولید می‌گردند.

بنابراین همچنان‌که ملاحظه می‌شود، کارگزاران ـ دولت‌های ملی ـ در جریان تعاملات خود با یکدیگر در چارچوب ساختارهای ـ نهادها و رژیم‌ها ـ امنیتی، به

---

1. Unstability
2. Critical Analysis
3. Subjective
4. Objective
5. Consent
6. Eufunctional

نوعی هویت ساختگی دست می‌یابند که مبنای اهداف و منافع مشترک آنها می‌باشد. نکتهٔ شایان توجه از این رهگذر آن است که این هویت ساختگی طی زمان تکوین می‌یابد، چراکه در مواجهه با هویت‌های دیگر معنا یافته و با ایجاد قواعد و هنجارهای جدید از خود واکنش نشان می‌دهد. این واکنش همانا در راستای تفسیر کارگزاران دولت‌های ملی سازندهٔ ساختارها ـ نهادها و رژیم‌های مذکور ـ از واقعیت و در جهت نیل به اهداف و منافع نوشوندهٔ آنها صورت می‌پذیرد. هرچند که این واقعیت کاملاً جنبهٔ تصنعی و ساختگی داشته باشد. از این منظر، رمز پایایی ساختارهای ـ نهادها و رژیم‌ها ـ امنیتی تکوین و گسترش آنها می‌باشد. این تکوین و گسترش همان مسئله‌ای است که می‌توان بر مبنای آن رویکرد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ـ ناتو ـ به سوی شرق را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

گسترش ناتو به سوی شرق

نگارنده با توجه به بازسازی نظری در بخش پیشین بر این باور است که گسترش ناتو به سوی شرق متضمن سلسله اقدامات اتخاذشده توسط کارگزاران ناتو به منظور حفظ و دوام هویت ساختگی اتحادیه می‌باشد. در این راستا باید خاطرنشان کرد که گسترش ناتو به سوی شرق خود معلول الزامات مقتضی در دورهٔ زمانی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی بوده که به عنوان زیرساخت‌های نظری، ضرورت تداوم روند مذکور را ارزیابی و تبیین می‌نمایند. نگارنده، این الزامات را به شرح ذیل ارائه می‌دهد:

۱ـ استحاله ساختار دوقطبی نظام بین‌المللی به ساختار بدیل یک ـ چندقطبی، سازمان ناتو را به تنها اتحادیهٔ سیاسی ـ نظامی[1] پایدار تحت نفوذ

1. Political - Military Alliance

ابرقدرت عمده و قطب اصلی نظام مزبور ـ ایالات‌متحده آمریکا ـ مبدل نموده است. از این منظر در روند تحولات عصری[1] مابعد جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی این فرصت تاریخی برای ایالات متحده به وجود آمد تا به عنوان یک کارگزار مسلط، به قواعد و هنجارهای مطلوب خود درخصوص مقولهٔ ثبات و امنیت بین‌المللی در پوشش آموزه‌های نولیبرالیسم عینیت بخشیده و از این رهگذر، ساختار امنیتی ناتو را متأثر سازد. از مصادیق بارز این پوشش ایدئولوژیک[2] مواردی همچون دموکراسی‌سازی[3]، حقوق بشر[4] و نظام لیبرال دموکراسی[5] است.

۲ـ با توجه به تحولات پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی و متعاقب آن، تحول ماهیت تهدیدات امنیتی، کارگزاران ناتو با ابتکار مفهوم راهبردی نوین اتحادیه، ساختار جغرافیایی ناتو را متأثر ساخته و نقش منطقه‌ای آن را به نقش منطقه‌ای ـ بین‌المللی بسط داده‌اند. بدین ترتیب علاوه بر تأمین ثبات و امنیت حوزهٔ اروپا ـ آتلانتیک[6]، تأمین ثبات و امنیت حوزه‌های جغرافیایی همجوار با حوزهٔ مذکور نیز در دستور کار اتحادیه قرار می‌گیرد. در این راستا و درخصوص مصادیق تهدیدات امنیتی نوین که به تحول ساختار جغرافیایی ناتو انجامیده، می‌توان به مواردی چون بحران‌های منطقه‌ای[7]، بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رقابت‌های قومی و مذهبی[8]، منازعات سرزمینی[9]، تلاش‌های شکست‌خورده و ناکافی در جهت اصلاحات،

---

1. Epochal
2. Ideological Blanket
3. Democratization
4. Human Rights
5. Liberal Democracy
6. Euro – Atlantic Area
7. Regional Crisises
8. Ethnic and Religious Rivalries
9. Territorial Disputes

نقض حقوق بشر، تنش‌های بحران‌زا، بلایا و مصائب انسانی، منازعات مسلحانه، تهدیدات سلاح‌های هسته‌ای، تولید و تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی[1] و انتقال فناوری و امکانات لازم جهت ساختن این‌گونه تسلیحات، تروریسم[2]، جرائم سازمان‌یافته و خرابکارانه[3]، اختلال در جریان منابع حیاتی، تبعات و پیامدهای سوء ناشی از موج کنترل‌نشده مهاجران و پناهندگان اشاره نمود.(۱۳)

در راستای مؤیدات فوق باید خاطرنشان کرد که با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، به موازات توسیع حوزهٔ جغرافیایی ـ سیاسی ناتو و در نتیجهٔ اقدامات و عملکرد کارگزاران، ساختار اتحادیه در راستای متغیر تعدیل‌کنندهٔ[4] ساختار نظام بین‌المللی، کارکرد امنیتی آن را نیز متحول ساخته است. بر این اساس کارکرد امنیتی ناتو از صورت تدافعی به صورت تدافعی ـ تهاجمی بسط یافته است.

درخصوص مصادیق بارز این تحول می‌توان به عملیات صلح‌بانی[5]، محاصره دریایی و حملهٔ هوایی به مواضع متجاوزان صرب با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد در جریان بحران بوسنی و هرزگوین و حملهٔ هوایی به مراکز و تأسیسات راهبردی صربستان در جریان بحران کوزوو ـ البته این بار بدون اخذ مجوز از شورای امنیت سازمان ملل متحد ـ اشاره نمود. در همین راستا، همچنین به ابتکار کارگزارانهٔ ایالات متحده آمریکا و نیروهای نظامی این کشور، به همراه انگلستان پس از رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، با استناد به حق دفاع مشروع[6] و ماده (۵)

---

1. Proliferation of Weapons of Mass Destruction
2. Terrorism
3. Sabotage and Organized Crimes
4. Moderator Variable
5. Peacekeeping
6. Legitimate Defence

اساسنامه ناتو ـ برای اولین‌بار ـ به افغانستان حمله کرده و این کشور را اشغال نمودند.[۱۴]

همچنانکه در ابتدای این بخش بدان اشاره شد، گسترش ناتو به سوی شرق دربرگیرندهٔ سلسله اقدامات اتخاذشده توسط کارگزاران ناتو به منظور حفظ و دوام هویت ساختگی اتحادیه می‌باشد. از این نظر، با قبول این پیش‌فرض که: هویت ساختگی ناتو در مواجهه ـ تقابل ـ با دیگر هویت‌ها معنا یافته و با ایجاد قواعد و هنجارهای جدید نسبت به آنان واکنش نشان می‌دهد، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که هویت ناتو در مواجهه یا تقابل با کدام هویت‌ها قرار دارد؟

نگارنده بر این باور است که پاسخ به پرسش مذکور، اهداف ناتو را از پیگیری سیاست گسترش به سوی شرق باز می‌نمایاند. به دیگر سخن، هویت‌های مورد نظر، منابع چالش‌های حال و آینده روند تکوین و گسترش هویت ساختگی ناتو می‌باشند. این هویت‌ها عبارتند از:

۱ـ هویت روسی؛

۲ـ هویت اسلامی؛

۳ـ هویت چینی.

حال با توجه به تقسیم‌بندی فوق می‌توان به این نتیجهٔ کلی دست یافت که هدف اصلی و عمدهٔ اتحادیهٔ ناتو در مواجهه یا تقابل با هویت‌های مذکور، کنترل و مهار آنان از رهگذر برقراری نوعی توازن بازدارندهٔ راهبردی در حوزهٔ اروپا ـ آتلانتیک و مناطق همجوار آن است.

نکتهٔ حائز اهمیت درخصوص هویت‌های سه‌گانهٔ مذکور آن است که اگرچه منابع چالش‌های کنونی در روند تکوین و گسترش هویت ناتو از خرده‌نظام‌های

منطقه‌ای[1] مرتبط با هویت‌های روسی و اسلامی سرچشمه گرفته‌اند، اما به نظر می‌رسد با توجه به کانون‌های بحران‌زای مرتبط با هویت چینی، هویت مذکور نیز می‌تواند در آینده یکی از منابع چالش‌برانگیز در روند تکوین و گسترش هویت ناتو قلمداد شود. بدین‌ترتیب نگارنده بر این باور است تا در ادامهٔ تحولات دوران مابعد جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، ساختار جغرافیایی ناتو از سه حوزهٔ اروپا، آسیا و آتلانتیک تشکیل می‌شود. شاید بتوان این حوزهٔ تلفیقی را حوزهٔ اوراسیا ـ آتلانتیک[2] نامید. حال با توجه به طرح هویت‌های سه‌گانه روسی، اسلامی و چینی به عنوان منابع چالش‌های حال و آینده روند تکوین و گسترش هویت ناتو، می‌توان خرده‌نظام‌های منطقه‌ای مرتبط با این هویت‌ها را مشخص نمود. این خرده‌نظام‌ها به قرار ذیل می‌باشند:

- اروپای شرقی؛
- قفقاز جنوبی؛
- آسیای مرکزی؛
- خاورمیانه؛
- شمال آفریقا؛
- آسیای شرقی.

اتحادیهٔ ناتو در جریان تکوین و گسترش خود و در راستای کنترل و مهار هویت‌های غیرهمسو از طریق اعمال توازن راهبردی بازدارنده در قبال آنان، ترتیبات[3] و سازوکارهایی را بنیان نهاده است. در واقع این ترتیبات و سازوکارها در حکم همان سلسله اقدامات اتخاذشده توسط کارگزاران به منظور حفظ و

---

1. Regional Subsystems
2. Eurasia – Atlantic Area
3. Arrangement

دوام هویت ساختگی اتحادیه می‌باشند. بدین قرار، نگارنده ترتیبات و سازوکارهای موردنظر را به شرح ذیل مورد توجه قرار می‌دهد:

۱ـ شورای همکاری آتلانتیک شمالی[1]

شورای همکاری آتلانتیک شمالی در دسامبر ۱۹۹۱ به جهت برقراری ارتباط مستمر میان اعضای ناتو و اعضای اسبق پیمان ورشو با هدف کنترل محورهای ائتلاف[2] پیشین تأسیس شد. مهم‌ترین وظیفهٔ این نهاد، فراهم نمودن یک مجمع چندجانبه برای بحث و مذاکره درخصوص حفظ صلح بود. در واقع از این منظر، نهاد مذکور به عنوان بازوی سیاسی ناتو بر تأمین امنیت از طریق همکاری و مذاکره تأکید می‌نمود.[(۱۵)]

۲ـ طرح مشارکت برای صلح[3]

طرح مشارکت برای صلح در ژانویه ۱۹۹۳ توسط ایالات متحدهٔ آمریکا ارائه شد. این طرح، سازوکاری است که بر مبنای آن دول غیرعضو ناتو به توسعه همکاری‌های نظامی و دفاعی ـ به صورت قراردادهای دوجانبه میان ناتو و هریک از دول غیرعضو که علاقه‌مند به همکاری با ناتو هستند ـ ترغیب می‌گردند. طرح مذکور، دول عضو ناتو را متعهد می‌سازد تا درخصوص برنامه‌ریزی، آموزش و تمرینات نظامی به سایر دولت‌هایی که به این طرح می‌پیوندند، کمک نمایند. حتی در صورتی که امنیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها مورد مخاطره قرار گیرد، می‌توانند از حق مشورت با ناتو برخوردار شوند. از سوی دیگر این طرح، دولت‌های پیوسته به آن را درخصوص موارد ذیل متعهد می‌سازد:

---

1. North Atlantic Cooperation Council (NACC)
2. Coalition
3. Partnership for Peace (pfp)

ـ رعایت و ترویج حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و امتناع از توسل به زور؛

ـ احترام به مرزهای موجود و حل اختلافات از راه‌های مسالمت‌آمیز؛

ـ احترام به تعهدات و وظایف خود در زمینه خلع سلاح[1] و کنترل تسلیحات[2]؛

ـ شفافیت در برنامه‌ریزی و بودجه‌های نظامی؛

ـ دموکراتیزه کردن نیروهای نظامی (شامل کنترل دموکراتیک و غیرنظامی ارتش)؛

ـ احترام به تعهدات پیش‌بینی‌شده در بیانیهٔ هلسینکی[3] در سال ۱۹۷۵، مربوط به سازمان امنیت و همکاری اروپا[4]؛

ـ تعهد به اجرای اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر و دفاع از اصول حقوق بین‌المللی[5]؛

ـ آمادگی نیروها و فراهم کردن امکانات جهت مشارکت در عملیات صلح سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا.(۱۶)

۳ـ نیروهای ویژهٔ مشترک ترکیبی[6]

تشکیل نیروهای مذکور در ژانویهٔ ۱۹۹۴ مورد موافقت اعضای ناتو قرار گرفت، ولی تصویب نهایی آن در ژوئن ۱۹۹۶ صورت پذیرفت. فلسفهٔ تشکیل این نیروها، ادغام نیروهای منفک چندملیتی دارای خدمات چندمنظورهٔ نظامی، تحت یک فرماندهی مشترک در چارچوب کلی ناتو بود. نیروهای مذکور تحت

---

1. Disarmament
2. Arms Control
3. Helsinki
4. Organization for Security and Cooperation in Europe
5. International Law
6. Combined Joint Task Forces (CJTFS)

نظـر اتحادیـهٔ اروپـای غربـی بـوده و مـی‌تواننـد بـا اسـتفاده از امکانـات و زیرساخت‌های ناتو مأموریت‌هایی را در چارچوب ماده (۵) اساسنامهٔ نـاتو و یـا خارج از این چارچوب به انجام رسانند. همچنین این نیروها می‌توانند در انجـام مأموریت‌های خود از مشارکت دول غیرعضو در ناتو و یا حتـی مـشارکت دول خارج از محدودهٔ حوزهٔ اروپا ـ آتلانتیـک بهـره‌منـد گردنـد. مـشارکت در ایـن نیروها ارادی بوده و بر مبنای نظام ائتلاف‌های ویژهٔ ارادی و یا مورد به مـورد و به طور داوطلبانه انجام می‌شود. نیروهای مـذکور دارای کـارکرد حمـایتی نـاتو[۱] بوده که ضمن افزایش قابلیت انعطاف‌پذیری ناتو، زمینه‌های افزایش نقش‌آفرینی متحدان اروپایی آن را از طریق اتحادیهٔ اروپای غربی فراهم می‌کنند.[۱۷]

۴ـ شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک[۲]

نهاد شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک در می ۱۹۹۷ جایگزین نهاد شـورای همکـاری آتلانتیـک شـمالی شـد. وظیفـهٔ ایـن نهـاد جـایگزین، فـراهم آوردن چارچوبی برای برقراری تماس میان وزرای خارجه دولت‌های عضو نـاتو، دول درگیر در طرح مشارکت برای صلح و دیگر دول اروپایی و آسیایی می‌باشد.[۱۸]

۵ ـ طرح اقدام به عضویت[۳]

طرح اقدام به عـضویت در آوریـل ۱۹۹۹ ارائـه شـد. براسـاس ایـن طـرح، دولت‌های خواهان عضویت در ناتو فهرستی از فعالیت‌هـایی را کـه در راسـتای آماده‌سـازی خـود جهـت عـضویت در اتحادیـهٔ مـذکور انجـام داده‌انـد، ارائـه می‌نمایند. بدین‌ترتیب برنامهٔ موردنظر به احراز ضوابط و معیارهای لازم جهـت

1 Nato's Supporting Functions
2 Euro-Atlantic Partnership Council (EAPC)
3 Membership Action Plan (MAP)

عضویت دول مذکور در ناتو معطوف نبوده و تنها مسائلی را مشخص می‌کند که ممکن است در مورد آنها ـ البته به صورت کامل و جامع ـ بحث و تبادل‌نظر صورت پذیرد. این مسائل عبارتند از: مسائل سیاسی و اقتصادی[۱]، مسائل دفاعی ـ نظامی[۲]، مسائل مربوط به منابع[۳]، مسائل امنیتی[۴] و مسائل حقوقی و قانونی.[۵]

بدین‌ترتیب، طرح اقدام به عضویت، نوعی شفاف‌سازی عملی[۶] در راستای سیاست درهای باز[۷] بوده که دولت‌های خواهان عضویت در ناتو به آن روی می‌آورند.[(۱۹)]

۶ـ نیروهای واکنش سریع:[۸]

اتحادیهٔ ناتو در اکتبر ۲۰۰۳ از تصمیم خود مبنی بر تشکیل اولین نیروهای واکنش سریع خبر داد. از دید دولت‌های عضو ناتو، تشکیل این نیروها به افزایش انعطاف‌پذیری اتحادیه با ظرفیت و قابلیت مداخله در منازعات خفیف[۹]، مبارزه با تروریسم و تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی، هدایت عملیات حفظ صلح و حمایت از مأموریت‌های انسان‌دوستانه[۱۰] در داخل و خارج از اروپا انجامیده که می‌توان به تکامل آن کمک کند.[(۲۰)]

همچنانکه از مؤیدات مربوط به ترتیبات و سازوکارهای گسترش ناتو به سوی شرق استنباط می‌گردد، به موازات تحول حوزهٔ جغرافیایی ناتو از وضعیت منطقه‌ای به وضعیت منطقه‌ای ـ بین‌المللی، توسیع کارکرد امنیتی ناتو از وضعیت تدافعی به وضعیت تدافعی ـ تهاجمی، شامل زمینه‌هایی فراتر از چارچوب مادهٔ (۵) اساسنامه

---

1. Political and Economic Issues
2. Defence / Military Issues
3. Resource Issues
4. Security Issues
5. Legal Issues
6. Practical Manifestation
7. Open Door
8. Rapid Reaction Forces (RRFS)
9. Small Conflicts
10. Humantarian Missions

مبتنی بر حق دفاع مشروع می‌گردد. این زمینه‌ها می‌توانند مشتمل بر موارد ذیل گردند:

- مداخلهٔ نظامی[۱] به منظور مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی؛
- اعمال فشار دسته‌جمعی؛[۲]
- مداخله با هدف حمایت از دموکراسی و حقوق بشر؛
- مشارکت در عملیات صلح‌سازی و صلح‌بانی[۳] در جریان منازعات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و ترتیبات مربوط به حل‌وفصل آنها؛
- مشارکت در فرایند دولت ـ ملت‌سازی؛[۴]
- پیگیری دیپلماسی بازدارنده[۵] به منظور جلوگیری از بحرانی شدن تعارضات منطقه‌ای و بین‌المللی؛[۶]
- نظارت بر اعمال تحریم‌های نظامی[۷] و محاصرهٔ اقتصادی[۸] علیه نیروهای متجاوز؛
- بازرسی هسته‌ای؛[۹]
- کنترل و نظارت تسلیحاتی؛[۱۰]
- مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته؛
- ارائه برنامه‌های آموزشی و تربیت[۱۱] نیروهای نظامی؛
- ارائه سرویس‌های حفاظتی؛[۱۲]
- کاهش خسارت‌های ناشی از بلایا و مصائب طبیعی؛

---

1. Military Intervention
2. Collective Enforcement
3. Peace Keeping and Peace Making
4. Nation-State Building
5. Preventive Diplomacy
6. International and Regional Confilicts
7. Military Sanctions
8. Economic Blockade
9. Nuclear Inspection
10. Arms Supervision
11 Train and Equip Programs
12. Protective Services

- ارائه کمک‌های بشردوستانه.[1]

با توجه به موارد برشمرده‌شده، نگارنده، تفاسیری را که معتقدند، می‌توان عملکرد ناتو پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی را بر مبنای مؤیدات فصل هشتم منشور سازمان ملل متحد - موارد ۵۲ و ۵۳ - تجزیه و تحلیل نمود به‌شدت رد می‌نماید، چراکه از دید وی:

اولاً، به‌رغم مفاد ماده ۵۲، اتحادیه ناتو دیگر در زمره نهادها و سازمان‌های امنیت منطقه‌ای طبقه‌بندی نمی‌شود.

ثانیاً، به‌رغم مفاد ماده ۵۳، اتحادیه ناتو می‌تواند بدون اخذ مجوز از شورای امنیت سازمان ملل، در جهت حفظ و صیانت از صلح و امنیت بین‌المللی اقدام نماید. در این راستا، دست‌کم تجربهٔ بحران کوزوو این مسئله را به اثبات رسانده است.(۲۱)

از دید نگارنده، اتحادیهٔ ناتو، برساخته‌ای هویت‌بخش و واحدی از تجمیع توانمندی‌ها و ظرفیت‌های کارگزاران همسود بوده که به صورت بالقوه می‌تواند با تکوین و گسترش بطئی در دورهٔ زمانی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، کارکرد امنیتی شورای امنیت سازمان ملل متحد - رکن اجرایی حافظ صلح و امنیت بین‌المللی - را تحت‌الشعاع اقدامات و عملکرد خود قرار دهد.

اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای[2] ایران

از آنجا که تأثیر روند گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری

1. Humantarian Assistances
2. Contiguous and Regional Security Subenvironment

اسلامی ایران با توجه به حضور ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور ـ افغانستان و عراق ـ و منطقه‌ای ـ آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی ـ ایران، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، بنابراین، مرور اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور ضرورت می‌یابد. بدین‌ترتیب می‌توان با ارزیابی و بررسی اقدامات و عملکرد ناتو در کشورها و مناطق مذکور، چرایی و چگونگی تأثیرپذیری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را از تداوم روند گسترش اتحادیهٔ مزبور توصیف و تحلیل نمود. از این نظر نگارنده، اقدامات و عملکرد ناتو در محیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را به شرح ذیل مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد:

۱ـ اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط امنیتی مجاور ایران (افغانستان و عراق)

به دنبال اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و انگلستان، نیروی کمک به امنیت بین‌المللی ـ ایساف[1] ـ به استناد قطعنامهٔ ۱۳۷۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ تشکیل شد. وظیفهٔ اصلی این نیرو در افغانستان، تأمین امنیت کابل و حومهٔ آن بود. بدین ترتیب با تشکیل نیروی مذکور، ترتیبات همکاری‌جویانه[2] میان حکومت انتقالی افغانستان، سازمان ملل و نیروهای ائتلافی حاضر در افغانستان فراهم آمد.[۲۲]

با توجه به آنکه حمله نظامی به افغانستان توسط ایالات متحده آمریکا ـ به همراهی انگلستان ـ به استناد حق دفاع مشروع و مادهٔ (۵) اساسنامهٔ ناتو صورت پذیرفته بود، بنابراین نقش‌آفرینی ناتو در این کشور چندان غیرقابل تصور نبود. از

1 International Security Assistance Force (ISAF)
2 Cooperative Arrangements

این منظر، براساس معاهده ۱۶ آوریل ۲۰۰۳، اتحادیهٔ مذکور در ۱۱ آگوست ۲۰۰۳ فرماندهی نیروهای ایساف را به عهده گرفت. در ادامهٔ این روند، شورای امنیت سازمان ملل در ۱۳ اکتبر ۲۰۰۳ با گسترش مأموریت حفظ صلح ناتو در کابل به اتفاق آرا موافقت نمود. این مسئله نقطهٔ عطفی در روند تکوین اتحادیهٔ ناتو می‌باشد. چراکه با انجام مأموریت مذکور در قالب نیروهای ایساف، ناتو اولین مأموریت خود را در خارج از حوزهٔ اروپا ـ آتلانتیک انجام داد. در این راستا باید خاطرنشان کرد که با کنترل نیروهای ایساف توسط ناتو در زمان مقتضی، نود درصد از نیروهای ۵,۵۰۰ نفری مذکور، توسط نوزده عضو ناتو تأمین گردیده‌اند. وظیفهٔ اصلی نیروهای ایساف، حفظ صلح و حمایت از رژیم انتقالی افغانستان و مقابله در برابر حملات احتمالی شبه‌نظامیان طالبان بوده است. علاوه بر این، نیروهای ائتلافی تحت رهبری ایالات متحده، یک نیروی ۱۱,۵۰۰ نفری را جهت مبارزه با تروریسم فراهم آورده‌اند که البته مشمول نیروهای حافظ صلح نمی‌شود.[۲۳] در کنار ترتیبات فوق‌الذکر، یکی دیگر از اقدامات انجام‌شده جهت گسترش نیروی ایساف، تشکیل تیم‌های بازسازی استانی[1] تحت ادارهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا می‌باشد. این تیم‌ها نقش محدودی در بازسازی و تأمین امنیت برای سایر گروه‌های حامی و پشتیبان بین‌المللی ایفا می‌نمایند. در این راستا، ایالات متحده، سایر دولت‌ها را نیز جهت تشکیل چنین تیم‌هایی تشویق نموده است. در واقع تشکیل این تیم‌ها به فراهم شدن زمینهٔ لازم جهت نقش‌آفرینی دیگر دولت‌ها ـ به‌ویژه آلمان ـ در عملیات حفظ صلح در افغانستان کمک نمود و این مسئله، خود به گسترش نیروی ایساف می‌انجامد.[۲۴]

---

1 Provincial Reconstruction Teams (PRTs)

با تداوم روند فوق در ۱۰ فوریه ۲۰۰۵ اعلام شد که فعالیت پاسداران ناتو در شهرهای دیگر افغانستان گسترش می‌یابد، این بدان معناست که تیم‌های بازسازی استانی در سایر استان‌های افغانستان نیز فعال می‌گردند. بر این اساس پیش‌بینی می‌شود که تا پایان سال ۲۰۰۶، تیم‌های مذکور تمامی استان‌های افغانستان را دربرگیرند. در این راستا باید خاطرنشان کرد که هدف اصلی از گسترش فعالیت پاسداران صلح ناتو و تیم‌های بازسازی استانی در افغانستان، تأمین امنیت فراگیر و توسعهٔ نفوذ حکومت مرکزی در سراسر خاک این کشور می‌باشد.[۲۵] بر این اساس در مارس ۲۰۰۵ اعلام شد که ناتو اولین نیروهای حافظ صلح خود را به غرب افغانستان فرستاده است.[۲۶]

با حملهٔ نظامی یکجانبه ایالات متحده ـ با همراهی انگلستان ـ به عراق متعاقب بحران مؤخر این کشور در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، معادلات سیاسی ـ امنیتی ناتو نیز متأثر از این بحران حاد بین‌المللی و نتایج حاصل از آن گردید. در این راستا، نگارنده ضمن مقایسهٔ بحران مذکور با بحران ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به اشغال نظامی افغانستان منجر شد ـ بر این باور است از آنجا که حملهٔ نظامی به افغانستان به استناد اساسنامهٔ ناتو و با موافقت ضمنی و غیرضمنی اعضای جامعهٔ بین‌المللی صورت پذیرفته و همچنین فعالیت نیروهای ائتلافی در این کشور با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد میسر گردیده است، بنابراین، تفویض برخی از وظایف این نیروها با اتحادیهٔ ناتو چندان چالش‌برانگیز نبوده است. این درحالی است که با توجه به اختلاف شدید میان آمریکا از یکسو، و آلمان و فرانسه از سوی دیگر در خصوص مسئلهٔ حملهٔ نظامی به عراق، تفویض برخی از وظایف این نیروها به اتحادیهٔ مذکور در زمان اشغال این کشور دست‌کم در کوتاه‌مدت و به راحتی مورد موافقت جناح

مخالف حملهٔ نظامی به عراق یعنی محور برلین - پاریس[1] قرار نخواهد گرفت. در واقع از این نظر فعال شدن اقدامات و عملکرد ناتو در عراق تابعی از معادلات سیاسی - امنیتی داخلی ناتو می‌باشد. اما با این حال برخی اظهارنظرها از اقدامات و عملکرد آتی ناتو پس از پایان جنگ در عراق خبر دادند. در این راستا، کالین پاول[2]، وزیر امورخارجهٔ وقت ایالات متحده در جریان نشست وزرای امورخارجه دولت‌های اروپایی عضو ناتو در بروکسل از اعزام نیروهای حافظ صلح ناتو به عراق پس از پایان یافتن جنگ در این کشور سخن به میان آورد. همچنین جورج رابرتسون[3]، دبیرکل وقت ناتو به همکاری احتمالی ناتو با سازمان ملل در خصوص مسئلهٔ عراق خبر داد.(۲۷) در این راستا اولین اقدام ناتو در عراق، معطوف به حمایت از لهستان در هدایت نیروهای چندملیتی جنوب عراق بود. این حمایت مشتمل بر زمینه‌های فنی و لجستیکی می‌گردید.(۲۸) متعاقب این روند، اعضای ناتو در بیانیهٔ نشست استانبول در ژوئن ۲۰۰۳، بر تداوم حمایت خود از لهستان در هدایت نیروهای چندملیتی در جنوب عراق تأکید نموده و در راستای قطعنامهٔ ۱۵۴۶ سازمان ملل متحد از انجام دیگر اقدامات امنیتی - ازجمله حفاظت از نیروهای سازمان ملل تحت فرمان شورای امنیت - خبر دادند. اعضای ناتو همچنین در بیانیهٔ این نشست، تربیت نیروهای امنیتی و ارتش عراق و همچنین حمایت از نهادهای نوپای امنیتی این کشور را نیز مورد توجه قرار دادند.(۲۹) در ادامه، وزرای خارجه دولت‌های عضو ناتو در جریان ملاقات خود در نشست بروکسل در دسامبر ۲۰۰۴، با گسترش مأموریت اتحادیه برای آموزش نیروهای عراقی موافقت نمودند.(۳۰) این مسئله در جریان

1. Berlin-Paris Axis
2. Colin Powel
3. George Robertson

سفر جورج بوش[1] پس از انتخاب مجددش به ریاست‌جمهوری ایالات متحده نیز مورد تأکید وی قرار گرفته است.(۳۱) به نظر می‌رسد ایالات متحده می‌کوشد تا در راستای هدف کلی بین‌المللی ساختن[2] اشغال عراق، نیروهایی مانند نیروی ایساف را در افغانستان تشکیل دهد. از این نظر، ایساف عراق نیز می‌تواند تحت کنترل و نظارت ناتو، عملیات حفظ صلح در عراق را اداره نماید.

در پایان این بخش و پس از مرور اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط امنیتی مجاور ایران ـ افغانستان و عراق ـ ضروری است تا با توجه به موارد ذکرشده درخصوص توسیع کارکرد امنیتی ناتو در مبحث گسترش ناتو به سوی شرق، به زمینه‌های قابل تصور نقش‌آفرینی ناتو در افغانستان و عراق اشاره شود. این زمینه‌ها عبارتند از:

ـ مداخلهٔ نظامی؛
ـ مشارکت در عملیات صلح‌سازی و صلح‌بانی؛
ـ مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته؛
ـ ارائه برنامه‌های آموزشی و تربیت نیروهای نظامی و انتظامی؛
ـ ارائه سرویس‌های حفاظتی؛
ـ مشارکت در فرایند دولت ـ ملت‌سازی (فقط در افغانستان).

۲ـ اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی منطقه‌ای ایران (آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی)

کارگزاران ناتو در راستای تکوین و گسترش اتحادیهٔ مذکور، جمهوری‌های

---

1. George W.Bush
2. Internationalization

تازه استقلال‌یافته مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را در ترتیبات و سازوکارهای ناتو درگیر نمودند. بر این اساس تمامی پنج جمهوری منطقهٔ آسیای مرکزی و سه جمهوری منطقهٔ قفقاز جنوبی به عضویت شورای همکاری آتلانتیک شمالی ـ و نهاد جایگزین آن یعنی شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک و همچنین طرح مشارکت برای صلح درآمدند. در این راستا، اهداف درازمدت ناتو در پیوستن جمهوری‌های مذکور به طرح مشارکت برای صلح به قرار ذیل می‌باشد:

۱ـ درگیر نمودن جمهوری‌های مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در امور و مسائل امنیتی اروپا از طریق پذیرش آنها و انجام مشورت‌های مشترک به هنگام تهدید؛

۲ـ مبادلهٔ اطلاعات و توسعهٔ همکاری‌های نظامی؛

۳ـ ایجاد زمینه جهت انجام عملیات حفظ صلح در مواقع بروز بحران؛

۴ـ تحکیم ثبات منطقه در جهت اهداف و منافع غرب.[۳۲]

نگارنده در راستای ارزیابی و بررسی اقدامات و عملکرد ناتو در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بر این باور است که فعالیت اتحادیهٔ مذکور در منطقهٔ قفقاز جنوبی از شدت و حدت بیشتری نسبت به منطقهٔ آسیای مرکزی برخوردار است. شاید بتوان دلیل این مدعا را قرار گرفتن منطقهٔ قفقاز جنوبی در حیاط‌خلوت اروپا جستجو نمود. به هر حال باید در نظر داشت که طرح مشارکت برای صلح در هر دو منطقه، روند مشابهی را طی ننموده است، چراکه از سال ۱۹۹۸ رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی دریافتند که همکاری مستقیم و توافق دوجانبه با ایالات متحدهٔ آمریکا برای آنان منافع عملیاتی بیشتری نسبت به فعالیت در قالب طرح مشارکت برای صلح، دربر دارد.[۳۳] این درحالی بود که

رهبران جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان در منطقهٔ قفقاز جنوبی بارها خواست خود را مبنی بر پیوستن به ناتو بعد از سال ۲۰۰۶ اعلام نموده‌اند.

از دید نگارنده، وقوع رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات پس از آن مناسبات سیاسی ـ امنیتی دوجانبه میان ایالات متحده و جمهوری‌های منطقهٔ آسیای مرکزی را تثبیت نمود، چراکه این جمهوری‌ها نیاز آمریکا به حمایت‌های لجستیکی را در جریان حملهٔ نظامی به افغانستان با در اختیار قرار دادن برخی از پایگاه‌های نظامی خود به این کشور تأمین نمودند. البته در این راستا نباید از نظر دور داشت که حضور نظامی درازمدت ایالات متحده در منطقهٔ آسیای مرکزی پس از رویداد یازدهم سپتامبر می‌تواند به فعال‌تر شدن سازوکارهای ناتو و همچنین حضور نیروهای این اتحادیه در منطقهٔ مذکور منجر شود. ناتو تاکنون صرف‌نظر از انجام رزمایش‌های نظامی مشترک در قالب طرح مشارکت برای صلح در منطقهٔ آسیای مرکزی، عملیاتی تحت عنوان عملیات جست‌وجو و نجات را جهت حفاظت افراد از آسیب حوادث طبیعی ـ نظیر زلزله ـ در دره فرغانه[1] ازبکستان انجام داده است.(۳۴) ضمناً اتحادیهٔ ناتو در سال ۲۰۰۳ از تشکیل نیروی واکنش سریع آسیای مرکزی در یکی از پایگاه‌های هوایی قرقیزستان موسوم به کانت[2] خبر داده است.(۳۵)

اما عملکرد فعالانه ناتو در منطقهٔ قفقاز جنوبی از دو عامل تأثیرگذار ذیل سرچشمه می‌گیرد:

۱ـ اهمیت جغرافیایی ـ راهبردی[3] منطقهٔ قفقاز جنوبی؛

۲ـ اهمیت جغرافیایی ـ اقتصادی[4] منطقهٔ قفقاز جنوبی.

---

1. Ferghana
2. Kant
3. Geo-Strategic
4. Geo-Economic

درخصوص مورد اول باید خاطرنشان کرد از آنجا که منطقهٔ قفقاز جنوبی با مسائلی چون منازعات قومی، بی‌ثباتی سیاسی، جرایم سازمان‌یافته و مرزهای نفوذپذیر[1] دست و پنجه نرم می‌کند، بنابراین این منطقه از دید اروپاییان و غرب به عنوان سرچشمهٔ آشوب در حیاط‌خلوت اروپا محسوب می‌شود. از این منظر ایالات متحده آمریکا و متحدان اروپایی ناتو درصدد خشک نمودن این سرچشمهٔ آشوب برآمده‌اند.(۳۶) از سوی دیگر باید در نظر داشت که جمهوری‌های منطقهٔ قفقاز جنوبی ـ آذربایجان و گرجستان ـ به اتحادیه ناتو به چشم یک فرصت می‌نگرند تا علاوه بر کنترل و مهارت اقدامات استیلاجویانه روسیه در منطقه، از حضور نیروهای ناتو در حل‌وفصل مسائل امنیتی فوق‌الذکر نیز بهره جویند. از این رو یکی از موارد بسیار مهمی که بر نگرش نوین این جمهوری‌ها نسبت به اتحادیهٔ ناتو تأثیر می‌گذارد، همانا امیدواری کارگزاران جمهوری‌های مذکور به تکرار سناریوی بالکان ـ با توجه به اقدام نظامی موفقیت‌آمیز ناتو در این منطقه ـ است.(۳۷)

همچنین درخصوص مورد دوم باید خاطرنشان کرد از آنجا که منطقهٔ قفقاز جنوبی دارای نقشی تأثیرگذار و تعیین‌کننده در ترانزیت انرژی ـ نفت و گاز ـ دریای خزر است، بنابراین یکی از اهداف مهم غرب ـ به‌ویژه ایالات متحده ـ در این منطقه تضمین صدور انرژی ـ نفت و گاز ـ خزر به دور از مسائل امنیتی مطرح شده است. در این راستا باید به خط لولهٔ باکو ـ تفلیس ـ جیحان اشاره داشت. از این نظر یکی از اهداف حضور غرب و ناتو در منطقهٔ قفقاز جنوبی، محافظت از این خط لوله در برابر حملات تروریستی احتمالی می‌باشد. به

1. Porous Borders

عقیدهٔ تحلیلگران، این خط لوله وابستگی غرب را به انرژی ـ نفت ـ خاورمیانه و خلیج‌فارس کاهش می‌دهد. بنابراین در همین راستاست که طراحی این مسیر با نظر مستقیم ایالات متحده صورت پذیرفته است.(۳۸)

از نمونه‌های بالا چنین استنباط می‌گردد که متحدان اصلی ناتو در منطقهٔ قفقاز جنوبی، جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان می‌باشند؛ چراکه جمهوری ارمنستان همچنان جایگاه خود را در جناح روسی جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع[1] حفظ نموده و از این نظر شریک راهبردی روسیه در منطقه به حساب می‌آید.

در ادامهٔ این بخش ضروری است تا به برخی از همکاری‌های موردی و موضوعی جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان با اتحادیهٔ ناتو اشاره شود که به قرار ذیل می‌باشند:

ـ اعزام نیروهای آذربایجان به افغانستان و همچنین کوزوو ـ در قالب نیروهای ترکیه ـ جهت شرکت در عملیات حفظ صلح؛

ـ آماده‌سازی فرودگاه‌های شهرهای کوردامیر، حاجی قبول و گنجه براساس استانداردهای ناتو جهت استقرار نیروهای نظامی این اتحادیه؛(۳۹)

ـ عضویت گرجستان در برنامهٔ آسمان باز[2] ناتو؛

ـ کمک ناتو به گرجستان در امر آموزش زبان انگلیسی به نظامیان این کشور؛

ـ مشارکت ناتو در تدوین راهبرد دفاعی گرجستان از طریق شورای رایزنی بین‌المللی؛

---

1. Commonwealth of Independent States (CIS)
2. Open Sky

ـ کمک ناتو به گرجستان در خصوص دفن زباله‌های اتمی باقیمانده از قبل در این کشور؛

ـ امضای یادداشت غیررسمی همکاری لجستیکی با گرجستان؛

ـ ارائهٔ برنامه تعلیم و تربیت نیروهای نظامی گرجستان به جهت حرفه‌ای ساختن[1] ارتش این کشور؛

ـ اعزام نیروهای گرجستان به عملیات حفظ صلح در کوزوو؛

ـ ترانزیت نیروها و پرسنل نظامی از طریق گرجستان به افغانستان.[۴۰]

اما طرح مشارکت برای صلح، اساسی‌ترین سازوکاری است که جمهوری‌های مذکور بر مبنای آن به همکاری‌های خود با ناتو ادامه می‌دهند. در این راستا باید خاطرنشان کرد، اگرچه در خلال بحران ناگورنو ـ قره‌باغ[2] در دههٔ ۹۰ میلادی در منطقهٔ قفقاز جنوبی ناتو چندان فعال نبود، اما پس از آن منطقهٔ قفقاز جنوبی یکی از فعال‌ترین مناطق اجرای طرح مشارکت برای صلح بوده است. در واقع از این منظر، طرح مذکور ابزار اصلی جهت تعمیق همکاری‌های نظامی غرب با جمهوری‌های قفقاز جنوبی می‌باشد. بدین‌ترتیب طرح مشارکت برای صلح با تسهیل برقراری روابط چندجانبه میان اعضای ناتو و جمهوری‌های منطقهٔ قفقاز جنوبی، علاوه بر فراهم آوردن مناسبات همکاری‌جویانه نظامی، ترویج ارزش‌های دموکراتیک و کنترل دموکراتیک بر نیروهای نظامی این جمهوری‌ها را نیز موردتوجه قرار می‌دهد. از این رو، نتیجهٔ تداوم طرح مشارکت برای صلح در منطقهٔ قفقاز جنوبی، ساخت نظام امنیت منطقه‌ای[3] تحت شرایط نامطلوب سیاسی و اقتصادی است.[۴۱]

1. Professinalization
2. Nagorno - Karabakh
3. Regional Security System

در این راستا باید اینگونه افزود که اتحادیه ناتو در جریان پیاده ساختن طرح مشارکت برای صلح در جمهوری گرجستان، هشتاد درصد از هزینه‌های این طرح را در این کشور پرداخت نموده است.(۴۲)

در پایان ارزیابی و بررسی اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط امنیتی منطقه‌ای ایران ـ آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی ـ باید خاطرنشان نمود دبیر کل فعلی ناتو، یاپ دوهوپ شفر[1] در سال ۲۰۰۴ نمایندهٔ ویژه‌ای را در امور آسیای مرکزی و قفقاز منصوب نموده است. این نماینده نقشی قابل توجه در پیشرفت مناسبات ناتو با این دو منطقه به لحاظ راهبردی مهم، ایفا می‌نماید. در این ارتباط می‌توان وظایف این نماینده ویژه را به قرار ذیل برشمرد:

ـ برقراری تماس کاری در سطح بالا جهت حمایت از اهداف ناتو در مناطق مذکور؛

ـ ارائه پیشنهادهای مشورتی درخصوص ابزار مشارکت مناسب برای اعضای طرح مشارکت برای صلح در مناطق مذکور جهت بالا بردن میزان همکاری‌های این اعضا با ناتو.(۴۳)

گسترش ناتو به سوی شرق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در بخش مقدماتی این مقاله، این پرسش اساسی مطرح شد که: گسترش ناتو به سوی شرق چرا و چگونه بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیر می‌گذارد؟ بدین‌ترتیب نگارنده با مطرح کردن سلسله مباحثی تحت عناوین «گسترش ناتو

---

1. Jaap de Hoop Scheffer

به سوی شرق» و «اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران»، مصالح و مواد لازم را جهت پاسخ به پرسش فوق فراهم آورده است. از سوی دیگر باید خاطرنشان کرد پرسش مذکور، پرسشی دومرحله‌ای می‌باشد. بر این اساس مرحلهٔ اول این پرسش معطوف به تجزیه و تحلیل چرایی تأثیرگذاری گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بوده و مرحلهٔ دوم آن به تجزیه و تحلیل چگونگی این مسئله معطوف می‌شود.

پیش از پرداختن به مراحل فوق ضروری است تا به عنوان مقدمهٔ این بخش به یک مبحث بسیار مهم که همانا برخورد هویت غربی ــ در جریان تکوین و گسترش بطئی هویت ساختگی ناتو ــ با هویت ایرانی می‌باشد، پرداخته شود. در این راستا لازم به توضیح است همچنانکه ارزش‌های کارگزاران نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران از آموزه‌های اسلامی سرچشمه گرفته، بنابراین، هویت ایرانی در حکم یکی از زیرمجموعه‌های هویت اسلامی قلمداد می‌شود. از این نظر هنجارهای خصومت‌آمیز کارگزاران نظام سیاسی ایران در تعامل یا تقابل با هنجارهای کارگزاران مسلط هویت غربی ــ و به تبع آن هویت ساختگی ناتو ــ عینیت یافته و از این رهگذر اهداف و منافع امنیتی جمهوری اسلامی ایران ساخته می‌شوند. در این ارتباط باید متذکر شد از آنجا که هویت اسلامی به عنوان یکی از منابع چالش برای هویت ساختگی ناتو به حساب می‌آید، بنابراین، هویت ایرانی ــ به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های هویت اسلامی ــ نیز می‌تواند یک منبع چالش برای هویت ساختگی ناتو به حساب آید. از این منظر، نگارنده بر این باور است از آنجا که هویت ایرانی به عنوان یک منبع چالش، به صورت بالقوه می‌تواند امنیت و ثبات زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای

خود را تهدید نماید، بنابراین با توجه به حضور نیروهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور در جریان تکوین و گسترش اتحادیه، تقابل سیاست‌ها و اقدامات امنیتی اتحادیهٔ ناتو و جمهوری اسلامی ایران در کشورهای افغانستان و عراق و مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

۱ـ چرایی تأثیرگذاری گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

درخصوص مرحلهٔ اول پرسش موردنظر ـ چرایی تأثیرگذاری گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ـ می‌توان به مستندات مربوط به اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران مراجعه نمود. بر این اساس نگارنده معتقد است که به مرور زمان، نیروهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور نقشی فعال‌تر ایفا خواهند نمود. بدین‌ترتیب با گسترش دامنهٔ فعالیت این نیروها به بهانه‌هایی چون حفظ صلح و مبارزه با تروریسم، نیروهای مذکور به تدریج در مرزهای شمال، شمال غرب، شمال شرق، غرب و شرق ایران استقرار خواهند یافت. از این رو، یکی از اهداف پنهان جابه‌جایی نیروهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی ایران، کنترل و مهار این کشور و حتی در سطوح بالاتر، فراهم آوردن زمینه‌های لازم جهت حملهٔ محدود یا نامحدود نظامی به ایران می‌باشد. در این راستا باید به اقدامات و عملکرد ایالات متحدهٔ آمریکا به عنوان کارگزار مسلط ناتو نیز توجه شود، چراکه این بازیگر می‌تواند با ابتکارات کارگزارانه در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور از ترتیبات و سازوکارهای ناتو در جهت تدوین راهبرد خود علیه ایران بهره جوید. اینکه هدف ایالات متحده از تدوین راهبرد خود علیه ایران با

استفاده از ترتیبات و سازوکارهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران، کنترل و مهار و در تنگنا گذاشتن این کشور است و یا اقدام به حمله نظامی محدود یا نامحدود علیه ایران و اینکه اگر هدف آمریکا از این مسئله، صرفاً زمینه‌سازی جهت حملهٔ نظامی محدود یا نامحدود به ایران باشد، آنگاه این حمله از طریق ناتو صورت خواهد پذیرفت ـ همچون مورد کوزوو ـ یا از طریق اقدام یکجانبهٔ این کشور ـ همچون موارد افغانستان و عراق ـ خود مجال دیگری را می‌طلبد. اما آنچه از این رهگذر قطعی به نظر می‌رسد، آن است که ایالات متحده می‌تواند با بهره جستن از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های حاصل از فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران، راهبرد خود را علیه این کشور پیش گیرد. از سوی دیگر نباید از نظر دور داشت که با فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور، ایالات متحده این فرصت را می‌یابد تا اقدامات و عملکرد یکجانبهٔ خود علیه ایران را در این زیرمحیط‌های امنیتی پیش گیرد. بدین منظور نگارنده به جهت عملیاتی کردن اقدامات و عملکرد ایالات‌متحده از قِبَل گسترش ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی ایران، زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای را از هم تفکیک نموده تا بدین وسیله بهتر بتواند اقدامات و عملکرد ایالات متحده، علیه ایران را با توجه به گسترش اقدامات و عملکرد ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور مورد ارزیابی و بررسی قرار دهد. در واقع از این نظر، فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور، متضمن سناریوهای احتمالی مربوط به فعال‌تر شدن اقدامات و عملکرد ناتو در این زیرمحیط‌های امنیتی است. با ذکر این توضیح، سناریوهای احتمالی موردنظر به تفکیک و به شرح ذیل مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌گیرد:

۱ـ۱ـ سناریوهای محتمل در زیرمحیط امنیتی مجاور ایران

ـ افغانستان:

با استقرار تیم‌های بازسازی استانی در سراسر خاک افغانستان تا انتهای سال ۲۰۰۶، نیروهای حافظ صلح ناتو متوجه مرزهای این کشور با ایران، ترکمنستان، پاکستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین می‌گردند. اما آنچه برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در این خصوص حائز اهمیت است، حضور نیروهای ناتو در مرز ایران و افغانستان می‌باشد. در این راستا، اولین سناریوی محتمل اینگونه قابل تصور است که ایالات متحده نیروهای ویژه‌ای را خارج از چارچوب نیروهای حافظ صلح ناتو، در مرز افغانستان با ایران مستقر خواهد کرد. البته ایالات متحده می‌تواند از سایر نیروهای ائتلافی نیز در این خصوص بهره گیرد. این وضعیت زمانی بغرنج‌تر می‌شود که ایالات متحده درصدد ایجاد یک پایگاه نظامی دائمی در نزدیکی مرز افغانستان با ایران برآید.

سناریوی دیگری که درخصوص افغانستان قابل تصور است، پیوستن این کشور به طرح مشارکت برای صلح می‌باشد. از این نظر به دلیل وابستگی‌ها و پیوستگی‌های موجود میان مسائل امنیتی منطقهٔ آسیای مرکزی و افغانستان، پیوستن این کشور به طرح مذکور چندان دور از ذهن نمی‌باشد. ضمن آنکه باید درنظر داشت با کنترل ناتو بر نیروهای ایساف، ناتو اولین مأموریت خود را خارج از حوزهٔ اروپا ـ آتلانتیک انجام می‌دهد. در واقع از این نظر نیز امکان پیوستن افغانستان به طرح مشارکت برای صلح چندان غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد. بدین ترتیب با پیوستن افغانستان به طرح مذکور، زمینه‌های لازم جهت حضور هرچه بیشتر نیروهای آمریکا در این کشور فراهم می‌شود. علاوه بر این، طرح مشارکت برای صلح انجام رزمایش‌های نظامی مشترک سالیانه

میان ناتو و افغانستان را ـ حتی در مرز این کشور با جمهوری اسلامی ایران ـ امکان‌پذیر می‌سازد.

و اما آخرین سناریوی محتمل در خصوص افغانستان، حضور نیروهای واکنش سریع ناتو در این کشور است. از این نظر، نیروهای مذکور به دلیل ظرفیت‌ها و توانمندی‌های ویژهٔ خود می‌توانند در مرز افغانستان با ایران موضع بگیرند.

ـ عراق:

از آنجا که ایالات متحده سیاست بین‌المللی کردن اشغال عراق را دنبال می‌نماید، بنابراین این مسئله بدیهی به نظر می‌رسد که این کشور در راستای جلب‌نظر متحدان اروپایی خود در ناتو ـ آلمان و فرانسه ـ که از حمله آمریکا علیه عراق حمایت نکرده و در این خصوص در کنار آمریکا قرار نگرفتند، نقش ناتو در امور عراق را پررنگ‌تر سازد. از این نظر، افزایش همکاری‌های نظامی میان ایالات متحده آمریکا و ناتو در کشور عراق می‌تواند بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نیز تأثیر بگذارد. در این راستا با نقش‌آفرینی فعالانه ناتو در عراق و همچنین تشکیل نیروهایی مشابه نیروهای ایساف در افغانستان ـ ایساف عراق ـ با مأموریت حفظ صلح در این کشور، این فرصت برای آمریکا فراهم خواهد شد تا هرچه بیشتر متوجه ایران گردد. در این راستا، اولین سناریوی قابل تصور، استقرار نیروهای این کشور در مرز عراق با ایران می‌باشد. ضمن اینکه ایالات متحده می‌تواند به ایجاد پایگاه‌های نظامی در طول مرز عراق با ایران همت گمارد. از این نظر، یکی از پیامدهای سوء حضور دائمی نیروهای ایالات متحده در نزدیکی مرز ایران، کنترل پالایشگاه‌های نفت در جنوب غربی ایران توسط نیروهای مذکور است. از دیگر سناریوهای قابل تصور، نزدیکی

ایالات متحده به گروه‌های کُرد خواهان جدایی از ایران می‌باشد. در این راستا، آمریکا می‌تواند با حمایت‌های مادی و معنوی خود از فعالیت‌های تجزیه‌طلبانهٔ این گروه‌ها، از آنها به عنوان اهرم فشاری در سیاست خارجی خود علیه ایران بهره جوید.

و اما آخرین سناریوی محتمل درخصوص عراق، حضور نیروهای واکنش سریع ناتو در این کشور، همانند افغانستان است. این نیروها اگرچه در زمرهٔ ترتیبات و سازوکارهای ناتو قلمداد می‌گردند، اما همواره این امکان وجود دارد که ایالات متحده آنها را در شرایط خاصی علیه تمامیت سرزمینی ایران هدایت نماید.

۲ـ۱ـ سناریوهای محتمل در زیرمحیط امنیتی منطقه‌ای ایران

ـ آسیای مرکزی:

با فعال‌تر شدن سازوکار طرح مشارکت برای صلح در منطقهٔ آسیای مرکزی، همکاری‌های نظامی و دفاعی میان جمهوری‌های این منطقه و ناتو افزایش خواهد یافت. از این منظر با افزایش مأموریت‌های ناتو در زمینه‌های مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته و همچنین مقابله با انتقال تجهیزات مربوط به سلاح‌های هسته‌ای، جمهوری‌های این منطقه هرچه بیشتر در ساختار نظامی غرب مستحیل خواهند شد. در این راستا باید خاطرنشان کرد که هدف اصلی حضور ناتو و ایالات متحده در این منطقه، در درجهٔ اول کنترل و مهار روسیه و در درجهٔ دوم، کنترل و مهار چین و ایران از این رهگذر می‌باشد. از این نظر نگارنده بر این باور است که با توجه به محدود شدن نقش ایران در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در آسیای مرکزی، تنها سناریوی محتمل در خصوص تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در راستای حضور فعالانه‌تر نیروهای ناتو در

این منطقه، فعالیت نیروهای مذکور در جمهوری ترکمنستان ـ که دارای مرز مشترک با ایران است ـ می‌باشد. در این راستا باید خاطرنشان کرد که به لطف حضور فعالانه ناتو در جمهوری ترکمنستان، این فرصت را برای ایالات متحده فراهم می‌آورد تا به اخذ پایگاه نظامی از ترکمنستان اقدام نماید، چراکه ترکمنستان در جریان حملهٔ نظامی آمریکا به افغانستان تنها با در اختیار قرار دادن کمک‌های لجستیکی و امکانات جست‌وجو و نجات به این کشور بسنده نمود.[۴۴] بدین‌ترتیب، با نهادینه شدن حضور آمریکا در ترکمنستان، امکان استقرار نیروهای این کشور در جنوب ترکمنستان ـ مرکز مشترک با ایران ـ غرب و جنوب‌غربی این کشور در سواحل دریای خزر فراهم می‌شود. نتایج منفی این سناریوی احتمالی برای ایران، کنترل مرز این کشور در شمال و شمال‌غربی توسط ایالات متحده و نظامی شدن سواحل شرقی و جنوب‌شرقی دریای خزر می‌باشد.

از دیگر سناریوهای محتمل در این خصوص، انجام رزمایش‌های مشترک نظامی ترکمنستان با ناتو ـ در چارچوب طرح مشارکت برای صلح ـ و ایالات متحدهٔ آمریکا در مرز مشترک این کشور با ایران می‌باشد.

ـ قفقاز جنوبی:

همان‌طور که در مباحث پیشین بدان اشاره شد، جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان متحدان اصلی ناتو و ایالات متحدهٔ آمریکا در منطقهٔ قفقاز جنوبی هستند. باید خاطرنشان کرد که اقدامات و عملکرد ناتو و آمریکا در آذربایجان بیش از اقدامات و عملکرد بازیگران مذکور برای ایران حائز اهمیت می‌باشد، چراکه آذربایجان دارای مرز مشترک با ایران است. در این راستا اولین سناریوی محتمل درخصوص اقدامات و عملکرد ناتو و ایالات متحده در جمهوری

آذربایجان، پذیرش این کشور در طرح اقدام به عضویت می‌باشد. از این منظر با طی مراحل نهایی عضویت آذربایجان از طریق این سازوکار، اتحادیهٔ ناتو به طور رسمی تا مرز شمالی ایران نیز گسترده خواهد شد، چراکه با توجه به عضویت ترکیه در این اتحادیه، تا پیش از این، اتحادیهٔ ناتو به طور رسمی تا مرز شمال غربی ایران گسترده می‌شد. از این‌رو با عضویت آذربایجان در ناتو نیروهای این اتحادیه و به تبع آن نیروهای آمریکا نقش فعالانه‌تری در مرزهای شمالی ایران ایفا خواهند نمود. بدین‌ترتیب ایالات متحده می‌تواند با استفاده از پایگاه‌های ناتو در آذربایجان بیش از پیش مرز شمالی ایران را کنترل نماید. از سوی دیگر عضویت آذربایجان در ناتو به تسریع روند نظامی شدن سواحل غرب و جنوب‌غربی دریای خزر خواهد انجامید. اما آخرین سناریوی محتمل در این خصوص، نزدیکی ایالات متحده به گروه‌های جدایی‌طلب ترک در شمال‌غربی ایران می‌باشد. از این منظر، این مسئله خود می‌تواند به بی‌ثباتی مرز شمال‌غربی ایران بینجامد. از سوی دیگر، ایالات متحده می‌تواند از این مسئله به عنوان اهرم فشاری در سیاست خارجی خود علیه ایران بهره جوید. در این راستا، نباید از اقدامات و عملکرد ترکیه ـ که خود عضو ناتو می‌باشد ـ در این خصوص غافل شد.

۲ـ چگونگی تأثیرگذاری گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

درخصوص مرحلهٔ دوم پرسش ـ چگونگی تأثیرگذاری گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ـ می‌توان به نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل مرحلهٔ اول پرسش موردنظر ـ فعال‌تر شدن ترتیبات و

سازوکارهای نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران ـ و همچنین ارائه سناریوهای محتمل از این رهگذر توجه نمود. با پایان یافتن جنگ سرد و متعاقب آن، فروپاشی نظام دوقطبی، محیط امنیتی[1] نظام بین‌المللی نیز دستخوش تحولات ساختاری گردید. از این منظر با اضمحلال پیمان ورشو به عنوان مجمع امنیتی[2] کارگزاران اردوگاه شرق، این فرصت برای کارگزاران مسلط اردوگاه غرب فراهم آمد تا به بازتعریف هویت ناتو به عنوان مجمع امنیتی اردوگاه مذکور در ساختار نوین نظام بین‌المللی بپردازند. بدین‌ترتیب ناتو به عنوان تنها اتحادیهٔ سیاسی ـ نظامی نظام نوین بین‌المللی رسمیت یافت. بنابراین، کارگزاران ناتو درصدد برآمدند تا با گسترش این اتحادیه به سایر مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای[3] که به دلیل تنگناهای ناشی از معادلات سیاسی ـ امنیتی دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی، امکان حضور در آنها نبود به تکمیل محیط امنیتی نظام بین‌المللی بپردازند. در این راستا نباید از جایگاه و نقش ایالات متحدهٔ آمریکا به عنوان کارگزار اصلی نظام نوین بین‌المللی و اتحادیهٔ ناتو غفلت نمود. از این رو، بازیگر مذکور به عنوان ابرقدرت عمده و قطب اصلی این نظام توانست با بحران‌هایی چون، بحران عراق در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، بحران بالکان ـ بوسنی و هرزگوین ـ در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷، بحران بالکان ـ کوزوو ـ در سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹، بحران ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و بحران عراق در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ و همچنین خلأ قدرت ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی و انفعال روسیه از این رهگذر، زمینه‌های حضور غرب و اتحادیهٔ ناتو را در خرده‌نظام‌هایی چون

---

1. Security Environment
2. Security Complex
3. Regional Security Complex (RSC)

اروپای شرقی، قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و حتی خاورمیانه فراهم کند.

با توجه به نمونه‌های یادشده در بالا، باید خاطرنشان کرد از آنجا که کارگزاران نظام سیاسی ایران به دلیل ناسازگاری‌های سیاسی - ایدئولوژیکی خود با ایالات متحدهٔ آمریکا و غرب نتوانسته‌اند هنجارهای عینیت‌یافته خود را با توجه به تحولات تأثیرگذار فوق‌الذکر با هنجارهای عینیت‌یافتهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا و غرب تطبیق داده و آنها را بازتولید نمایند، بنابراین در نتیجهٔ عدم انطباق مزبور محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، عرصهٔ نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به جز ایران، گردیده است. این امر، خود موجب حذف تدریجی و خودبه‌خودی ایران از ترتیبات امنیتی در محیط امنیتی مذکور شده و خواهد شد. به عبارت دیگر، چگونگی تأثیرگذاری تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مؤید تغییر نظام ـ ساختار ـ محیط امنیتی به زیان این کشور می‌باشد. در این راستا، نگارنده این مسئله را به تفکیک در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. این تجزیه و تحلیل متضمن سناریوهای محتمل درخصوص وضعیت محیط امنیتی ایران با توجه به حضور فعالانهٔ ناتو و ایالات متحدهٔ آمریکا در این محیط امنیتی است. این سناریوهای محتمل به شرح زیر هستند:

۱ـ۲ـ سناریوهای محتمل در زیرمحیط امنیتی مجاور ایران

ـ افغانستان:

با تثبیت ثبات و امنیت در سراسر خاک افغانستان، این فرصت برای کارگزاران نظام سیاسی نوپای افغانستان به وجود می‌آید تا به همکاری‌های نظامی و دفاعی با جمهوری‌های منطقهٔ آسیای مرکزی و کشور پاکستان

بپردازند. بدیهی است که این همکاری‌ها با نظارت آمریکا و ناتو صورت خواهد پذیرفت و از آن جهت حائز اهمیت می‌باشد که از یکسو جمهوری‌های منطقهٔ آسیای مرکزی دارای مناسبات ویژهٔ نظامی و دفاعی با ایالات متحده آمریکا و ناتو ـ در چارچوب ترتیبات و سازوکارهای این اتحادیه نظیر شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک و طرح مشارکت برای صلح ـ بوده و از سوی دیگر کشور پاکستان یکی از متحدان اصلی ایالات متحده در منطقه به حساب می‌آید. بدین‌ترتیب همکاری‌های مذکور به روند هم‌تکمیلی محیط امنیتی افغانستان و پاکستان و منطقهٔ آسیای مرکزی در راستای اهداف ایالات متحده و ناتو می‌انجامد، چراکه با وجود این همکاری‌ها، مسائل امنیتی افغانستان، پاکستان و جمهوری‌های منطقهٔ آسیای مرکزی به یکدیگر گره می‌خورند. در این راستا، هدف کلی ایالات متحده و ناتو از تداوم این روند، کنترل و مهار روسیه، چین و ایران در محیط امنیتی مذکور است. همچنین باید خاطرنشان کرد که با هم‌تکمیلی این محیط امنیتی در فضای مذکور، جمهوری اسلامی ایران از نقش‌آفرینی در ترتیبات و سازوکارهای امنیتی مربوط به آن، باز می‌ماند.

ـ عراق:

با تثبیت ثبات و امنیت در سراسر خاک عراق، این فرصت برای کارگزاران نظام سیاسی نوپای عراق به وجود می‌آید تا به همکاری‌های نظامی و دفاعی با ترکیه، اردن، کویت و عربستان بپردازند. بدیهی است که این همکاری‌ها همچون مورد افغانستان با نظارت و صلاحدید آمریکا و ناتو صورت خواهند پذیرفت. بنابراین با توجه به پیوندهای نظامی و دفاعی موجود میان ایالات متحده از یک‌سو و ترکیه، اردن و عربستان از سوی دیگر این امکان برای آمریکا فراهم می‌شود تا هرچه بیشتر و بهتر هدف کلی مهار ایران و سوریه را

دنبال نماید. از این رو همکاری‌های مذکور در راستای این هدف کلی به روند هم‌تکمیلی محیط امنیتی ترکیه و خاورمیانهٔ عربی کمک می‌کند؛ چراکه مسائل امنیتی این دو به یکدیگر پیوند می‌خورند.

۲ـ۲ـ سناریوهای محتمل در زیرمحیط منطقه‌ای ایران

ـ آسیای مرکزی:

با فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی ایالات متحدهٔ آمریکا و ناتو در منطقهٔ آسیای مرکزی، این فرصت برای جمهوری‌های مذکور فراهم می‌شود تا به توسعهٔ همکاری‌های نظامی و دفاعی خود با یکدیگر ـ به صورت دسته‌جمعی ـ و ایالات متحدهٔ آمریکا و ناتو ـ به صورت دو یا چندجانبه ـ بپردازند. بدین‌ترتیب امنیت منطقهٔ آسیای مرکزی با مشارکت ایالات متحده و ناتو و جمهوری‌های مذکور ـ براساس مدل امنیتی فرامنطقه‌ای[1] ـ تأمین خواهد شد. در این راستا، هدف آمریکا و ناتو، کنترل و مهار هرچه بیشتر روسیه، چین و ایران و جلوگیری از افزایش نقش‌آفرینی آنان در امور و مسائل امنیتی منطقهٔ آسیای مرکزی می‌باشد. از این منظر، با تحقق مدل امنیتی مذکور، جمهوری اسلامی ایران از نقش‌آفرینی در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در آسیای مرکزی باز می‌ماند.

ـ قفقاز جنوبی:

با فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی ایالات متحده و ناتو در منطقهٔ قفقاز جنوبی این فرصت برای کارگزاران جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان به وجود می‌آید تا به توسعهٔ همکاری‌های نظامی و دفاعی با یکدیگر

---

1 Transregional Security Model

از یک‌سو و ایالات متحده و ناتو از سوی دیگر بپردازند. بنابراین همکاری‌های مذکور می‌تواند به روند هم‌تکمیلی محیط امنیتی قفقاز جنوبی و ترکیه در راستای اهداف و منافع ایالات متحده و ناتو کمک نماید؛ چراکه این همکاری‌ها مسائل امنیتی آذربایجان، گرجستان و ترکیه را به یکدیگر پیوند می‌زند. از سوی دیگر باید خاطرنشان نمود، فعال‌تر شدن ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی ایالات متحده و ناتو در منطقهٔ قفقاز جنوبی و توسعهٔ همکاری‌های نظامی و دفاعی آذربایجان و گرجستان با بازیگران مذکور از این رهگذر، خود به روند هم‌تکمیلی میان محیط‌های امنیتی اروپای شرقی و قفقاز جنوبی از یک‌سو و محیط‌های امنیتی خاورمیانه و آسیای مرکزی از سوی دیگر، کمک می‌کند. از این منظر، بدیهی است که این هم‌تکمیلی در راستای اهداف و منافع ایالات متحده و ناتو صورت می‌پذیرد. بدین‌ترتیب مسائل امنیتی خرده‌نظام‌های منطقه‌ای مذکور به یکدیگر گره می‌خورند. این مسئله خود، از جایگاه و نقش ویژهٔ منطقهٔ قفقاز جنوبی در معادلات سیاسی ـ امنیتی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی حکایت می‌کند. از این نظر با تداوم روند مذکور، کشورهای روسیه و ایران ـ و حتی سوریه ـ هرچه بیشتر در معرض کنترل و مهار ایالات متحده و ناتو قرار می‌گیرند. در این راستا، جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان نیز از این روند منتفع می‌گردند، چراکه از یک‌سو این دو درصدد کنترل و مهار اقدامات و عملکرد روسیه در منطقهٔ قفقاز جنوبی بوده و از سوی دیگر مسائل امنیتی جمهوری آذربایجان مستلزم کنترل و مهار اقدامات و عملکرد ایران در منطقهٔ مذکور، به‌خصوص مسئله ناگورنو ـ قره‌باغ ـ به دلیل حمایت‌های ایران از ارمنستان ـ می‌باشد.

سناریوی دیگری که در این راستا قابل تصور است، توسعهٔ همکاری‌های

نظامی و دفاعی میان اسرائیل، ترکیه و آذربایجان با هدف کنترل و مهار اقدامات و عملکرد جمهوری اسلامی ایران و جنبش‌های بنیادگرای اسلامی می‌باشد. بدین‌ترتیب همچنانکه ملاحظه می‌شود با تداوم روند مذکور، جمهوری اسلامی ایران از نقش‌آفرینی در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در قفقاز جنوبی بازمی‌ماند.

اکنون با عنایت به مطالب بیان‌شده، زمان آن فرا رسیده تا به یک جمع‌بندی نهایی رسید. از این نظر با تجزیه و تحلیل هریک از مراحل پرسش موردنظر این مقاله مبنی بر چرایی و چگونگی تأثیرگذاری تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌توان به این فرضیهٔ اصلی دست یافت: از آنجا که تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق این فرصت را برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همسود ـ کارگزاران ـ فراهم می‌آورد تا ترتیبات و سازوکارهای نقش‌آفرینی خود را در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران فعال‌تر نمایند، بنابراین با توجه به تغییر نظام ـ ساختار ـ امنیتی در زیرمحیط‌های امنیتی مذکور به زیان ایران از این رهگذر، تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق زمینه‌هایی را جهت تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌آورد.

دلالت‌هایی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران به عنوان ناظری منفعل در برابر تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق قلمداد می‌شود. از این رو، این بازیگر نمی‌تواند از تداوم روند مذکور جلوگیری به‌عمل آورد. اما در عین حال، با توجه به فراهم آمدن زمینه‌های تهدید برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در راستای تداوم روند گسترش ناتو به سوی

شرق، ارائه راهکارهایی جهت کاهش آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم روند مذکور ضرورت می‌یابد. در این راستا، نگارنده دو الگوی توازن از درون ـ توازن درونزاد[1] ـ و توازن از برون ـ توازن برونزاد[2] ـ را به عنوان راهکارهایی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران جهت کاهش آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق ارائه می‌دهد. از این منظر، الگوی توازن از درون ـ توازن درونزاد ـ معطوف به زیرمحیط امنیتی مجاور ایران بوده و الگوی توازن از برون ـ توازن برونزاد ـ معطوف به زیرمحیط امنیتی منطقه‌ای این کشور می‌باشد. نگارنده این الگوها را به شرح ذیل مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد:

۱ـ الگوی توازن از درون (توازن درونزاد)

براساس این الگو، جمهوری اسلامی ایران باید با اتخاذ یک دیپلماسی فعال در قبال افغانستان و عراق زمینه‌هایی را فراهم آورد تا در چارچوب آنها، همکاری‌های امنیتی میان ایران و کشورهای مذکور تسهیل گردیده و بدین طریق، بخشی از آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق در زیرمحیط امنیتی مجاور ایران کاسته شود. این زمینه‌های همکاری‌جویانه می‌توانند مشتمل بر موارد ذیل باشند:

ـ برگزاری نشست‌های دوره‌ای دوجانبه ـ در سطوح عالی ـ با افغانستان و عراق جهت بحث و تبادل‌نظر درخصوص مسائل امنیتی مشترک؛

1. Internal Balancing (Endogenous Balance)
2. External Balancing (Exogenous Balance)

ـ ایجاد پایگاه‌ها و مراکز ضدتروریستی در مرزهای مشترک ایران با افغانستان و عراق با هدف توسعهٔ همکاری‌های امنیتی در جهت مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان‌یافته؛

ـ امضای موافقتنامه‌های مرزی با افغانستان و عراق جهت کنترل نقل و انتقال اتباع طرفین؛

ـ امضای موافقتنامه‌هایی درخصوص همکاری سرویس‌های امنیتی ایران با سرویس‌های امنیتی افغانستان و عراق جهت تبادل اطلاعات فی‌مابین درخصوص مسائل امنیتی مشترک.

از سوی دیگر کارگزاران نظام سیاسی ایران می‌توانند با نزدیکی به نخبگان گروه‌های شیعی فعال در افغانستان و عراق، بر ساختار سیاست‌گذاری کشورهای مذکور در جهت اهداف و منافع امنیتی ایران در زیرمحیط امنیتی مجاور تأثیر بگذارند. این مسئله، با توجه به پیوندهای تاریخی ـ فرهنگی موجود میان ایران و این کشورها کاملاً قابل تصور است.

۲ـ الگوی توازن از برون (توازن برونزاد)

براساس این الگو، کارگزاران نظام سیاسی ایران باید تمامی تلاش خود را در جهت تحقق سازوکارهای منطقه‌ای تأمین امنیت در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی مبذول دارند و این امر، جز با توسعهٔ همکاری‌های امنیتی ایران با قدرت‌های صاحب نفوذ در مناطق مذکور امکان‌پذیر نمی‌شود. بدین‌ترتیب با فعال‌تر شدن سازوکارها و ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بخشی از آثار و پیامدهای ناگوار ناشی از تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق کاسته می‌شود؛ چراکه با حضور ناتو، امنیت مناطق آسیای مرکزی

و قفقاز جنوبی با مشارکت این بازیگر در کنار جمهوری‌های مذکور ـ مدل امنیتی فرامنطقه‌ای ـ تأمین می‌گردد. در این راستا باید خاطرنشان کرد از آنجا که از یک‌سو روسیه، چین و ایران، بازیگران ذی‌نفع در منطقهٔ آسیای مرکزی بوده و از سوی دیگر، روسیه، ایران و ترکیه بازیگران ذی‌نفع در منطقهٔ قفقاز جنوبی هستند، بنابراین می‌توان به طور کلی چنین نتیجه‌گیری نمود که روسیه و ایران به عنوان بازیگران کلیدی در مناطق مذکور محسوب می‌شوند. از این نظر شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی تا میزان بسیار زیادی، در گرو توسعهٔ همکاری‌های امنیتی روسیه و ایران در این مناطق است. بدین‌ترتیب جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با توسعهٔ همکاری‌های امنیتی با روسیه به شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای مطلوب در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی امیدوار گردد. این ترتیبات مطلوب بر مبنای مدل‌های ذیل شکل می‌گیرند:

۱ـ مدل ۳+۵ در منطقهٔ آسیای مرکزی: براساس این مدل، امنیت منطقه‌ای در آسیای مرکزی در راستای همکاری‌های امنیتی میان پنج جمهوری منطقهٔ مذکور و بازیگران منطقه‌ای ذی‌نفع ـ روسیه، چین و ایران ـ تأمین می‌گردد.

۲ـ مدل ۳+۳ در منطقهٔ قفقاز جنوبی: براساس این مدل، امنیت منطقه‌ای در قفقاز جنوبی در راستای همکاری‌های امنیتی میان سه جمهوری منطقهٔ مذکور و بازیگران منطقه‌ای ذی‌نفع ـ روسیه، ایران و ترکیه ـ تأمین می‌گردد.

طرح مدل‌های امنیتی فوق متضمن توجه به ملاحظاتی در این خصوص می‌باشد که نگارنده این ملاحظات را به قرار ذیل برمی‌شمرد:

۱ـ روسیه و چین به عنوان بازیگران منطقه‌ای ذی‌نفع در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی همچون ایران نگران آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم روند

گسترش ناتو به سوی شرق می‌باشند، چراکه از دید کارگزاران روسیه و چین، تداوم روند مذکور می‌تواند جایگاه و نقش این بازیگران را به عنوان قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی زیر سؤال برد. از این منظر حتی امضای سند بنیادی درخصوص روابط متقابل، همکاری و امنیت بین ناتو و روسیه در می ۱۹۹۷ در پاریس و متعاقب آن ایجاد شورای دائمی مشترک ناتو ـ روسیه در همان سال، نمی‌تواند روسیه را از آثار و پیامدهای سوء ناشی از تداوم روند گسترش ناتو در بخش مهمی از محیط امنیتی این کشور ـ خرده‌نظام‌های منطقه‌ای اروپای شرقی، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی ـ آسوده سازد.(۴۵) همچنین در این راستا، چین نیز نگران گسترش اتحادیه ناتو تا پشت مرزهای این کشور و استقرار نیروهای این اتحادیه در منطقهٔ آسیای شرقی و توسعهٔ همکاری‌های امنیتی آن با ژاپن و کره جنوبی است.(۴۶)

۲ـ به‌رغم آنکه ترکیه عضو ناتو بوده و یکی از متحدان منطقه‌ای ایالات متحده محسوب می‌شود، اما با این حال، همکاری‌های امنیتی سازنده میان روسیه و ایران در چارچوب مدل امنیتی مربوط به منطقهٔ قفقاز جنوبی می‌تواند آثار و پیامدهای سوء ناشی از همکاری‌های امنیتی ترکیه با غرب را تعدیل نماید. این مسئله خود می‌تواند حضور آذربایجان و ارمنستان در ترتیبات امنیتی منطقهٔ قفقاز جنوبی را تسهیل کند. بدین‌ترتیب با توجه به کلیهٔ موارد فوق‌الذکر زمینه‌های ذیل در خصوص توسعهٔ همکاری‌های امنیتی میان روسیه و ایران ـ در راستای شکل‌گیری سازوکارهای امنیتی منطقه‌ای مطلوب در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی ـ ارائه می‌گردد:

۱ـ توسعهٔ همکاری‌های امنیتی دوجانبه با روسیه از طریق برگزاری اجلاس‌های منطقه‌ای در سطح عالی به منظور بحث و تبادل‌نظر درخصوص

مسائل امنیتی مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی ـ همچنین حوزهٔ دریای خزر ـ و امضای موافقتنامه‌های امنیتی از این رهگذر.

۲ـ مشارکت فعالانه در کنار روسیه به منظور توسعهٔ همکاری‌های امنیتی چندجانبه با حضور سایر بازیگران ذی‌نفع منطقه‌ای ـ چین و ترکیه ـ از طریق برگزاری اجلاس‌های منطقه‌ای در سطح عالی جهت بحث و تبادل‌نظر درخصوص مسائل امنیتی مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی و امضای موافقتنامه‌های امنیتی از این رهگذر.

چشم‌انداز گسترش ناتو به سوی شرق و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در این مقاله کوشیده شد تا آثار و پیامدهای منفی ناشی از تداوم روند گسترش ناتو به سوی شرق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در این راستا و در پایان این مقاله، نگارنده بر این باور است که سرعت و شدت تأثیرگذاری روند مذکور بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در گرو بهبود مناسبات سیاسی درون اتحادیه‌ای ناتو پس از بحران مؤخر عراق است. از این منظر، با نزدیکی دیدگاه‌های ایالات متحده آمریکا از یکسو و آلمان و فرانسه از سوی دیگر درخصوص مسائل مورد بحث پیرامون اقدامات و عملکرد جاری و آتی ناتو، روند گسترش اتحادیه وضعیتی شتابنده خواهد یافت. در این راستا، بدیهی است که این مسئله خود موجب تسریع و تشدید تأثیرگذاری تداوم روند گسترش ناتو بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. بدین‌ترتیب، علاوه بر نقش‌آفرینی و فعالیت ناتو در چارچوب زمینه‌های فعلی در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران، باب

نقش‌آفرینی و فعالیت این اتحادیه در چارچوب زمینه‌های نوین نیز گشوده خواهد شد. این زمینه‌ها از دید نگارنده به قرار ذیل می‌باشند:

ـ تلاش ناتو در جهت بازرسی هسته‌ای و کنترل و نظارت تسلیحاتی بر ایران؛

ـ اعمال فشار دسته‌جمعی بر ایران با توجه به حضور نیروهای اتحادیه و زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران؛

ـ فراهم آوردن مقدمات لازم جهت حمله محدود یا نامحدود نظامی به ایران (چه از طریق اقدام ناتو و چه از طریق اقدام یک‌جانبهٔ ایالات متحده با توجه به استفاده این بازیگر از امکانات و تجهیزات ناتو در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای ایران در این خصوص).

در کنار مؤیدات فوق‌الذکر، همچنین باید از گشوده شدن باب نقش‌آفرینی و فعالیت ناتو در یک چارچوب جغرافیایی وسیع‌تر در زیرمحیط‌های امنیتی مجاور و منطقه‌ای این اتحادیه در چارچوب جغرافیایی فعلی در راستای تسریع و تشدید تأثیرگذاری تداوم روند گسترش ناتو بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، صحبت به میان آورد. مهم‌ترین وضعیت قابل تصور از این رهگذر، حضور ناتو در خلیج‌فارس ـ هرچند به صورت محدود ـ می‌باشد. البته چنین وضعیتی با قبول این پیش‌فرض که ایالات متحده آمریکا با نقش‌آفرینی محدود متحدان اروپایی خود در ناتو در این محدوده موافقت نماید، قابل تصور می‌گردد. بدون تردید، انگیزه و هدف ایالات متحده از اتخاذ چنین تصمیمی، جلب حمایت اروپا در پیشبرد سیاست‌های جهانی خود است. از این منظر با در نظر گرفتن امکان حضور ناتو در خلیج‌فارس، امکان وقوع همکاری‌های امنیتی میان این اتحادیه و بازیگرانی چون کویت و قطر نیز متصور می‌شود. بدین

لحاظ مهم‌ترین اثر سوء ناشی از وقوع این مسئله بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، محدود شدن هرچه بیشتر نقش‌آفرینی ایران در مسائل امنیتی خلیج‌فارس در راستای اقدامات و عملکرد احتمالی ناتو و ایالات متحده آمریکا، و بازماندن این کشور از مشارکت در ترتیبات امنیتی این محدوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سیدحسین سیف‌زاده، «معمای امنیت و چالش‌های غرب»، چاپ اول، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، ۱۳۸۳)، ص ۲۶۶.

۲. اصغر افتخاری، «تأثیر امنیتی رخداد یازدهم سپتامبر: دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)، ص ۶۳۷.

۳. همان.

۴. یان آرت شولت، «نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی‌شدن»، ترجمه مسعود کرباسیان، چاپ اول، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، صص ۱۱۰- ۱۱۱.

۵. استوارت کرافت و تری تریف، «چرخش به سوی پوزیتیویسم»، ترجمه علیرضا طیب، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره دوم، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۳۷۲.

۶. علیرضا ازغندی، «چارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، دانشنامهٔ حقوق و سیاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، سال اول، شمارهٔ ۱، (زمستان ۱۳۸۳)، ص ۲۴.

۷. امانوئل آدلر، «سازنده‌گرایی در سیاست جهانی»، ترجمهٔ هوشنگ راسخی،

فصلنامهٔ سیاست خارجی، سال یازدهم، شمارهٔ چهارم، (زمستان ۱۳۷۶)، ص ۱۱۶۲.

۸. اصول و مفروضات مذکور، برگرفته‌ای از منابع و مآخذ ذیل می‌باشند:

ـ علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۲۹-۲۴.

ـ علی عبدالله‌خانی، «نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی»، جلد اول، چاپ اول، (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، صص ۱۸۷-۱۸۶.

Alexander Wendt, "Constructing International Politics", International Security, Vol 20, (1995), pp.384-396.

۹. استوارت کرافت و تری تریف، پیشین، صص ۲۲۰-۲۱۹.

۱۰. ان. جی. رنگر، «روابط بین‌الملل، نظریهٔ سیاسی و مسئله نظم جهانی: فراسوی نظریهٔ روابط بین‌الملل»، ترجمهٔ لیلا سازگار، چاپ اول، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، ۱۳۸۲)، ص ۲۱۲.

۱۱. علی عبدالله‌خانی، پیشین، صص ۱۲۲-۱۸۸.

ـ تری تریف و همکاران، «واقع‌گرایی و لیبرالیسم»، در: اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه)، «مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی»، چاپ اول، (تهران: انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۱۶۹.

۱۲. در خصوص تحلیل انتقادی امنیت، ر. ک. به:

ـ اصغر افتخاری، «تحلیل انتقادی امنیت؛ درآمدی بر روش‌شناسی انتقادی در مطالعات امنیتی»، «فصلنامهٔ مطالعات راهبردی»، سال پنجم، شمارهٔ دوم، (تابستان ۱۳۸۱)، صص ۳۷۷ ـ ۳۵۵.

ـ **استوارت** کرافت و تری تریف، پیشین، صص ۳۷۱-۳۶۹.

ـ تری تریف و همکاران، «رویکرد پست پوزیتیویستی»، در: اصغر افتخاری، (گردآوری و ترجمه)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، چاپ اول،

(تهران: انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، صص ۲۱۹-۲۱۷.

۱۳. نبی‌الله اعظمی، «ناتو، سیستم امنیت دسته‌جمعی و تحولات آن پس از جنگ سرد»، فصلنامهٔ سیاست خارجی، سال شانزدهم، شمارهٔ سوم، (پاییز ۱۳۸۱)، صص ۷۵۵-۷۵۶.

۱۴. در خصوص موارد ذکر شده، ر.ک. به:

جیمز ای. گودبای، «تعارض‌های منطقه‌ای»، ترجمهٔ محمدرضا سعیدآبادی، چاپ اول، (تهران: انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)، صص ۳۲۱-۳۲۰.

ـ سیدحسین سیف‌زاده، پیشین، ص ۲۷۸.

ـ احمد نقیب‌زاده، «اتحادیهٔ اروپا: از آغاز تا امروز»، چاپ اول، (تهران: انتشارات قومس، ۱۳۸۲)، صص ۲۱۰ـ۲۰۹.

ـ حسین هرسیج، «رابطهٔ عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانهٔ آمریکا»، «نشریهٔ مطالعات منطقه‌ای»، (۱۳۸۰)، ص ۶۰.

۱۵. درخصوص شورای همکاری آتلانتیک شمالی، ر.ک. به:

ـ نبی‌الله اعظمی، پیشین، صص ۷۶۵-۷۶۴.

ـ سیدحسین سیف‌زاده، پیشین، صص ۲۹۶ـ۲۹۵.

ـ منصور رحمانی، «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و تحولات آن پس از جنگ سرد»، فصلنامهٔ سیاست خارجی، سال سیزدهم، شمارهٔ دوم، (تابستان ۱۳۷۸)، ص ۵.

ـ غلامرضا صراف‌یزدی، «ناتو؛ گذشته، حال و آینده»، ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، سال شانزدهم، شمارهٔ نهم و دهم، (خرداد و تیر ۱۳۸۱)، ص ۱۰۸.

۱۶. درخصوص طرح مشارکت برای صلح، ر.ک. به:

ـ نبی‌الله اعظمی، پیشین، صص ۷۶۷ـ۷۶۵.

ـ رابین بتی و راشل برانسون، «نشانه‌های مبهم ناتو در قفقاز و آسیای مرکزی»،

ترجمه شهرام فرسایی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال نهم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۳۳، (بهار ۱۳۸۰)، ص ۱۱۳.

ـ سیدحسین سیف‌زاده، پیشین، صص ۳۰۰ ـ ۲۷۹.

۱۷. درخصوص نیروهای ویژهٔ مشترک ترکیبی، ر. ک. به:

ـ نبی‌الله اعظمی، پیشین، صص ۷۶۸ ـ ۷۶۷.

۱۸. درخصوص شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک، ر. ک. به:

ـ رابین بتی و راشل برانسون، پیشین، ص ۱۱۶.

۱۹. درخصوص طرح اقدام به عضویت، ر.ک. به:

– "Membership Action plan (MAP)", Nato Press Release, April 1999, in: http://www.nato.int.docu/pr/1999/p99-066e.htm

۲۰. درخصوص نیروهای واکنش سریع، ر.ک. به:

— Sharon Otterman, "Nato: Keeping the Peace in Afghanistan", Council on Foreign Relations, Oct 2003, in: http://www.cfr.org/background/nato-afghan.php

۲۱. درخصوص مواد مذکور، ر.ک. به:

ـ رضا موسی‌زاده، «سازمان‌های بین‌المللی»، چاپ اول، (تهران: نشر دادگستر، میزان، ۱۳۷۸)، صص ۳۲۵-۳۲۴.

ـ سید عبدالمجید قائم‌مقام فراهانی، «سازمان‌های بین‌المللی»، چاپ دوم، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۶-۱۲۵.

۲۲. اکرم آذریون، «ناتو در افغانستان»، «ادارهٔ کل پژوهش معاونت سیاسی، سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران»، ۱۳۸۳/۱۲/۴.

23. Ibid
24. Ibid

۲۵. «گسترش ناتو تصویب شد»، بخش فارسی خبرگزاری BBC، فوریه ۲۰۰۵، در:

http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/story/2005/02/050210-mj-nato-afghan... 15/02/26

«گسترش فعالیت ناتو در سه ولایت دیگر افغانستان»، بخش فارسی خبرگزاری BBC، فوریه ۲۰۰۵، در:

http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistany/story/2005/02/050209-mj_afghan-nato... 15/02/26

26. "Nato Sends First Peacekeepers into Western Afghanistan", NATO News, March 2005, in: http://www.cgi.wn.com/?template=natonews/index.txt&action=search&first=searchstring=topic%3Anatol+and+(title%3Afghanistan+or+keywords%3Afghanistan+or+title%3akabul+or+title%3afghan)&language=Any+language&mode=bool&sortBy=date_news&searchsize+20

۲۷. درخصوص اظهارنظرهای ذکر شده، ر.ک.به:

- «ابراز امیدواری پاول به همکاری ناتو»، واحد مرکزی خبر سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲/۱/۱۴.

- «اظهارات دبیرکل در بروکسل»، واحد مرکزی خبر سازمان صدا و سازمان جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲/۱/۴.

۲۸. «پیمان آتلانتیک شمالی و معمای عراق»، گروه مطالعات بین‌الملل، ادارهٔ کل پژوهش (معاونت سیاسی) سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳/۳/۱۰.

۲۹. ابراهیم برین، «بیانیه اجلاس ناتو در استانبول در مورد عراق»، گروه اندیشه و مطالعات راهبردی، ادارهٔ کل پژوهش (معاونت سیاسی) سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳/۴/۲۴.

۳۰. «ناتو، برنامه آموزش نیروهای عراقی را گسترش می‌دهد»، بخش فارسی خبرگزاری BBC، دسامبر ۲۰۰۴، در:

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2004/12/041209-si-nato-Iraq-training.s...15/02/26.

31. Anto Lobjakas, "NATO: Summit Yields Training for Iraq, Boost for Ukraine, But Doubts Remain Over Trans-Atlantic Unity", Feb 2005, in; http://www.rferl.org/featuresarticle/2005/2/53C8A34E-E209-4FA4-AB5A-9391B7534DC1.html

۳۲. حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی و محمدرضا مجیدی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، چاپ اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲)، ص ۲۲۴.

۳۳. رابین بتی و راشل برانسون، پیشین، صص ۱۱۷-۱۱۶.

۳۴. «ناتو در فرغانه»، بخش فارسی خبرگزاری BBC، آوریل ۲۰۰۳، در:

http://www.bbc.co.uk/persian/news/030428-mj-nato-uz1.shtml...15/02/26

35. Mark Berinker, "Nato's Eastward Push into Euraisa", May 2003, in: http://www.atimes.com/atimes/central-asia/EE10Agot.html

36. Brian Whitmore, "U.S., NATO Aim to Calm Caucasus Turbulence", May 2004, in: http://www.armeniandiaspora.com/index.phb?do =printabl e&id= 4989

۳۷. در این خصوص، ر.ک. به:

- حجت‌الله فغانی، «گسترش ناتو به شرق: بررسی موضع گرجستان»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۲۶ (تابستان ۱۳۷۸)، صص ۲۴-۲۳.

- Christopher Deliso, "A Quiet Battle in the Georgia Between Russia & Nato", Sep 2001, in: http://www.antiwar.com/orig/deliso7.html

38. Brian Whitmore, Op,cit.

۳۹. درخصوص این موارد، ر.ک. به:

- بهرام امیراحمدیان، «امنیت جمهوری آذربایجان و ناتو»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال یازدهم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۴۲، (تابستان ۱۳۸۲)، صص ۱۲۹-۱۲۸.

"Russia and the Caucasus", Feb 2005, in: http://www.bits.de/nraneu/russiacaucasus.html

۴۰. در خصوص این موارد، ر.ک. به:

- حجت‌الله فغانی، پیشین، صص ۲۸-۲۵.

- Ibid
- Brian Whitmore, Op.cit.
- "Georgia Signs NATO Transit Agreement for Afghanistan Flights", NATO News, Mar 2005, in: Op.cit.

41. William D.O' Malley&Roger N. Mc Dermott, "Nato's Opportunity to

Build Regional Stability in the South Caucasus, Central Asia-Caucasus Analyst, May 2004, in: http://www.cacianalyst.org/view-article.php?articleid=2379

42. Christopher Deliso, Op.cit

۴۳. درخصوص نمایندهٔ ویژهٔ دبیرکل ناتو در آسیای مرکزی و قفقاز، ر.ک.به:

"Nato Announces Special Representative for Caucasus, Central Asia", NATO Press Release, Sep 2004, in http://www.usa.no/policy/ eur/ eur331pr.html

۴۴. نبی سنبلی، «ایران و محیط امنیتی آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دهم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ۳۷، (بهار ۱۳۸۱)، ص ۱۱۰.

۴۵. درخصوص سند مذکور، ر.ک. به:

ـ کوروش احمدی، «گسترش ناتو به سوی شرق»، ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، سال سیزدهم، شمارهٔ یازدهم و دوازدهم، (مرداد و شهریور ۱۳۷۶)، ص ۱۱۸.

۴۶. درخصوص واکنش چین به مسئله گسترش ناتو به سوی شرق، ر.ک. به:

ـ تورج حاتمی، برخورد منافع روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، چاپ اول، (تهران: انتشارات خورزن ـ به سفارش پژوهشکدهٔ آسیای مرکزی و قفقاز ـ ۱۳۸۳)، ص ۱۶۳.

اسرائیل در ناتو؟!

محسن موسوی*

مقدمه

گسترش ناتو به شرق ازجمله مباحث جدیدی است که در سال‌های اخیر فراتر از حوزه‌های امنیتی، به مباحث آکادمیک و علمی وارد شده است. بسیاری از تئوری‌پردازان عرصه روابط بین‌الملل با پرسش‌هایی روبه‌رو هستند که درباره آینده ناتو بعد از فروپاشی دیوار برلین سربرافراشته است. پذیرش اعضای جدید از کشورهایی که جزء بلوک شرق به حساب می‌آمدند، وارد شدن ناتو به حوزه‌هایی که زمانی در گستره منافع و امنیت ملی کشورهای غربی به‌حساب نمی‌آمد؛ درگیر شدن ناتو به مسائلی که عموماً جدید هستند و در زمان جنگ سرد فاقد معنا و مفهوم تلقی می‌گردیدند؛ سر برآمدن مفاهیم جدید از جنگ با عناوین جنگ‌های پیشگیرانه و نقش ناتو در چنین جنگ‌هایی و سرانجام درگیر

---

* دارای مدرک کارشناسی ارشد علوم سیاسی

شدن ناتو با خطرات جدید جهانی که گفته می‌شود دارای منابع ناپیدا و فاقد مرزهای هویتی و امنیتی هستند، ازجمله این پرسش‌ها می‌باشند.

چنین مباحثی از آن لحاظ جدی هستند که اساساً تصور می‌شد بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ناتو فاقد اصالت و معنا شده است و احتمال آنکه به سازمان قرینه خود، ورشو، درآید وجود دارد. از این منظر، پیمان آتلانتیک شمالی ساخته و پرداختهٔ دوران جنگ سرد، برای مقابله با خطر کمونیسم شکل گرفته بود و از همین رو دلیلی برای ادامه حیات آن بعد از جنگ سرد وجود نداشت، اما مسائلی که بعد از جنگ سرد دنیا را فراگرفت، کاملاً جهتی معکوس یافت و موجب شد تا ناتو نقش مهم‌تری برعهده بگیرد.

کشت بذرهای لیبرال دموکراسی در کشورهایی که طی جنگ سرد از اقمار شوروی به حساب می‌آمدند، ازجمله دلایل عمده‌ای است که گسترش ناتو به شرق را توجیه‌پذیر ساخته است. چنین روندی تنها متعلق به ناتو نیست و اتحادیه اروپایی نیز طی ده سال گذشته کاملاً به حوزه شرق سرایت یافته است.

از منظر هستی‌شناسی، آنچه با عنوان پایان تاریخ، پیروزی لیبرال دموکراسی و ظهور دموکراسی به عنوان شیوه زندگی در قرن بیست‌ویکم، نامیده می‌شود، این ایده را تقویت کرده که گسترش دموکراسی در حوزه‌هایی که طی سال‌ها یا تحت سلطه کمونیسم بوده و یا به شیوه‌های استبدادی حکومت شده، به ابزارهای نظامی و امنیتی محتاج است و از همین رو ناتو می‌تواند نقش عمده‌ای در جهان جدید داشته باشد.

دلیل عمده دیگری نیز برای گسترش ناتو به شرق و سپس حوزه دریای مدیترانه و خاورمیانه وجود دارد. بعد از ۱۱ سپتامبر، خطر کمونیسم جای خود را بعد از یک دوره خلأ هویتی به خطر تروریسم داد.

مبارزه با تروریسم به سرعت به عنوان هستی‌شناسی جدید سیاست خارجی آمریکا درآمد. به گفتهٔ نومحافظه‌کاران کاخ سفید، تروریسم اساساً ساخته و پرداخته مناطقی است که دچار فقر، فلاکت و استبداد بوده‌اند و برای خشکاندن ریشه‌های آن باید با شرایطی که گروه‌های تروریستی را شکل می‌دهند، مبارزه کرد. از این منظر، گسترش سایه نظامی ناتو می‌تواند ازجمله خطرات تروریسم در مناطق مدیترانه و خاورمیانه را بکاهد و ابزارهای امنیتی لازم را برای کشورهای غربی، جهان تک‌قطبی و آمریکا جهت کنترل امنیتی این منطقه فراهم آورد.

سومین عاملی که گسترش ناتو به حوزه‌های جدید و خصوصاً خاورمیانه را توجیه‌پذیر می‌سازد، نقش این سازمان در طرح جدید خاورمیانه بزرگ است. برنامه تفسیر نقشه خاورمیانه‌ای که با عنوان طرح خاورمیانه بزرگ نامیده می‌شود، سه هدف عمده را برای خاورمیانه مدنظر قرار داده است؛ گسترش دموکراسی، برپایی حکومت‌های میانه‌رو و ایجاد جامعه مدنی و توسعه فرصت‌های اقتصادی. تاکنون آمریکا کوشیده تا چنین طرحی را در سطحی بین‌المللی مطرح سازد، ازجمله آمریکا در کنفرانس سران ناتو در استانبول این طرح را مطرح ساخت و کوشید تا اعضای ناتو را به سوی سیاست‌های منطقهٔ خاورمیانه‌ای خود رهنمون سازد. آنگونه که مقامات آمریکایی تا به حال گفته‌اند، مأموریت اصلی ناتو برقراری امنیت اجتماعی ـ سیاسی و مدیریت بحران در کشورهای اسلامی است. پروفسور استیون پلانگ، کارشناس برجسته مؤسسه مطالعات استراتژیک در دانشگاه جنگ آمریکا معتقد است که ناتو به شکل گریزناپذیری متوجه خاورمیانه و حتی آسیای مرکزی شده است و درحالی که به دنبال برقراری امنیت در افغانستان است، خود را برای حرکت به

سوی قلب خاورمیانه آماده می‌کند. گسترش توان نظامی ناتو در محدوده دولت‌های خاورمیانه به هر حال برای تنبیه دولت‌هایی است که برخلاف جریان دموکراسی گام برمی‌دارند. درست همانند برخوردی که این سازمان با کشورهای کمونیستی شرق اروپا داشت.[۱]

پیش‌بینی می‌شود، چنانچه تعاملات مدیترانه‌ای و خاورمیانه‌ای ناتو به سرانجام برسد، قدرت عمل این سازمان در مواجهه با شورش‌ها، تحولات ناخواسته و کودتاهای نظامی منطقه افزایش چشمگیری خواهد داشت.

در این میان، آنچه تعاملات ناتو را در خاورمیانه با چالش‌های اساسی روبه‌رو ساخته است، نوع جدیدی از همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی است که بین این سازمان و اسرائیل آغاز شده است.

در ۲۵ فوریه ۲۰۰۵ پاپ دهوپ شفر، دبیر کل ناتو اولین مقام این سازمان بود که از تل‌آویو دیدن کرد و دو طرف برای گسترش روابط دوستانه مبتنی بر نیازهای امنیتی، سیاسی و نظامی تأکید کردند. شالوم در این دیدار گرچه احتمال پیوستن اسرائیل به ناتو را مردود دانست، اما دبیر کل ناتو اعلام کرد که قصد دارد با رهبران اسرائیل در مورد امکانات موجود گسترش روابط به بحث و تبادل‌نظر بپردازد.[۲]

بنابراین این مبحث که آیا اسرائیل باید درباره عضویت خود در ناتو اقدام کند و اینکه چنین مسیری چگونه قابل پیمودن است، هم در درون و هم بیرون اسرائیل به طور جدی مطرح شده است. افزون بر این با توجه به اهمیت چنین موضوعی برای کشورهای عربی، پیامدهای منفی و مثبت احتمال پیوستن اسرائیل به ناتو به یکی از مباحث محافل سیاسی این کشورها درآمده است. بناگزیر ورود ناتو به خاورمیانه بسیاری از مناسبات منطقه‌ای را تغییر خواهد

داد. با فرض اینکه هم‌اکنون ناتو برای برقراری ثبات و امنیت در کشورهای عراق و افغانستان به فعالیت مشغول است و برای گسترش دموکراسی غربی در این کشورها می‌کوشد. وارد شدن این سازمان به منازعه اعراب و اسرائیل می‌تواند در توازن قدرت میان اسرائیل و دیگر کشورهای عربی اخلال وارد سازد. افزون بر این با احتمال پیوستن اسرائیل به ناتو، کشورهایی که به عنوان دشمن اسرائیل شناخته می‌شوند با چالش‌های اساسی در مناسبات خود با اروپا و ناتو روبه‌رو خواهند شد. اگر بتوان این فرضیه را مطرح ساخت که یکی از علل گسترش ناتو به خاورمیانه احساس خطر عرب‌ها از گسترش سلاح‌های هسته‌ای در این منطقه است؛ در آن صورت وجود یک متحد هسته‌ای ناتو در مقابل کشورهایی که برای دست یافتن به سلاح‌های هسته‌ای می‌کوشند، می‌تواند تصویر معکوسی از ثبات و امنیت در منطقه خاورمیانه ارائه دهد.

مجموع این تصاویر به آن معناست که چنانچه ناتو مرزهای جنوبی خود را تا اسرائیل امتداد دهد، باید شاهد نوع جدیدی از نقشه سیاسی در خاورمیانه بود که احتمالاً با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا همنوایی خواهد داشت. در اجلاس ۱۹ اکتبر ۲۰۰۴ ناتو که در پراگ و با عنوان «ناتو و خاورمیانه بزرگ» برگزار شد، نیکلاس برنز، نمایندهٔ آمریکا در ناتو در مورد دلیل انتخاب این عنوان برای اجلاس پراگ گفت که این عنوان به آن سبب انتخاب شده که دولت بوش معتقد است ناتو پس از این باید بر خاورمیانه متمرکز شود و اگر چنین شود، شاهد پیمان ناتوی جدیدی خواهیم بود.(۳)

حال این پرسش‌ها مطرح می‌شود که شکل‌گیری پیمان ناتوی جدید با عضویت مؤثر اسرائیل تا چه اندازه می‌تواند بر هویت و امنیت خاورمیانه تأثیر گذارد؟! با فرض چنین نکته‌ای در عین حال چه تأثیری بر منازعه درازمدت

اعراب و اسرائیل خواهد گذاشت و سرانجام آنکه متوسل شدن احتمالی اسرائیل به ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی تا چه اندازه می‌تواند امنیت همسایگان خود را به خطر اندازد.

پایهٔ تئوریک این نوشتار بر این مفروض قرار دارد که اسرائیل بنا بر هویت و امنیت منحصر به فرد خود، ازجمله کشورهایی است که هرگونه رفتار آن بر منطقه خاورمیانه تأثیر می‌گذارد و اساساً پویش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز متعاقباً بر مناسبات رژیم صهیونیستی مؤثر است. از این منظر، ورود احتمالی اسرائیل به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی از آن روی واجد اهمیت است که مناسبات آتی این کشور با ناتو شدیداً بر مناسبات منطقه‌ای خاورمیانه تأثیر خواهد گذاشت. به فرض واقع شدن رژیم صهیونیستی در میان کشورهای عربی از یک سو و واقع شدن در مرکزی که اکنون به عنوان کانون خطر تروریسم شناخته می‌شود از سوی دیگر، می‌تواند ضمن آنکه بر هویت و امنیت اسرائیل تأثیر بگذارد، بر نقشه سیاسی خاورمیانه نیز تأثیرگذار باشد. اکنون این سخن که اسرائیل تنها کشور در خاورمیانه است که از نظامی دموکراتیک به شیوه لیبرال دموکراسی‌های غربی برخوردار است، احتمالاً می‌تواند آن را به عنوان کانونی برای گسترش دموکراسی در خاورمیانه درآورد. چنین تصویری زمانی بااهمیت‌تر می‌شود که روند پیوستن کشورهای مصر، اردن، ترکیه، عراق و افغانستان به ناتو را در آینده در نظر آوریم و دریابیم که به هر حال با تغییر مناسبات سیاسی و بین‌المللی، چهرهٔ خاورمیانه نیز دچار تغییر و تحول خواهد شد؛ تغییر و تحولی که احتمالاً خود کشورهای منطقه کمترین نقش را در آن ایفا خواهند کرد.

برپایه چنین مفروضاتی این نوشتار در سه بخش ارائه خواهد شد. در بخش

اول، با ذکر مقدمه‌ای از تغییرات جهانی که ناتو را به سمت شرق متمایـل کـرد، از تحولاتی سخن خواهیم گفت که طی فاصله زمانی از فرو ریختن دیوار برلین تا ۱۱ سپتامبر، تمایل ناتو به جنوب را توجیه‌پذیر ساخت. در بخش دوم، ناتو و نقش آن را در خاورمیانه بزرگ و استراتژی گسترش دموکراسـی در خاورمیانـه برجسته خواهد ساخت و سـپس در بخـش سـوم، تـأثیرات پیوسـتن احتمـالی اسرائیل به ناتو را بر هویت و امنیت این کشور از یک سو و نقشه سیاسـی ایـن منطقه از سوی دیگر مورد بررسی قرار خواهد داد.

از دیوار برلین تا ۱۱ سپتامبر

شرق کمونیست مهم‌ترین عامل شکل‌گیری ناتو به حساب مـی‌آیـد. کـشورهای بلوک غرب با هدف تأمین امنیت و ثبات در دو سوی آتلانتیک (اروپا و آمریکا) مذاکرات مقدماتی را در سال ۱۹۴۸ با حضور اعضای پیمان بروکسل متشکل از کشورهای هلند، بلژیک، انگلستان، فرانـسه، دانمـارک، لوکزامبـورگ، آمریکـا و کانادا آغاز کردند. یک سال بعد، چهار کشور دیگر ایسلند، ایتالیا، نروژ و پرتغال به این گروه پیوستند و با امضای پیمان واشنگتن، ناتو عملاً موجودیت یافت. تا سال ۱۹۵۴ کشورهای ترکیه، یونان و آلمان نیز به ناتو پیوستند و به این ترتیـب به عنوان مهم‌ترین نهاد نظامی کشورهای غربی در مقابل بلوک شرق درآمـد کـه طی جنگ سرد قابلیت‌های تهـاجمی خـود را در مقابـل خطـر کمونیـسم ارتقـا بخشید.[۴]

فرو ریختن دیوار برلین، اولین حادثه از سلسله حوادثی بود که جنگ سرد را به پایان خود نزدیک ساخت. اولین نتیجه‌ای که این امر برای ناتو دربـر داشـت، از بین رفتن تهدید نظامی بلوک شرق بود. به نظر می‌رسید از این پس، همچـون

ورشو ناتو نیز موجودیت خود را از دست بدهد. اولین نشانه‌های تردید در روابط میان سازمان امنیت و همکاری اروپا و اعضای غیراروپایی ناتو شکل گرفت، بعدها با فروپاشی شوروی و اتحاد آلمان، تمایل به توسعه اقتصادی و همزیستی مسالمت‌آمیز اروپایی، اختلاف‌های عمده‌ای را میان آمریکا و اعضای اروپایی ناتو پدیدار ساخت. افزون بر این، با از بین رفتن خطر شوروی که به پیروزی هژمونیک آمریکا در عرصه روابط بین‌الملل تعبیر شد، اختلافات فراآتلانتیکی که طی دوران جنگ سرد در سایه خطر کمونیسم قرار گرفته بود، شدت یافت.

به این ترتیب مسئله از بین رفتن دشمن مشترک از یک سو و سر برآوردن مسائل هویتی ـ امنیتی در اروپا که خواهان اروپای واحد بود، می‌توانست بنیان‌های ناتو را در معرض شکاف قرار دهد، اما سر برآوردن بحران کوزوو در اروپا بار دیگر اتحاد میان دو طرف آتلانتیک را به ساختار ناتو بازگرداند. در حقیقت حل‌وفصل موفقیت‌آمیز بحران کوزوو سبب شد تا ناتو نه تنها مشروعیت قبلی خود را بازیابد، بلکه به شکلی گسترده‌تر و با اهدافی وسیع‌تر به مثابه بازوی اجرایی برای حفظ و تداوم لیبرال دموکراسی جلوه کند.

در عین حال حل مسئله کوزوو به معنای اعلام سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا نیز بود. در حقیقت در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲، طی یک دهه آمریکا در پی ارتقای هژمونیک نظامی خود در گسترهٔ جهانی بود. این بدان معناست که تقویت ناتو در سال‌های اخیر را باید در راستای منافع آمریکا ارزیابی کرد. در اصل، آمریکا بیش از دیگران از پیوستن اعضای جدید به ناتو و گسترش آن به حوزه‌های فرااروپایی طرفداری کرده است. عموماً گفته می‌شود که گسترش ناتو به حوزه کشورهای بالتیک، اروپای مرکزی و شرقی سبب

ایجاد امنیت برای ایالات متحده و کارایی بیشتر برای ناتو شده و برقراری امنیت بیشتر اروپا در راستای منافع آمریکا است.[۵]

در عین حال اروپا نیز از گسترش ناتو به حوزه‌های جدید به دنبال ثبات و امنیت خود بوده است. انتقال مرکز نزاع بیرون از اروپا خصوصاً درزمانی که مسائل و خطرات جدیدی سربرافراشته‌اند، برای اروپا اهمیت اساسی دارد. حضور کشورهای حوزه بالتیک، اروپای مرکزی و شرقی در قالب ناتو و تثبیت اوضاع امنیتی، سیاسی و اقتصادی در این کشورها در راستای رسیدن هدف «اروپایی آزاد و باثبات» موجب می‌شود تا آمریکا و اروپا توان و قابلیت‌های خود را در راستای مبارزه با خطرات جدید جهانی به مناطق جدید عملیاتی منتقل سازند و به این ترتیب با انتشار حوزه‌های امنیتی در سراسر اروپا و حتی فراتر از آن در حوزه‌های جدید متشکل از مدیترانه و خاورمیانه، اروپا را از مرکز نزاع‌های احتمالی دور سازند.

آنچه موجب شد تا گسترش ناتو به شرق و حوزه‌های جدید فراقاره‌ای روندی شتابان به خود گیرد، سر برآوردن خطرات جدیدی است که آمریکا کوشیده تا آن را در گفتمان جدیدی به عنوان تروریسم طبقه‌بندی کند. بروز حوادث ۱۱ سپتامبر باعث شد تا آمریکا و اروپا در ارتقای سیاست‌های خود درخصوص ناتو، مصمم‌تر شوند. از همین رو پروسه جذب اعضای جدید و همگرایی بیشتر در جریان اجلاس واشنگتن در ۲ آوریل ۲۰۰۴ روند برنامه‌های ناتو را برای سال‌های آتی دچار تحولات عمیق کرد.

بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، طرح مشارکت برای صلح در مقابل خطر تروریسم به مثابه مهم‌ترین راهبرد ناتو در آغاز هزاره جدید میلادی درآمد.[۶] در راستای چنین راهبردی، لزوم گسترش همکاری با کشورهای

دوست یا دارای منافع مشترک قوت گرفت. خصوصاً آمریکا، تلاش‌هایی را برای وارد کردن کشورهای ژاپن، آرژانتین، اوکراین، اسرائیل و برخی کشورهای عربی به ناتو آغاز کرد.

با پیوستن هفت عضو جدید از حوزه شرق اروپا به ناتو، تقسیمات سیاسی و نظامی بجا مانده از جنگ دوم جهانی در اروپا به مرحله پایانی و نهایی خود رسید و بدین ترتیب ناتو برای نخستین بار تمامی کشورهای اروپایی را در ائتلافی سیاسی و نظامی در اوایل قرن بیست‌ویکم گردهم آورد.

در حقیقت با تکمیل کمربند شرقی ناتو، اولین مرحله از سیاست توسعه ناتو به پایان رسید، اما تصمیمات استراتژیک پیمان آتلانتیک شمالی در قرن بیست‌ویکم که بیشتر براساس سیاست‌های حمله پیشگیرانه در مقابل خطرات جدید جهانی و ازجمله تروریسم تعریف گشته، باعث شد تا این سازمان از قالب دفاعی خود به چهره‌ای تهاجمی تبدیل شود.

براساس تعریف جدیدی که اروپا و آمریکا از ناتو دارند، مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتارجمعی و مقابله با تروریسم به عنوان دستور کار ناتو در قرن بیست‌ویکم درآمده است. افزون بر این در دستور کار جدید ناتو از سیاست درهای باز و پذیرش اعضای جدید حمایت می‌کند و برای مقابله با خطرات جهانی، اقدامات دامنه‌دار در سراسر جهان را حق خود می‌داند.

در راستای چنین تفسیری از ماهیت و هویت خود در قرن بیست‌ویکم، ناتو در دومین گام، به تأسیس گروه همکاری مدیترانه‌ای ناتو پرداخت. در چشم‌انداز جدید، این منطقه به عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مؤثر بر امنیت اروپا محسوب می‌شود.(۷)

تقریباً از اواخر قرن بیستم که «حوزه مدیترانه» در ناتو مطرح شد، مذاکرات

پراکنده‌ای میان شش کشور عربی، موریتانی، تونس، الجزایر، مراکش، مصر و اردن با سازمان آتلانتیک شمالی ادامه داشته که گاهی به صورت عملیاتی در قالب همکاری نیروهای دریایی کشورهای مذکور و ناتو نمود یافته است. واقعه ۱۱ سپتامبر، اهمیت مناطقی همچون مدیترانه و خاورمیانه را برای خطرزایی کشورهای غربی بیشتر پدیدار ساخت. در حقیقت آنچه بر نگرانی‌های ناتو در این مناطق دامن می‌زند، وجود گروه‌های تروریستی از یک سو و دولت‌های غیردوست که احتمال دستیابی آنان به سلاح هسته‌ای نیز وجود دارد، از سوی دیگر است. رونالد آسموس، عضو شورای روابط خارجی آمریکا با درک چنین خطراتی می‌گوید: «آمریکا و اروپا دوباره با بحران موجودیت مواجه شده‌اند». همان‌طور که یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان عنوان «تهدید تمامیت‌خواه نوین در مقابل جوامع غربی» را بر آن نهاده است، مخلوطی مسموم از تروریسم، سلاح‌های کشتارجمعی و دولت‌های ورشکسته، موجودیت غرب را تهدید می‌کند و این تهدید اصولاً از یک منطقه جغرافیایی خاص که از شرق اسرائیل آغاز و تا آسیای مرکزی ادامه می‌یابد، نشأت می‌گیرد.[۸]

به این ترتیب روندی را می‌توان بعد از تحولات ۱۱ سپتامبر مشاهده کرد که در آن ناتو به عنوان مهم‌ترین ابزار همکاری‌های امنیتی و در عین حال به عنوان مهم‌ترین ساختار نظامی برای خطرات جدید جهانی که عموماً در گفتمان بنیادگرایی و تروریسم تعریف می‌شوند، عمل می‌کند. گسترش ناتو به حوزه‌های مختلف فراقاره‌ای در عین حال به آن معناست که آمریکا توانسته این احساس را در میان اعضای ناتو تقویت کند که ناتو دارای هویتی اروپایی است و اروپاییان می‌توانند از طریق توسل به این سازمان که ماهیتاً واجد خصوصیات یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی است، مسائل امنیتی خود را حل‌وفصل نمایند. افزون

بر این آمریکا تحت سیاست یک‌جانبه‌گرایانه خود توانسته است این ایده را نزد کشورهای اروپایی تقویت کند که مرزهای امنیتی ـ دفاعی دو سوی آتلانتیک نه در مرزهای اروپای غربی به شیوه دوران جنگ سرد و نه در مرزهای روسیه در دورهٔ فترت میان فروپاشی شوروی تا ۱۱ سپتامبر، بلکه در حوزه‌های جدیدی است که به گمان بوش، رئیس‌جمهور آمریکا از مرزهای اسپانیا تا جزایر اندونزی تداوم دارد و خطری واحد به نام تروریسم در سراسر این مناطق امنیت، هویت و منافع جهانی را تهدید می‌کند.[۹] از چنین منظری است که نگاه ویژه ناتو به خاورمیانه معنا می‌یابد.

خاورمیانه بزرگ و ناتو

هرگونه نزدیکی و یا دوری اسرائیل به ناتو را نمی‌توان بدون توجه به نقشه جدید آمریکا دربارهٔ خاورمیانهٔ بزرگ مورد ارزیابی قرار داد. در حقیقت اگر بتوان خاورمیانه را مرکز نگرانی‌های عمده امنیتی غرب به حساب آورد، رژیم صهیونیستی در مرکز خاورمیانه قرار می‌گیرد و به لحاظ ژئوپولیتیکی نقطه ثقل عمده‌ای برای سیاست‌های ناتو در این منطقه به حساب می‌آید. چراکه اسرائیل تنها کشوری است که در وضعیت کنونی حتی جلوتر از عراق، اردن و مصر در مدار غرب قرار دارد. افزون بر این، رژیم صهیونیستی به لحاظ ژئوپولیتیک نقطه اتصال خاورمیانه، مدیترانه و شمال آفریقا قرار گرفته است و چنانچه در آینده به عنوان عضوی از ناتو درآید، خواهد توانست به عنوان مرکز فرماندهی برای برقراری امنیت، بسط حوزهٔ نفوذ سیاسی و کنترل شریان‌های اقتصادی در منطقه خاورمیانه بزرگ درآید.

آنچه امروزه به عنوان طرح خاورمیانه بزرگ از آن نام برده می‌شود،

استراتژی جدید آزادی در خاورمیانه است که توسط دولت بوش ارائه شده است. در این استراتژی سه هدف اصلی گنجانده شده است: ۱ــ گسترش دموکراسی بر پایه‌های حکومتی میانه‌رو؛ ۲ـ ایجاد جامعه مدنی و ۳ــ توسعه فرصت‌های اقتصادی. شاید مأموریت اصلی ناتو را بتوان در بند نخست دانست. در استراتژی گسترش دموکراسی حمایت از انتخابات آزاد، نهادینه کردن پارلمانتاریسم، حمایت قانونی از شهروندان عادی، گسترش رسانه‌های گروهی مستقل، تشویق دولت‌های منطقه به مبارزه با فساد و حمایت از جنبش آزادی‌خواهی مدنظر قرار گرفته است. اگر بتوان جنگ پیشگیرانه در مقابل تروریسم و نشر دموکراسی از طریق جنبش‌های آزادی‌بخش را از راهبردهای آتی آمریکا در خاورمیانه بدانیم، در این صورت نقش ناتو در خاورمیانه بزرگ روشن‌تر می‌شود.

آمریکا طی یک سال گذشته سعی کرده تا ناتو را به حقانیت طرح خود در خاورمیانه ترغیب سازد. این امر خصوصاً در کنفرانس سران ناتو در استانبول در تابستان ۲۰۰۴ مشهود بود. قبل از این ایالات متحده توانسته بود با نفوذ و اعتباری که در ناتو دارد، مسئله همکاری ناتو با خود را در برقراری امنیت در افغانستان به اعضای ناتو بقبولاند. چنین روندی با ارسال نیرو به عراق توسط هفده کشور عضو ناتو ادامه یافت. رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا در کنفرانس سیاست‌های امنیتی در مونیخ سال ۲۰۰۴ خواستار گسترش تعاملات مدیترانه‌ای ناتو با کشورهای خاورمیانه و در زمینه‌هایی چون مبارزه با تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتارجمعی، حفظ صلح و امنیت مرزها شده بود. بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که مأموریت اصلی ناتو در خاورمیانه بزرگ، برقراری امنیت اجتماعی ـ سیاسی و مدیریت بحران در کشورهای اسلامی خواهد بود.[۱۰]

البته همچنان که تحلیلگران سیاسی اعتقاد دارند، نگاه اروپایی‌های عضو ناتو به طرح آمریکایی چندان صادقانه نیست، چراکه این احتمال در نزد اروپایی‌ها شدت یافته که تلاش‌های آمریکا بیشتر برای اشغال منطقه و سیطره مطلق بر ذخایر خاورمیانه صورت می‌گیرد. ضمن اینکه سیاست‌های اخیر آمریکا سبب شده تا اروپایی‌ها نگران خاورمیانه به عنوان حیاط‌خلوت خود شوند، اما در عین این تردیدها، تحولات جدید خصوصاً در عرصه امنیتی و سیاسی و ظهور شبکه‌های تروریستی فراملی که گفته می‌شود عمدتاً پرورش‌یافته خاورمیانه هستند، احساس خطرهای شدیدی را برای اروپاییان به همراه داشته است. اکنون اروپایی‌ها درک می‌کنند که خاورمیانه آکنده از حکومت‌های دیکتاتور، فقر و بحران ممکن است اروپا را نه فقط به خاطر تروریسم و سلاح‌های کشتارجمعی بلکه به واسطه روند رو به گسترش جمعیت اروپاییان عرب‌تبار که قادر به تغییر بافت جمعیتی قاره اروپا هستند، به خطر بیندازد. از چنین منظری اعضای ناتو چاره‌ای جز همکاری با آمریکا در خاورمیانه نمی‌بینند.

بحران عراق ازجمله آزمون‌هایی است که می‌تواند نشان دهد آیا ناتو می‌تواند اختلافات فراآتلانتیکی خود را فرو گذارد یا خیر. آنطور که هنری کیسینجر عقیده دارد مسئله عراق، ناتو را با شدیدترین بحران روبه‌رو ساخت، به‌طوری که حمله آمریکا به عراق مورد تردید جدی اعضای اروپایی ناتو خصوصاً فرانسه قرار گرفت و همین امر موجب شد تا پیمان ناتو در مواجهه با چالش‌های جدید، شکست‌پذیر تلقی شود.[۱۱]

افزون بر این، وجود ناکامی‌های آمریکا در عراق نیز سبب شد تا تردیدها درخصوص مداخله ناتو در عراق با تردید بیشتری روبه‌رو شود. خصوصاً حضور طولانی‌مدت آمریکا در عراق به این مسئله دامن زده است که ناتو در

عراق تا چه اندازه می‌تواند در راستای منافع فردی آمریکا حرکت کند.

با این وجود، دخالت ناتو در منطقه خاورمیانه، چه طرح خاورمیانه بزرگ را یک طرح عقیم سیاسی بدانیم و یا اینکه آن را دکترین جدید آمریکا شبیه به «اصول چهارده‌گانهٔ ویلسون» و یا حتی «دکترین جنگ سرد» ترومن به حساب آوریم، اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین چنانچه بپذیریم که ناتو در منطقه خاورمیانه بزرگ حاوی برنامه‌های مدونی برای گسترش دموکراسی، مبارزه با تروریسم و امنیت سیاسی ـ اقتصادی است، در آن صورت باید شاهد پیمان جدیدی در خاورمیانه بود که ناتو محور آن خواهد بود.

ناتو و اسرائیل

اسرائیل همچون ایران در خاورمیانه از موقعیتی ژئوپولیتیک و حساس برخوردار است. افزون بر این، وضعیت این کشور در منطقه پیچیده است. اسرائیل از نظر کشورهای غربی اولین و شاید تنهاترین کشوری است که در منطقه آشوبزای خاورمیانه در مدار لیبرال دموکراسی قرار دارد. این کشور واجد نظام سیاسی دموکراتیک است و همین امر می‌تواند آن را در مرکز استراتژی گسترش دموکراسی قرار دهد.

در عین حال، اسرائیل کشوری است که همچنان هویت و مشروعیت آن در منطقه مورد خدشه همسایگانش قرار دارد. امنیت اسرائیل نیز شدیداً تحت تأثیر پویش‌های محیطی و منطقه‌ای است. اغلب جوامع خاورمیانه با دیده‌ای تردیدآمیز و دشمنانه به اسرائیل می‌نگرند؛ این کشور در بسیاری از مناسبات امنیتی منطقه حضور ندارد. در فراتر از مرزهای خاورمیانه، مردم اروپا نیز چندان بی‌پیرایه به اسرائیل نمی‌نگرند و رفتارهای آن را غیرصادقانه می‌دانند.

مهم‌تر از همه اینکه اسرائیل درگیر منازعه‌ای طولانی‌مدت با اعراب است و همین مسئله امنیت این کشور را در وضعیت شکننده‌ای قرار داده است، اگرچه این کشور ازجمله اولین کشورهای جهان است که از کمک مالی آمریکا برخوردار می‌باشد و اغلب کشورهای غربی نسبت به امنیت این کشور حساس هستند.

در چنین وضعیتی بدیهی است که ورود ناتو به خاورمیانه و پیوند احتمالی اسرائیل با آن می‌تواند از جنبه‌های گوناگونی دارای اهمیت باشد. چنین ابعادی فراتر از تأثیر بر هویت، امنیت و مشروعیت اسرائیل بر پویش‌های منطقه‌ای نیز شدیداً می‌تواند تأثیرگذار باشد. اتحاد راهبردی اسرائیل با ناتو در شرایطی که بسیاری از کشورهای منطقه در تضاد ایدئولوژیکی با این کشور قرار دارند، واجد شرایط ویژه و نوینی در منطقه خواهد بود.

افزون بر این، با توجه به این مفروض که بازگشایی موفقیت‌آمیز نقشه راه از سوی کاخ سفید و دولت جورج بوش می‌تواند منازعه اعراب و اسرائیل را به پایان خود نزدیک سازد، صورت‌بندی سیاسی خاورمیانه در حال تغییرات سترگی است که احتمالاً باید آن را تحت تأثیر پویش‌های جهانی دانست تا منطقه‌ای. بنابراین اگر آمریکا در آینده موفق شود که اردن، مصر و عراق را به پیوند با ناتو مجاب سازد، از این پس باید شاهد پیمان ناتوی جدیدی باشیم که تمرکز اصلی آن بر خاورمیانه قرار خواهد داشت.

گام‌های اولیه اسرائیل به سمت ناتو

رژیم صهیونیستی اسرائیل در دایره همکاری‌های مدیترانه‌ای ناتو برای اولین‌بار به صورت رسمی به همکاری با این سازمان پرداخت و همزمان با آن

تلاش‌های گسترده‌ای را برای حضور در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی به‌عمل آورد.[۱۲]

اما مهم‌ترین اقدام راهبردی و مؤثر اسرائیل و ناتو به منظور همگرایی در سال ۲۰۰۱ با امضای پیمان رفع موانع امنیتی آغاز شد. با عقد این قرارداد اسرائیل اجازه یافت تا در برنامه‌های دفاعی ناتو شرکت کند.

بنابراین بهترین نتیجه‌ای که از این پیمان عاید اسرائیل شد، تطهیر سیاسی و خروج از بحران مشروعیت و هویت نسبی در منطقه و در پی آن کسب وجهه بین‌المللی بود. افزایش دامنه قدرت اسرائیل که از انعقاد این پیمان حاصل شد، اسرائیل را بر آن داشت تا در سیاست‌های فرامنطقه‌ای خود راهبردهای امنیتی ناتو را مدنظر قرار دهد، به نحوی که تمایل هر دو طرف اسرائیل و ناتو برای حضور در قفقاز و آسیای مرکزی در قالب مانورهای مشترک و ارسال تجهیزات و ادوات نظامی به کشورهایی همچون گرجستان، ازبکستان و آذربایجان توسط اسرائیل تجلی پیدا کرده است. در حقیقت اسرائیل با مورد توجه قرار دادن اهداف راهبردی منطقه‌ای ناتو طی سال‌های اخیر به عنوان یک متحد مطمئن و کارآمد توجه ناتو و آمریکا را برای اقدامات آتی در مناطق بحرانی به خود معطوف ساخته است. توماس فریدمن، محقق آمریکایی در این باره می‌گوید: «توجیه پیوستن اسرائیل به ناتو این است که بزرگ‌ترین عامل تسریع روند صلح در خاورمیانه، ایجاد حس امنیت بیشتر برای اسرائیلی‌هاست. اگر مصر هم در ناتو حضور یابد، اسرائیل بهترین گزینه برای ایجاد تعادل قدرت خواهد بود و بالاخره اینکه اگر روزی، اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها قرارداد صلحی امضا کنند، مطمئناً یک نیروی معتبر چندملیتی برای حفاظت از صلح لازم خواهد بود و به نظر من تنها گزینه، نیروهای ناتو هستند. اگر مصر و اسرائیل هر دو در ناتو

باشند، حافظان صلح ناتو برای مردم فلسطین و اسرائیل بسیار قابل قبول‌تر خواهند بود».[۱۳]

مداخله احتمالی ناتو در مسئله صلح اعراب و اسرائیل در حقیقت فرایند تکمیلی شرکت این سازمان در افغانستان و سپس دخالت هفده عضو ناتو در بحران عراق محسوب می‌شود. همسو با این امر، جلسه مشترک اعضای ناتو در ژوئن سال ۲۰۰۴ با هفت کشور مصر، اردن، موریتانی، مراکش، تونس، الجزایر و اسرائیل در قالب مشارکت در عملیات‌های نظامی برای صلح را باید گام اساسی ناتو برای مداخله روزافزون در پویش‌های منطقه‌ای خاورمیانه دانست. روزنامه اسرائیلی هاآرتص بیان کرده است؛ اعلام طرح مشارکت ناتو در خاورمیانه حاکی از آمادگی روزافزون ناتو برای انجام عملیات‌های نظامی در منطقه است، البته درصورت توافق شورای امنیت سازمان ملل یا درخواست کشورهای محلی قرار است دعوتنامه‌ای برای نیروی دریایی اسرائیل جهت مشارکت در عملیات‌های جلوگیری از قاچاق سلاح و مواد مورد استفاده در تولید سلاح‌های کشتارجمعی ارسال شود. همچنین به نوشته همین روزنامه ناتو در نظر دارد تا پس از طرح خروج از غزه توسط اسرائیل و توافق میان مقامات فلسطین و اسرائیل و درخواست آنان از ناتو، نیروهایی را به منطقه اعزام کند.

با این وجود مسئله دیگری باعث شده تا ناتو نیز خواهان پیوستن اسرائیل به این سازمان باشد. تجربه ناتو در عراق موجب شد تا از جانب احزاب داخلی این کشور و نهادهای دموکراتیک دیگر در عرصه جهانی با این پرسش روبه‌رو شود که چه لزومی به دخالت ناتو در عراق وجود دارد. در حقیقت چنین امری می‌تواند به منزلهٔ نوعی روند «مشروعیت‌بخشی حضور» قلمداد شود. به این معنا که ناتو اکنون به این نتیجه رسیده است که درصورت مداخلات آتی

احتمالی در خاورمیانه بهتر است از امکانات یا حمایت‌های سیاسی یک عضو اصلی یا متحد مهم بهره‌برداری کند. به عبارت دیگر ناتو دریافته است که درصورت نیاز به دخالت این سازمان در پروسه صلح خاورمیانه و یا تأمین امنیت یهودیان، قطعاً توجیه حمایت از یک عضو مؤثر و در معرض تهدید، می‌تواند نتایج ملموس و قابل پیش‌بینی را برای ناتو در جریان مداخلات نظامی امنیتی به ارمغان آورد.

در مهم‌ترین مذاکرات رسمی که میان این سازمان و اسرائیل برای اولین‌بار در نوامبر ۲۰۰۴ در بروکسل بلژیک برگزار شد، مسائل مشترکی چون مبارزه با تروریسم، منع تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی، همکاری در مبارزه با قاچاق اسلحه، خشونت و جرایم سازمان‌یافته و همکاری در مناطق بحران‌زده مورد مذاکره و توافق قرار گرفت. هرچند برای پوشش، پنج کشور عربی شمال آفریقا و کشور اردن نیز در این مذاکرات حضور داشتند، اما رویکردهای توصیف‌شده اکثراً معطوف به امنیت اسرائیل و تأمین حوزه نفوذ ناتو تنظیم شده بود.

در حقیقت با این توافقنامه رسمی، گام‌های اولیه و ضروری برای اتحاد راهبردی اسرائیل و ناتو برداشته شد. آن‌طور که پاپ دو هوپ‌شفر، دبیر کل ناتو در مصاحبه با روزنامه فرانسوی فیگارو می‌گوید: بعد از عراق، ناتو در تلاش است تا در خاورمیانه نیز ایفای نقش کند. حضور این سازمان در خاورمیانه برای حمایت از توافقنامه صلح بین اسرائیلی‌ها و جلوگیری از بحران‌ها، ضروری به نظر می‌رسد، اما قبل از آنکه ناتو در جریان مذاکرات مداخله کند، سه شرط باید احراز شود؛ اول، آنکه توافقنامه صلح بین طرف‌های درگیر در بحران خاورمیانه به امضا رسد؛ دوم، طرفین درگیر در منازعه از ناتو برای حمایت از توافقنامه صلح دعوت رسمی به‌عمل آورند و سوم، سازمان ملل در

این عرصه حمایت خود را از توافقنامه‌های به‌عمل آمده، اعلام دارد.[۱۴]

به این ترتیب احساس نیازمندی دوجانبه اسرائیل و ناتو، به همگرایی سریع دو طرف منجر شده است. اینکه اسرائیل و ناتو چه اهدافی را از این همگرایی دنبال می‌کنند، همچنان که گفتیم متنوع و متکثر است. اسرائیل به واسطه موقعیت ویژه‌اش، این احساس را در خود دارد که می‌تواند به مثابه نقطه‌ای کلیدی در خاورمیانه بزرگ به حساب آید، اما این امر منوط به حل مسائل کلیدی در حوزه امنیت است. اقدامات کنونی اسرائیل در مسیر نقشه راه مبتنی بر خروج از غزه، جابه‌جایی شهرک‌های صهیونیست‌نشین و سروسامان دادن به کرانه باختری برخلاف آنچه برخی از سیاستمداران و تحلیلگران عرب عقیده دارند؛ نه اقدامی تاکتیکی بلکه کاملاً راهبردی است، اسرائیل در آینده سعی خواهد کرد دو گام اساسی، اما همزمان را بردارد؛ اول معرفی خود به عنوان کشوری طبیعی در منطقه بزرگ خاورمیانه و دوم تقویت ابعاد امنیتی خود از طریق وارد شدن به پیمان‌ها، موافقتنامه‌ها و به طورکلی پویش‌های منطقه‌ای. بنابراین اگرچه اسرائیل هنوز از ورود به ناتو به عنوان سیاستی رسمی دفاع نمی‌کند، اما این مسئله برای این کشور راهبردی حیاتی دارد. در طرف مقابل، ناتو نیز از نزدیکی با اسرائیل سود می‌برد. گسترش مرزهای این سازمان تا اسرائیل برای کشورهای آمریکا و اروپایی، اقدامی راهبردی است. از چنین راهبردی، هر دو طرف آتلانتیکی به نحوی هستی‌شناسانه سود می‌برند. بنابراین دو طرف آتلانتیک با ورود ناتو به خاورمیانه، به نوعی توازن قوا در منطقه تن می‌دهند. آمریکا از چنین توازنی برای جهانی کردن طرح خاورمیانه بزرگ استفاده می‌کند و در مقابل نیز اروپا از سلطه مطلق آمریکا بر حوزه‌های نفتی و اقتصادی این منطقه جلوگیری می‌کند. افزون بر این، ناتو با نزدیکی به اسرائیل

خود را از لبه تند حمایت یک سویه از این کشور کنار می‌کشد. لاجرم اسرائیل تنها کشور در خاورمیانه است که از زرادخانه‌های هسته‌ای برخوردار می‌باشد و دفاع از آن با شعار جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند در رفتارهای صادقانه غرب تشکیک ایجاد کند. مهم‌تر از همه اینکه ناتو با گسترش در حوزه خاورمیانه، در فرایند دموکراتیزه کردن خاورمیانه دخالت می‌کند. با چنین فرایندی، نزاع‌های قدیمی دو حوزه آتلانتیک حل‌وفصل می‌شوند، آمریکا تمایل خود را به سهیم کردن اروپا در کیک خاورمیانه اعلام می‌کند و اروپا نیز آمریکا را صاحب اصلی کیک‌پزی می‌داند که کیک خاورمیانه در آن پخته می‌شود. به زبانی علمی‌تر اروپا نقش بازیساز آمریکا را می‌پذیرد و در عین حال آمریکا نیز اروپا را در بازی خاورمیانه شرکت می‌دهد.

اسرائیل و عضویت در ناتو؟: پیامدها، نتایج و احتمالات

ورود ناتو به خاورمیانه شاید آخرین حلقه از گسترش این سازمان به حوزه‌های فراآتلانتیکی محسوب شود. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، زمانی ناتو وارد خاورمیانه شد که شرایط جدید اروپا، آمریکا و اسرائیل را به یکدیگر نزدیک ساخته است. یکی از مهم‌ترین دشمنان اخیر این سه، بنیادگرایان ضدغربی هستند.(۱۵)

افزون بر این، امکان استفاده از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه نگاه غرب را به این منطقه به طور جدی جلب کرده است. اینکه چرا در این زمان عضویت اسرائیل در ناتو مطرح می‌شود ممکن است پاسخ‌های متعددی داشته باشد. از یک منظر با شکست مذاکرات اسلو و شروع انتفاضه دوم، اسرائیل به این درک رسید که باید موجودیت خود را در به رسمیت شناختن فلسطین

جست‌وجو کند. در همین زمان مسئله هسته‌ای ایران نیز بیش از هر کشوری برای اسرائیل خطرناک است، بنابراین شاید فراتر از عضویت در ناتو، اسرائیل قصد دارد تا خود را در جامعه اروپایی آتلانتیکی مطرح سازد و از این طریق مسئله امنیت خود را برای همیشه حل‌وفصل نماید. ورود اسرائیل به جامعه اروپایی ـ آتلانتیکی لاجرم فواید بسیاری برای اسرائیل به ارمغان می‌آورد که عبارتند از:

۱- غرب بازیگری می‌شود که به مرزهای جغرافیایی اسرائیل نزدیک می‌شود و موجب توسعه استراتژی‌هایی برای شکل دادن به خاورمیانه‌ای می‌شوند که اسرائیل در آن زندگی می‌کند. در اصل غرب با ورود به خاورمیانه قادر به بازتولید فضای باز حیاتی می‌شود که اسرائیل به آن محتاج است.

۲- روابط اسرائیل با غرب می‌تواند به امنیت اسرائیل تا حد زیادی کمک کند. چنانچه اسرائیل بتواند در فرایند نزدیکی با غرب، امنیت خود را تضمین کند، روند صلح با اعراب شتاب بیشتری خواهد گرفت.

۳- به‌رغم چهره مطلوبی که اسرائیل قصد دارد آن‌را ارائه کند، همواره در انزوا به سر برده است. نزدیکی به غرب از طریق ناتو خواهد توانست انزوای اسرائیل را کم کند و او را به عنوان عضوی طبیعی در جامعه جهانی مطرح سازد.

۴- آمریکا طی سال‌های بعد از شکل‌گیری اسرائیل، کاملاً از اسرائیل حمایت کرده است، اما اکنون مشخص شده که این کشور به تنهایی برای تضمین امنیت و موجودیت اسرائیل کافی نیست و چه بسا در بسیاری از موارد موجب انزوای بیشتر این رژیم شده است. در دوران جدید، بسیاری از کشورها نمی‌توانند به توافق‌های یکسویه اکتفا کنند، حتی اگر طرف چنین توافقنامه‌هایی یک ابرقدرت باشد.

۵- شاید در این میان، اسرائیل از طریق ورود به جامعه اروپایی ـ آتلانتیکی بتواند مسئله هویت خود را نیز حل‌وفصل نماید. امروز اسرائیل خود را به عنوان دولت دموکراتیک یهودی می‌بیند که ارزش‌های آن شبیه و همگون با ارزش‌های جامعه اروپایی آتلانتیکی است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که اسرائیل به ناتو نزدیک نشود.(۱۶)

نزدیکی اسرائیل به ناتو برای آمریکا نیز دربر دارندهٔ منافع اساسی است. این کشور به مثابه مهم‌ترین حامی اسرائیل، اروپا را در پروسه حمایت از اسرائیل وارد می‌سازد و از آن طریق حوزه‌های نفوذ اروپا را در خاورمیانه گسترش می‌دهد، بنابراین در مجموعه‌ای از زد و بندهای سیاسی، آمریکا یکی از مهم‌ترین حوزه‌های محل اختلاف با اروپا را به حوزه‌ای با منافع و سودهای دو سویه تبدیل می‌کند.

در این میان، اسرائیل می‌تواند فصل مشترک میان اروپا و آمریکا به حساب آید. اغلب فصول دیگر دو طرف آمریکایی و اروپایی در خاورمیانه مناقشه‌انگیزند و بنابراین یکی از راه‌های از بین بردن شکاف میان ایالات متحده و اروپا آن است که در مورد فصول مشترک با یکدیگر کار کنند. سوم، سیاست مشترک اروپایی ـ آمریکایی در قبال اسرائیل، می‌تواند پیامی به جهان عرب تلقی شود که از این پس نخواهند توانست براساس اختلافات میان اروپا و آمریکا بازیگری کنند که این امر به تدریج می‌تواند قدرت چانه‌زنی آمریکا در جهان عرب را افزایش دهد.

از سوی دیگر، فراتر از آمریکا و اسرائیل، اروپا نیز می‌تواند از طریق نزدیکی ناتو به خاورمیانه و گسترش روابط با اسرائیل سود ببرد. به این ترتیب که اول از همه اروپا از طریق مداخله در منازعه اعراب و اسرائیل از حاشیه

مسائل خاورمیانه به متن آورده می‌شود و این به آن معناست که اگر اروپاییان تاکنون نسبت به روند صلح در خاورمیانه منتقد بوده‌اند، از این پس می‌توانند به عنوان یکی از طرف‌های تأثیرگذار عمل کنند. افزون بر این، اروپا از طریق نزدیکی ناتو به اسرائیل بر پارادوکسی که تا به حال با آن روبه‌رو بوده، غلبه می‌کند. اروپاییان تاکنون با اسرائیل دارای روابط کامل اقتصادی بوده‌اند، بدون آنکه گفت‌وگوهای سیاسی یا استراتژیک داشته باشند. اروپا از طریق درگیر شدن با مسائل سیاسی ـ استراتژیکی اسرائیل در حقیقت به ایفای نقش خود در حل مسائل خاورمیانه کمک می‌کند.[۱۷]

بنابراین از منظر سه طرف آمریکا، اروپا و اسرائیل شاید اکنون زمان مناسبی برای آغاز ورود اسرائیل به جامعه اروپایی آتلانتیک است. تحولات درونی اسرائیل از یک سو و پویش‌های منطقه‌ای از سوی دیگر این ایده را تقویت کرده که اسرائیل و ناتو باید به سوی یکدیگر حرکت کنند. در سطحی انتزاعی، ایده پیوستن اسرائیل به ناتو فاقد هرگونه مانع راهبردی است. چراکه اسرائیل جزء دموکراسی‌های غربی محسوب می‌شود و شرایط سیاسی آن از هر کشور دیگری در خاورمیانه برای پیوستن به ناتو مهیاتر است. افزون بر این، پیوستن اسرائیل به ناتو روندی فزاینده از صلح و ثبات را به ارمغان خواهد آورد، چراکه چنانچه با ورود اسرائیل به ناتو ثبات و امنیت آن افزایش یابد، مردم اسرائیل به پذیرش کشوری فلسطینی ترغیب خواهند شد. در سطح پویش‌های منطقه‌ای نیز پذیرش اسرائیل می‌تواند از رفتارهای تند این کشور تا حدودی بکاهد، چراکه ناتو بر طبق دستور کار جدید خود بیشتر با ابزارهای نرم سعی در استقرار صلح دارد و این امر برای منطقه آشوب‌زده خاورمیانه ضروری است. با این وجود آیا در موزائیک هزار رنگ سیاسی خاورمیانه، تمامی شرایط برای پیوستن اسرائیل به ناتو مهیاست؟

چنانچه بازیگران عمده در خاورمیانه بزرگ را تنها آمریکا، اسرائیل و اروپا بدانیم، شاید پاسخ به این سؤال مثبت باشد، اما واقعیت آن است که خاورمیانه اجزای دیگری نیز به جز اینها دارد.

حتی اگر بپذیریم که اسرائیل قادر است منازعه خود با اعراب را به پایان رساند، همچنان بسیاری از نزاع‌های ایدئولوژیک دیگر در سطح خاورمیانه پراکنده باقی خواهند ماند. ایران ازجمله کشورهایی است که به طور ذاتی با اسرائیل تعارض منافع و دیدگاه دارد. چنین وضعیتی درباره جوامع عربی (غیر از دولت‌های آنان) نیز صادق است. فراتر از حوزه خاورمیانه، بسیاری از مردم کشورهای عضو ناتو همچنان نسبت به اسرائیل بدبین هستند. این وضعیت نسبتاً مشابه را دو مؤسسه معتبر آمریکایی در خاورمیانه و اروپا شناسایی کرده‌اند. بر طبق نظر مؤسسه پیو که افکار عمومی جهانیان نسبت به آمریکا را منعکس می‌کند، بنیادگرایی را نه یک مرام سیاسی، بلکه شیوه‌ای از زندگی در بسیاری از جوامع عرب دانسته است.

طبق نظرسنجی مؤسسه گالوپ نیز بسیاری از مردم اروپا، هنوز اسرائیل را دولتی نژادپرست و ازجمله کشورهایی می‌دانند که صلح و امنیت جهانی را به خطر می‌اندازد.[۱۸] بنابراین نزدیکی اسرائیل به ناتو برخلاف انتظار، ممکن است نتایج معکوسی دربر داشته باشد. از این رو واکنش مردم خاورمیانه نسبت به این امر و بروز رفتارهای بنیادگرایانه‌تر در وضعیتی که ادعا می‌شود، ناتو برای اعادهٔ صلح به خاورمیانه می‌آید، دور از انتظار نیست.

مسئله دوم آن است که همان‌طور که تحلیلگران سیاسی استدلال می‌کنند، اسرائیل هنوز قادر به پذیرش تمامی شرایط ناتو برای پیوستن به آن سازمان نیست که ازجمله مهم‌ترین آنها، تثبیت مرزهای اسرائیل است که به نظر نمی‌رسد در کوتاه‌مدت عملی باشد.

سوم آنکه در دوره کنونی تنها ناتو نیست که به جنگ بنیادگرایان در خاورمیانه می‌آید. بنیادگرایان در اروپا نیز حضور دارند. انفجارهای ۱۱ سپتامبر، مادرید و لندن در سه سال متوالی نشان می‌دهد که اروپا و آمریکا باید متوجه اقداماتشان در خاورمیانه در بطن جامعه خود باشند.

چهارم اینکه اگر اسرائیل به عضویت ناتو درآید، قدرت و جسارت بیشتری بر همسایگان خود خواهد یافت و طبق ماده (۵) اساسنامه ناتو این اجازه را خواهد یافت تا از ابزارهای نظامی این سازمان علیه همسایگان خود استفاده کند. آن طور که جیمز بیل اعتقاد دارد، آمریکا با دنبال کردن تروریست‌ها در خاورمیانه بادهای خشن ناپیوستگی در این منطقه را برمی‌انگیزد.[۱۹] اکنون می‌توان گفت که وجود دو غول آمریکایی و اروپایی لاجرم جریان این بادهای خشن را تندتر خواهند ساخت، بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که عضویت اسرائیل در ناتو با توجه به حساسیت‌های منطقه‌ای می‌تواند وضعیت بی‌نظمی را در خاورمیانه افزایش دهد. از این رو چنانچه بپذیریم که جوامع عربی در منطقه، نزدیکی کنونی اسرائیل به ناتو را نوعی جاه‌طلبی این کشور از یک سو و توسعه قدرت نظامی آمریکا از سوی دیگر می‌دانند، لاجرم ورود ناتو به خاورمیانه چندان هم بدون تبعات نخواهد بود.

شاید به دلیل همین تردیدهاست که در مقابل دیدگاهی که معتقد است پیوستن اسرائیل به ناتو احساس امنیت در این کشور را تقویت خواهد کرد و عاملی برای حل منازعه و نرمش اسرائیل خواهد شد، این دیدگاه سر برافراشته است که قبل از ورود اسرائیل به ناتو، این کشور باید منازعه خود با اعراب را پایان دهد، مرزهای خود را تثبیت کند و سپس به مثابه کشوری با هویت و امنیت خاص، خود را به پیمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد سازد.

با این وجود، تحولات سترگی که اکنون خاورمیانه تجربه می‌کند، می‌تواند واجد این پیام مهم به کشورهای اسلامی خاورمیانه باشد که منطقه آنان تغییرات اساسی را تجربه می‌کند. ممکن است چنین تحولاتی منشأ درونی نداشته باشند، اما به‌رغم منافع متضاد و متعارض کشورهای خاورمیانه با اروپاییان، این احساس مشترک ممکن است وجود داشته باشد که تروریسم روح خاورمیانه را از درون فرو می‌بلعد و برای غلبه بر چنین وضعیتی شاید بهتر آن باشد که جوامع اسلامی خاورمیانه با توسل به نوعی خودآگاهی در پویش‌های منطقه‌ای شرکت کنند.

خواه ناخواه ناتو به حوزه خاورمیانه وارد شده و پیش از این، در افغانستان و عراق حضوری فعال داشته است. پیوستن اسرائیل ممکن است خطرات جدی را برای امنیت و ثبات منطقه به همراه داشته باشد، اما نقیض این قضیه آن است که تصور کنیم ورود به ناتو، اسرائیل را از رفتارهای افراطی در آینده بازدارد. آن طور که اودر اران، سفیر اسرائیل در اتحادیه اروپا بیان می‌کند، این احساس اکنون در اسرائیل وجود دارد که این کشور عضو سازمان ملل و بانک جهانی است، اما در هیچ پیمان منطقه‌ای شرکت ندارد.[۲۰] شاید وارد شدن این کشور به ناتو نوعی تزریق اعتماد به نفس به اسرائیل باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اکنون اسرائیل بیش از هر زمان دیگری به تأمین امنیت دائم و کسب هویت ثابت نیازمند است. نزدیک شدن به ناتو تنها یکی از راه‌هایی است که اسرائیل برای خروج از انزوا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی انجام می‌دهد. آن طور که از شواهد برمی‌آید، هنوز مسئله عضویت مطرح نیست، بلکه از فرایندی سخن

گفته می‌شود که اسرائیل برای پیوستن به ناتو آغاز کرده است. تاکنون اسرائیل با عقب‌نشینی از کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به نهایی شدن مذاکرات و توافقات صلح میان حکومت مستقل فلسطینی می‌اندیشد. این به آن معناست که اسرائیل از میان دو راه‌حل منازعه و سپس ورود به ناتو و حل منازعه[۲۱] اولی را برگزیده است.

چنانچه اسرائیل در سال‌های آتی به ناتو بپیوندند، مرزهای خود را در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ به عنوان مرزهای بین‌المللی خود تثبیت خواهد کرد و با پذیرش نهایی دولت مستقل فلسطینی سعی خواهد کرد تا خود را به عنوان کشوری باثبات و نرمال در عرصه بین‌المللی مطرح سازد.

در چنین وضعیتی مسئله اساسی آن است که کشورهای اسلامی خاورمیانه چگونه به اسرائیل جدید خواهند نگریست. لاجرم می‌توان پیش‌بینی کرد که تضادها و تعارض‌های ایدئولوژیک باقی خواهند ماند، چراکه چنین تعارضاتی اکنون جزء ذات خاورمیانه محسوب می‌شوند. در سال‌های آتی شاید بسیاری از دولت‌های اسلامی مجبور شوند تا اسرائیل را مورد پذیرش قرار دهند، اما تضادهای ایدئولوژیک همچنان در عرصه اجتماعی این جوامع باقی خواهند ماند. چنین تضادهایی به نوبه خود می‌تواند موجد اقدام علیه اسرائیل باشد.

در چشم‌انداز آینده ممکن است اردن، مصر و عراق نیز به ناتو بپیوندند و حاشیه امنیتی اسرائیل را فراخ‌تر سازند، اما مرزهای اسرائیل در جوامع اسلامی همچنان نزاع‌آلود و گاهی خونین باقی خواهد ماند. از زاویه‌ای دیگر، جایگاه ناتو در آینده خاورمیانه نیز به تحولات پیش‌رو بستگی دارد. چنانچه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ـ نامی که اکنون بی‌معنی به نظر می‌رسد ـ پیروز از منازعه خاورمیانه بیرون آید، باید حضور درازمدت آن را در منطقه خوشامد

گفت. در چنین وضعیتی، تغییر حکومت‌های محافظه‌کار عرب یکی از مهم‌ترین دلمشغولی‌های آمریکا و اروپا از رهگذر ناتو خواهد بود. با توجه به روند رو به گسترش انقلاب‌های مخملی، خاورمیانه مستعد تغییرات از طریق چنین انقلاب‌هایی به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

۱- سعد محیو، «آمریکا، ناتو و طرح خاورمیانه بزرگ»، ترجمه سعید آقاعلیخانی، به نقل از روزنامه الحیات، چاپ لندن، ۱۳۸۲/۱۲/۸.

۲- «ناتو و اسرائیل در تلاش برای گسترش روابط» در
http://www.dw-world .de

۳- سعید محیو، پیشین

4- Hassan Tahsin "Implictions of Israel Joinng NATO in ArabNews: http://www. arabnews.com

۵- کیومرث جاویدنیا، «گسترش ناتو به شرق و تأثیر آن بر امنیت ملی ج.ا.ا.»، در کتاب اروپا (۲)

انتشارات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۶۹.

6- Ronald D.Asmus and Bruce, P.Jackson "Does Israel Belong in the EU and NATO?" in: Policy Review. Marshall Fund of The United State. Feb 2003 p: 1-2.

7- Nicholas Fiorenza "NATO Begins Its First out - of- Area Mission".Brussels U.S. Defense News. 18/08/2003.

8- Ronald Asmus, Ibid.

۹- مهدی نجف‌زاده، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی بعد از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه برداشت دوم، شماره سوم، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۱.

۱۰- سعد محیو، پیشین، ص ۲.

۱۱- هنری کیسینجر، «بحران عراق، تجلی قدرت آمریکا و آینده ناتو»، ترجمه سعید آقاعلیخانی، برگرفته از Media Tribun International، ۱۳۸۱/۱۲/۷.

12- "A Partnership Between Israel and NATO" "Article From Jane's Terrorism and Insurgency Centre. 12/05/2003 in: http://www.janes.com

۱۳- «عراق، اسرائیل و مصر را عضو ناتو کنید»، به نقل از نیویورک تایمز در روزنامه شرق ۱۳۸۲/۸/۶

14- "NATO - Israel Partnership Boosted" in BBC News in: http://www.news.bbc.co.uk, 24/02/2005.

15- Ronald Asmus "Does Israel Belong in The EU and NATO" Ibid P:2.

16- OP.cit P: 6-7.

17- OP.cit P: 8.

18- Hassan Tahsin, Ibid

۱۹- جیمز بیل، «ایالات متحده: خاورمیانه و سیاست نامنسجم»، ترجمه مهدی نجف‌زاده، فصلنامه برداشت دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۳، ص ۵۶.

20- Judy Dempsey "Israel Explores Closer Link To NATO in International Herald Tribune, 03/03/2005.

21- Julie Stahl "Closer Israel, NATO Ties Could Help Resolve Israel - Palestinian Conflict, Experts Say in: CNS News, 17/12/2004, in: http://www.cnsnews.com

ناتو و بازی‌های المپیک آتن

علی فلاحی*

مقدمه

نخستین بازی‌های المپیک در یونان (۷۷۶ ق. م) روی داد، درحالی که نخستین بازی‌های المپیک مدرن در آتن و در ۱۸۹۶ انجام شد. لذا برگزاری و میزبانی یک المپیک موفق به منزله غرور ملی و بالاترین اولویت دولت یونان محسوب می‌گردید. همچنین بازی‌های اخیر المپیک در یونان (۲۰۰۴) در مقایسه با دیگر بازی‌های المپیک که در گذشته اتفاق افتاده بود، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود. درواقع، بازی‌های المپیک آتن، نخستین بازی‌های تابستانی است که پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آن هم در یک کشور اروپایی و مهد و گهواره تمدن غرب و دموکراسی صورت می‌گیرد، به‌طوری که پیش از

---

*. دارای مدرک دکترای روابط بین‌الملل و مدیر کتاب اروپای مؤسسه تهران

برگزاری بازی‌ها، کارشناسان امنیتی، آتن را هدف بزرگ‌ترین حملات تروریستی در مقایسه با دیگر شهرهای برگزارکننده المپیک در گذشته قلمداد نموده‌اند.[۱]

بازی‌های المپیک برای مدت‌های مدیدی یک هدف مطلوب تروریستی محسوب می‌شده که برای نمونه می‌توان به رویداد مونیخ ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۶ آتلانتا اشاره کرد. درواقع، پیشینه اقدامات تروریستی و تهدیدآمیز، نخستین‌بار در بازی‌های المپیک ۱۹۷۲ مونیخ روی داد که در جریان آن، یازده ورزشکار و مربی اسرائیلی از سوی کماندوهای فلسطینی ربوده و کشته شدند که از سوی غربی‌ها به «قتل عام مونیخ» شهرت یافته است.[۲] واقعه دیگر مربوط به اتهام یک آمریکایی برای بمب‌گذاری در حوالی محل برگزاری بازی‌های المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا بوده است. اما با وجود این دو رویداد برجسته، تروریست‌ها مکرراً اقدام به برنامه‌ریزی جهت حمله به سایر بازی‌های المپیک را داشته‌اند، هرچند در این امر ناکام مانده‌اند.[۳]

حادثه ۱۱ سپتامبر، نقطه عطفی در عملیات تروریستی محسوب می‌شد، چراکه مقیاس و گستره آن به سطح تحلیل ملی محدود نمی‌شد و حیطه بین‌المللی و جهانی را مورد هدف و آماج خود قرار می‌داد. بنابراین دیگر صحبت از یک دشمن شناخته‌شده ملی نبود که به آسانی قابل شناسایی و پیگیری و مقابله باشد، بلکه شبکه‌ای از جنایات و تروریسم سازمان‌یافته مطرح می‌شود که چهره‌ای ناشناخته دارد و لذا رهگیری این شبکه‌ها، سازمان‌ها و گروه‌ها مستلزم بودجه‌ها و هزینه‌های امنیتی بسیار بالایی است که تنها از عهده یک کشور برنمی‌آید و لذا همکاری جمعی امنیتی را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و حتی جهانی می‌طلبد. بر این اساس رویداد ۱۱ سپتامبر، موجب شد

تا هوشیاری بین‌المللی نسبت به تروریسم افزایش یابد و لذا برنامه‌ریزان امنیتی ملی در جهت تأمین هزینه و سازوکارهای امنیتی جهت مقابله با گستره‌ای از چالش‌های متنوع برآیند.[۴]

بازی‌های المپیک آتن از سوی دیگر نیز کانون توجه و تمرکز امنیتی بوده و آن درخواست دولت یونان از سازمان ناتو برای پوشش امنیتی حریم هوایی، دریایی و لجستیکی این کشور در طول بازی‌هاست. درواقع، همکاری ناتو با دولت یونان را می‌توان نخستین عملکرد امنیتی این سازمان در قلمرو ملی یک کشور اروپایی به واسطه برگزاری بازی‌های المپیک قلمداد نمود که از این جهت قابل تأمل و بررسی است.

بر این اساس، این سؤال مطرح می‌شود که دلایل همکاری ناتو با یونان در زمینه پوشش امنیتی بازی‌های المپیک آتن بر چه مبنایی استوار بوده و ناتو تا چه حد در جهت تأمین امنیت ملی یونان و مقابله با تروریسم بین‌المللی موفق عمل کرده است؟

اما پیش از بررسی عملکرد ناتو، مروری بر مفهوم امنیت مشترک در گفتمان مدرن یا پلورالیستی خواهیم داشت تا در این راستا، بیشتر حضور ناتو در المپیک آتن و گستره حیطه عملکرد این سازمان از زمان تأسیس‌اش تاکنون درک و قابل ارزیابی گردد.

مفهوم امنیت مشترک در بازی‌های المپیک آتن

روند بررسی‌های امنیتی به سوی این برداشت هدایت می‌گردد که پاسخ نهایی به مسئله عدم امنیت را نمی‌توان صرفاً در سطح دولت جست‌وجو کرد. به سخن دیگر، به تدریج این نگرش که امنیت یک کشور پیوند نزدیکی با امنیت

سایر دولت‌ها داشته و به هم وابستگی امنیتی میان کشورها به معنای اثرگذاری مستقیم امنیت هر کشور بر امنیت کشور یا کشورهای دیگر است، در قالب مفهوم امنیت بین‌الملل یا امنیت مشترک متجلی شد. در گفتمان مزبور برخلاف گفتمان سنتی، که براساس آن امنیت در عدم تهدید تعریف می‌شد، علاوه بر فقدان تهدید بر سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و حفظ منافع ملی نیز تأکید می‌شود. بر همین اساس است که «رابرت ماندل» بحث از اطمینان خاطر را در قالب مفاهیمی چون احساس آزادی از ترس یا احساس ایمنی که ناظر بر امنیت مادی و روانی است، در تعریف امنیت ملی گنجاند و در کنار رفع تهدید، از ایجاد فضای اطمینان‌بخش نیز سخن به میان آورد.(۵)

به تبع چندبعدی بودن امنیت ملی براساس نگرش مدرن، قاعده بازی در این گفتمان نیز تغییر می‌یابد. وقتی صحنه جنگ تنها رویارویی نظامی دو واحد سیاسی نیست و بازیگران می‌توانند ضعف و یا حتی شکست را در یک زمینه با یاری جستن از سایر زمینه‌ها و ابعاد تلافی کنند، قاعده بازی براساس حاصل جمع جبری متغیر در روابط میان بازیگران تعریف می‌شود. لذا این‌گونه به نظر می‌رسد که به موازات روند جهانی‌شدن، امنیت تعریف گسترده و چندبعدی پیدا کرده و بیشتر تأکید بر وابستگی متقابل امنیتی است تا تصور حاصل از جمع جبری صفر.

بر این اساس، امنیت مشترک عمومی یا جامع مطرح می‌گردد و فرض می‌شود که خطرات جهانی وجود دارند که تمام نظام بین‌الملل را تهدید می‌کنند و این خطرات با محافظت از مرزهای ملی حل نمی‌شود، بلکه راه‌حل آن مبتنی بر حس گسترده‌ای از منفعت دسته‌جمعی خواهد بود.(۶)

به نظر می‌رسد تهدیدات همواره دستور کار امنیت را شکل می‌دهند. تهدیدات مورد نظر فراتر از نیروی نظامی بوده و شامل تهدیدات منابع محیطی،

اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و البته نرم‌افزاری می‌شود، البته درصورتی که آنها بقای کل حکومت، مردم یا شیوه زندگی ملت را مستقیماً تهدید نمایند.[۷]

از زمان فروپاشی شوروی به عنوان هدف اصلی تشکیل ناتو، سازمان همواره این دغدغه را داشته است که دستور کار امنیتی خود را براساس چه مؤلفه‌ها یا ابعادی از تهدید استوار سازد، به تعبیری دیگر، دستور کار امنیتی گسترده‌ای تعریف شود و یا براساس یک دستور کار امنیتی بسته موجودیت یابد. درواقع، شکل‌گیری پدیده‌ای به نام تروریسم بین‌الملل این دستاویز را برای ناتو ایجاد کرد تا موضوع دستور کار امنیتی خود را «ویژه»، اما حیطه امنیتی را «گسترده» ببیند. بنابراین موضوع آن ویژه و خاص است، چراکه تروریسم جایگزین تهدیدی به نام ویروس کمونیسم (شوروی) شده است و از آنجا که این موضوع در مکان یا مرزهای ملی مشخصی جای نمی‌گیرد، حیطه‌ای گسترده را به خود گرفته است که البته نیاز به همکاری وسیعی دارد.

بر این اساس، همکاری ناتو در بازی‌های المپیک آتن از چند جهت قابل بررسی و ارزیابی خواهد بود:

۱) سطح فروملی (مبارزه با گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی یا آشوب‌طلب در داخل کشور)؛

۲) سطح ملی (درخواست دولت یونان از ناتو جهت تأمین امنیت بازی‌های المپیک)؛

۳) سطح فراملی (تعهد اعضای ناتو به ماده (۵) و لزوم همکاری فراملی آنها جهت دفاع و همچنین تأمین نیازهای لجستیکی)؛

۴) سطح بین‌المللی (گسترش فعالیت‌ها و عملکرد ناتو به سوی بازی‌های المپیک به عنوان تبلور روحیه همکاری در میدان بزرگ جهانی).

۱) سطح تحلیل فروملی: نقش گروه‌های تروریستی در تهدیدات داخلی

تا همین اواخر، سابقه یونان در مبارزه با تروریسم داخلی به هیچ عنوان قابل قبول و مناسب تلقی نمی‌شد. گروهی موسوم به «سازمان انقلابی ۱۷ نوامبر (17N)»[1] از ۱۹۷۵ با مصونیت کامل عمل کرده و این درحالی است که مسئولیت ترور چهل مقام رسمی آمریکایی و بسیاری از افراد دیگر را برعهده گرفته‌اند. به دنبال دستگیری اتفاقی یک تروریست سازمان ۱۷ نوامبر در ژوئن ۲۰۰۲ پس از انفجار بمبی در دستانش، مقامات یونان اقدام به دستگیری رهبران و اعضای این سازمان نمودند. پس از این رویداد، دیگر هیچ اقدام تروریستی از سال ۲۰۰۲ منتسب به سازمان ۱۷ نوامبر نگردید، به‌طوری که رئیس پلیس یونان اظهار داشت: «۱۷ نوامبر دیگر وجود خارجی ندارد».(۸)

اما وزارت خارجه آمریکا همچنان نام این سازمان را در لیست سالیانه خود تحت عنوان سازمان‌های تروریستی خارجی در الگوهای تروریسم جهانی حفظ کرده است، با ذکر این نکته که رئیس پلیس اشاره داشته است که «اعضای دیگر گروه در مقیاس گسترده‌ای وجود دارند و تحقیقات همچنان ادامه دارد».(۹)

پس از کامیابی دولت یونان علیه سازمان ۱۷ نوامبر، تمرکز مقامات یونانی بر سازمان «تلاش خلق انقلابی (ELA)»[2] گردید. این سازمان نیز از سال ۱۹۷۵ فعال بوده و مسئولیت صدها بمب‌گذاری و دست‌کم دو قتل را برعهده گرفته است. الگوهای تروریسم جهانی در سال ۲۰۰۳، سازمان «هسته انقلابی»[3] را به عنوان یک سازمان تروریستی خارجی در لیست خود قرار داد و آن را جانشین

---

1. Revolutionary Organization 17 November
2. Revolutionary People's Struggle
3. Revolutionary Nuclei (RN)

احتمالی ELA می‌داند که تاکنون مسئولیت هیچ‌گونه اقدامی را از سال ۱۹۹۵ به عهده نگرفته است و دیگر در لیست سیاه وزارت خارجه قرار ندارد. قابل توجه است که پنج عضو ELA در ژانویه ۲۰۰۳ درحالی دستگیر شدند که متهم به جنایاتی ازجمله ابزارهای بمب‌گذاری مورد استفاده ارتش آمریکا بودند که در حال حاضر مورد تحقیق است. هرچند دولت یونان بر این اعتقاد است که ELA همچون سازمان ۱۷ نوامبر متلاشی شده است.[۱۰]

درهر حال، برخی از تحلیلگران استدلال می‌کنند که حتی اگر باقیمانده‌های این دو سازمان در مقیاس بزرگی وجود داشته باشند، باز هم به واسطه میهن‌پرستی و ناسیونالیسم ادعایی خود، به هیچ فعالیت تروریستی در طول بازی‌های المپیک اقدام نخواهند ورزید.[۱۱] با وجود این، چنین احساساتی ممکن است مانع گروه‌های آنارشیستی که عمدتاً در آتن هستند و تجار آمریکایی و متحدان آمریکا را مورد هدف قرار می‌دهند، نشود، که برای نمونه می‌توان به مواردی ازجمله «امریکن اکسپرس، سیتی‌بنک و مک‌دونالدز»[۱] اشاره کرد.[۱۲]

همچنین این نگرانی وجود داشت که آنارشیست‌های یونانی با گروه‌های همفکر خود همچون مخالفان جهانی‌سازی چه در یونان و چه در هر نقطه‌ای از اروپا در طول بازی‌های المپیک متحد شوند.[۱۳] درواقع آنها دارای این پتانسیل بودند که اقدام به تاراج و آزار حجم زیادی از توریست‌های خارجی در آتن نمایند.

در یونان یک جمعیت مسلمان بومی نیز وجود دارد که البته تاکنون گزارشی

---

1. American Express, Citibank, MC Donald’s

دال بر وجود تحرک یا فعالیت گروه‌های تروریست رادیکال اسلامی در یونان ارائه نشده است.[۱۴]

۲) سطح تحلیل ملی: درخواست دولت یونان از ناتو جهت پوشش امنیتی بازی‌های المپیک

یونان، کوچک‌ترین کشوری است که تاکنون پس از فنلاند (۱۹۵۲) میزبانی المپیک را برعهده داشته و طبعاً مسائل و نگرانی‌هایی درخصوص توانایی‌های این کشور جهت مدیریت و تدبیر ابعاد نظامی و امنیتی کامل تیم‌های ورزشی و البته مسیرهای ورودی به این کشور مطرح گردیده است.[۱۵]

با توجه به اهمیت یادشده و همچنین میزبانی یک المپیک موفق که خود میراث هلنی است، «کارامانلیس»، نخست‌وزیر یونان، وزیر فرهنگ این کشور را مستقیماً مسئول المپیک نمود و بدین ترتیب وعده «بهترین و مطمئن‌ترین بازی‌های المپیک» را داد.[۱۶]

اظهارات نخست‌وزیر یونان درحالی صورت گرفت که یونان از سویی به واسطه آسیب‌پذیری خود به لحاظ موقعیت جزیره‌ای و برخورداری از هزاران جزیره در دریای اژه، دریای ایونی و دریای مدیترانه و همچنین مجاورت جغرافیایی با نقاط حساس و بحران‌خیز خاورمیانه و بالکان و از سوی دیگر به دلیل تداوم حملات تروریستی ازجمله بمب‌گذاری در قطاری در اسپانیا در مارس ۲۰۰۴ بیمناک شده بود، چراکه با توجه به اهمیت یونان به عنوان گهواره و مهد تمدن دموکراسی غربی، برخی از کارشناسان، آتن را هدف بزرگ‌ترین حملات تروریستی قلمداد می‌کردند.[۱۷]

شایان ذکر است که المپیک آتن نخستین بازی‌های تابستانی پس از رویداد

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است و لذا این احتمال داده می‌شد که القاعده به گهواره تمدن غرب حمله نماید تا بدین‌وسیله غربی‌ها، اقدام به تخلیه و ترک کشورهای اسلامی کنند و «پیمان صلح» را منعقد نمایند.[۱۸]

لذا رویدادها و موارد امنیتی ذکرشده در بالا سبب گردید تا دولت یونان از ناتو درخواست رسمی نماید که در جهت تأمین پوشش امنیتی (هوایی و دریایی) با این کشور همکاری نماید.[۱۹]

درخواست رسمی دولت یونان درحالی صورت گرفت که حزب کمونیست یونان (KKE) بیانیه‌ای را صادر کرد، مبنی بر اینکه با مداخله ناتو در تأمین امنیت بازی‌های المپیک کاملاً مخالف است و بر این اساس دولت یونان را متهم کرد که با توجه به حادثه مادرید در تلاش است تا از تشدید حس ناامنی در آتن سوءاستفاده نماید.[۲۰]

شایان ذکر است که یونان نخستین کشور عضو ناتو (اوایل مارس ۲۰۰۴) و پرتغال (۲۵ مارس ۲۰۰۴) دومین کشور عضو این سازمان است که تاکنون خواستار حمایت ناتو از طریق گشت‌های دریایی و هوایی شده‌اند.[۲۱]

با وجود درخواست رسمی از ناتو، مسئولیت امنیت بنا بر اظهارات وزیر نظم عمومی یونان، منحصراً در اختیار این کشور قرار گرفت. وی در این رابطه اظهار داشت: «تنها سران پیشین و کنونی بازدیدکننده از یونان در طول بازی‌های المپیک مجاز به آوردن اسکورت مسلح خود می‌باشند». بر این اساس، ورزشکاران و تیم‌های همراه با اسکورت‌های امنیتی اما غیرمسلح محافظت خواهند شد. وی همچنین منکر حضور هرگونه نیروهای خارجی در طول بازی‌ها شد، هرچند تحت فشار شدید آمریکا، یونان مجوز حضور ۴۰۰ نیروی ویژه آمریکایی در بازی‌ها را داد. در مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز هم ادعا شده بود

که تحت نظارت ناتو و یونان به افسران امنیتی آمریکا، اسرائیل و احتمالاً بریتانیا نیز اجازه حمل اسلحه داده شده است. این درحالی است که قانون اساسی یونان، پرسنل و نیروهای خارجی را از حمل سلاح در خاک این کشور منع می‌نماید.(۲۲)

درواقع، حضور ناتو در بازی‌های المپیک آتن بیانگر نقش بی‌سابقه‌ای است که این سازمان تاکنون بازی کرده است. البته ورود ناتو مستلزم این است که دولت، مصوبه لازم را از پارلمان اخذ نماید و این قانون برای ورود کلیه نیروهای خارجی الزامی است.(۲۳)

در کنار حزب کمونیست، گروهی موسوم به "Pheros & Athena"[۱] که مسئولیت بمب‌های آتشین کوچکی را که در جریان اعتراض به دیدار مقامات کمیته المپیک از آتن بر عهده گرفته بودند نیز مخالفت خود را با حضور ناتو یا ایالات متحده و تشدید وضعیت امنیتی در کشور اعلان کردند.(۲۴)

با وجود نگرانی‌های امنیتی ملی و فروملی از سوی دولت یونان و همچنین حضور احزاب و گروه‌های فشار فعال در داخل، دولت یونان مسئولیت امنیتی بازی‌های المپیک را برعهده گرفت و بالاترین و بیشترین هزینه امنیتی ممکن را در طول تاریخ بازی‌های المپیک تاکنون هزینه نمود، به‌طوری که برآورد شده حدود هشت تا دوازده میلیارد دلار جهت میزبانی گران‌ترین المپیک تاریخ، هزینه شود. این درحالی است که «کارامانلیس»، نخست‌وزیر یونان در خطابه خود در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴ اعلام نمود: «اقتصاد یونان با یک مسئله حاد مالی مواجه است، چراکه از کسری بودجه ۵/۳ درصد و یک بدهی ۱۱۲

---

۱. الهه نور و الهه خرد و عقل

درصدی از تولید ناخالص داخلی رنج می‌برد که یکی از بالاترین نرخ‌ها در اتحادیه اروپا محسوب می‌شود. به موجب «پیمان رشد و ثبات اتحادیه اروپا»، کسری بودجه بیش از سه درصد تولید ناخالص داخلی مشمول قوانین تنبیهی خواهد شد. در حال حاضر، بدهی یونان تقریباً دو برابر سقف شصت درصدی پیمان یادشده است و از سویی نیز هزینه‌های المپیک خود متحمل $\frac{1}{4}$ کسری بودجه می‌گردد که حدود پنج میلیارد دلار برآورد گردیده است».[۲۵]

یونان و تدبیر امنیتی بازی‌های المپیک آتن

میزبانی حدود ۱۰,۰۰۰ ورزشکار از سوی ۱۹۹ کشور جهان در ۲۸ رشته ورزشی همراه با حضور حدود ۱/۵ میلیون نفر تماشاگر و ۲۰,۰۰۰ خبرنگار از سوی رسانه‌های جهان در آتن مستلزم توجه و اولویت بالای امنیتی است، به‌ویژه آنکه رویداد مزبور، بزرگ‌ترین رویداد ورزشی بود که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت پذیرفت. بر این اساس بیش از ۵۰,۰۰۰ نیروی امنیتی ازجمله ۱۰,۰۰۰ نیروی نظامی جهت پوشش امنیتی بازی‌های المپیک از سوی یونان در نظر گرفته شدند.

همچنین اقدامات امنیتی، شامل بیش از ۱,۴۰۰ دوربین امنیتی با دستگاه‌های شنود است که البته با هلی‌کوپترها و هواپیماهای آواکس پشتیبانی می‌گردند. هزینه‌های امنیتی دولت یونان صرفاً حدود ۸۰۰ میلیون دلار برآورد شد، یعنی سه برابر رقمی که جهت المپیک پیشین در شهر سیدنی استرالیا هزینه شده بود.[۲۶] برخی منابع نیز اظهار داشته‌اند که هزینه‌های امنیتی دولت یونان بالغ بر ۱/۲ میلیارد یورو (۱/۵ میلیارد دلار) است، درحالی که کل بودجه المپیک، ۴/۶ میلیارد دلار و درصورتی که بودجه المپیک را همراه با هزینه‌های امنیتی

محاسبه نماییم، بالغ بر هفت میلیارد یورو (۸/۵ میلیارد دلار) می‌گردد.(۲۷)

هزینه‌های امنیتی دولت یونان را باید در دو بخش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مورد بررسی قرار داد:

۱ـ بخش سخت‌افزاری

عملیات «افیتوس»[1] جهت تأمین امنیت بازی‌های المپیک از سوی نیروهای مسلح یونان، بزرگ‌ترین عملیات امنیتی داخلی یونان محسوب می‌گردد، به‌طوری که دربر گیرنده ۵۳,۳۶۲ نیروی انسانی (مرد و زن)، ۵۱ زیردریایی و کشتی، ۱۵۷ هواپیمای جنگنده، ۲۳ گشت‌زن دریایی، ۵۲ هلی‌کوپتر و ۲۸ باتری سیستم‌های دفاع ضدموشکی و هواپیمایی است.(۲۸)

همچنین در تلاشی مشابه با چتر امنیتی پرتغال به هنگام «بازی‌های یورو ۲۰۰۴»، یونان نیز اقدام به گشودن یک چتر امنیتی متشکل از موشک‌های پاتریوت، استینگر و هاوک برای محافظت از آتن در برابر حملات تروریستی در طول بازی‌های المپیک نمود. این چتر هوایی با حضور میراژ ۲۰۰۰ و جنگنده‌های رهگیر F-16 و ایستگاه‌های رادیویی پروازی تکمیل شد و البته در مورد سایر شهرهای یونان که مدخل و ورودی‌های المپیک بودند نیز اجرا گردید.(۲۹)

شایان ذکر است که یونان، شش موشک پاتریوت ضدهواپیما مستقر در فرودگاه نظامی آتن را جهت اجرای سیاست حمایتی علیه هواپیماهای تروریستی و یاغی که وارد حریم هوایی پایتخت یونان در طول بازی‌های المپیک (۲۹ ـ ۱۳ اوت) می‌شدند، به‌کار گرفت. البته چنین اقدامی نیز پیش از این در طول

---

1. IFITOS

«بازی‌های المپیک تابستانی آتلانتا» (۱۹۹۶) و «بازی‌های زمستانی سالت لیک سیتی»[1] (۲۰۰۲) آمریکا صورت پذیرفته بود. به استثنای موشک‌های آمریکایی، موشک‌های روسی ضدهواپیما مدل SS300 نیز جهت حمایت از شهر «هراکلیون»[2] در جنوب جزیره کرت مستقر شده بودند. اقدامات امنیتی مزبور از سوی دولت یونان به گونه‌ای بود که بنا به نظر وزیر نظم عمومی این کشور، هرگونه حمله هوایی مشابه رویداد ۱۱ سپتامبر علیه المپیک آتن، سرنگون و ساقط خواهد شد. این درحالی بود که پوشش امنیت هوایی با هواپیماهای هشداردهنده آواکس ناتو در حریم هوایی یونان تقویت می‌شد.[۳۰] ارتش نیز از ناوهای جنگی و کماندوهای ضدتروریستی بهره می‌گرفت، به‌طوری که در ماه اوت، نیروی پلیس به هیچ وجه از تعطیلات استفاده ننمود.[۳۱]

۲ـ بخش نرم‌افزاری

دیگر خط جبهه امنیتی گشوده‌شده از سوی دولت یونان در جریان بازی‌های المپیک آتن، به‌کارگیری تجهیزات رایانه‌ای به‌ویژه فرانسوی جهت مبارزه با هکرها، ویروس‌های نامرئی رایانه‌ای و اسب‌های تروای عصر سایبرها می‌باشد. چراکه از زمان بازی‌های المپیک سیدنی (۲۰۰۰)، تهدیدات به واسطه وجود هکرها و ویروس‌ها افزایش بسیاری یافتند. شبکه رایانه‌ای المپیک تقریباً یک سیستم بسته با محدودیت ورودی‌های آشوب‌ساز از خارج است.[۳۲]

سیستم امنیتی که به نام C41 معروف است، شامل «فرماندهی، کنترل، ارتباطات، رایانه‌ها و اطلاعات» می‌شود که از سوی «شرکت سایک»[3] با ارزشی

1. Salt Lake City
2. Heraklion
3. Science Applications International Corporation (SAIC)

معادل ۲۵۵ میلیون یورو ساخته و ارائه شده است. سیستم یادشده ارتباط‌دهنده کشتی‌ها، هلی‌کوپترها، موشک‌های پاتریوت، آواکس‌ها، هواپیماها و نیروهای ویژه ناتو است تا حدود ۱,۲۰۰ نفر (پلیس و گارد ساحلی) بتوانند به فایل گزارشات رویداد بازی‌های المپیک رجوع نمایند و از ۱,۰۰۰ دوربین ویدئویی دیده‌بانی، نقشه و تجهیزات بیمارستانی استفاده کنند. از دیگر اقدامات امنیتی نرم‌افزاری، صدور پاس‌ها و گذرنامه‌های امنیتی است که برای ۱۸۰,۰۰۰ هیأت نمایندگی المپیک صادر شده است.[۳۳]

از سویی برای نخستین بار، مقامات بین‌المللی المپیک اقدام به ارائه یک بیمه‌نامه درصورت لغو بازی‌های المپیک به ارزش ۱۷۰ میلیون دلار و جهت پوشش ریسک بازی‌های تابستانی آتن به واسطه رویدادهای ناگواری همچون «جنگ، تروریسم، زلزله یا سیل» نمودند. این بودجه، جدا از بودجه امنیتی یونان است که سه برابر بودجه استرالیا محسوب می‌گردد.[۳۴]

با وجود اقدامات شدید، هزینه‌های هنگفت امنیتی و اهمیت بازی‌های المپیک آتن، بروز نگرانی بسیار مجامع بین‌المللی درخصوص تهدیدات امنیتی و تروریستی به اندازه‌ای بود که دولت یونان خواستار کمک یک گروه مشورتی شامل ایالات متحده، استرالیا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، اسرائیل و اسپانیا و به‌ویژه درخواست رسمی از ناتو شد.[۳۵]

۳) سطح تحلیل فراملی: نقش ناتو در بازی‌های المپیک آتن

به دنبال انفجار بمبی در مادرید (۱۱ مارس ۲۰۰۴) و کشته شدن ۲۰۰ نفر و زخمی شدن بیش از ۱,۴۰۰ نفر، دولت یونان طی درخواستی رسمی خواستار کمک ناتو جهت تأمین پوشش امنیتی بازی‌های المپیک شد، درحالی که طبق

قانون اساسی یونان، اعزام نیروهای خارجی یا سربازان مسلح به خاک یونان ممنوع می‌باشد، هرچند استثنائاتی برای نگهبانان مسلح رهبران خارجی و نیروهای نظامی ناتو وجود دارد.(۳۶)

درپی درخواست دولت یونان و دیداری که میان دریاسالار گریگوری جانسون از ناتو با مقامات یونانی برای آغاز برنامه‌ریزی امنیت بازی‌های المپیک صورت گرفت، مقرر شد تا ناتو، نظارت هوایی و دریایی جهت پاسداری از المپیک در قبال حملات شیمیایی، بیولوژیکی یا هسته‌ای را ارائه نماید.(۳۷)

البته درخواست از ناتو جهت کمک به پوشش امنیتی یونان، از بعد سیاسی نیز برای این کشور دارای اهمیت است. بدین ترتیب که اگر امنیت المپیک تحت چتر حمایتی ناتو قرار گیرد، آنگاه مسئولیت سیاسی نیز میان ناتو و یونان تقسیم خواهد شد و این نکته اهمیت بسزایی درصورت بروز هرگونه رویداد ناخوشایند در طول بازی‌های المپیک دارد.(۳۸)

با وجود این، عمده تمرکز و توجه بر نقش ناتو در حیطه امنیت و نه سیاست قرار می‌گیرد، به‌طوری که دولت یونان از ناتو این انتظار را درخواست می‌نمود که نقشی را تحت عنوان «هوشیاری هوایی»[1] شامل «نظارت مشترک بر دریاها و محافظت از رویدادهای هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی» ایفا نماید. در این رابطه، گشت‌زنی در دریا از اهمیت ویژه‌ای برای یونان برخوردار است، چراکه وجود صدها جزیره یونانی می‌توانست به عنوان «پاشنه آشیل کشور» عمل نماید.(۳۹)

بر این اساس، به دنبال موافقت وزرای خارجه پیرامون یک رشته اقدامات

1. Aerial Alert

امنیتی با هدف مبارزه با تروریسم ازجمله تقسیم اطلاعات و تقویت امنیت بازی‌های آتن،[۴۰] ناتو اقدام به پروازهای عملیاتی چندین هواپیمای راداری جهت تأمین نظارت و هوشیاری اولیه نسبت به تهدیدات احتمالی در طول بازی‌های المپیک و پاراالمپیک نمود که صرفاً اهداف دفاعی داشت و به درخواست یونان، صورت گرفت.[۴۱]

همچنین تسلیحات عملیات تدافعی کشتارجمعی که به «بازی‌های برجسته»[1] شناخته شده، نخستین مأموریت بزرگ نیروهای ویژه جدید هسته‌ای، رادیولوژیکی، بیولوژیکی و شیمیایی چندملیتی ناتو محسوب می‌شود که در ساحل شهر «هالکیدا»[2] در اول ماه اوت پیاده شد.[۴۲]

تدابیر امنیتی ناتو در کنار هزینه‌های امنیتی یونان درحالی ارائه می‌شد که مسئولیت و فرماندهی امنیتی در طول بازی‌های المپیک در اختیار یونان قرار داشت، به‌طوری که بارها مقامات ناتو و آمریکایی به‌رغم ارسال کمک‌های نظامی، بدین امر اذعان نموده‌اند.

به دنبال ارسال کمک‌ها و تجهیزات نظامی جهت پوشش امنیتی یونان از سوی ناتو، اقدام دیگری از سوی یکی از اعضای ناتو صورت گرفت که پیشینه‌ای از اختلافات مرزی و سرزمینی را بر سر جزایر دریای اژه و مسئله قبرس به یدک می‌کشید. درواقع، ترکیه نیز آمادگی خود را جهت اعزام کارشناسان هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی به یونان (رقیب سیاسی خویش را) برای محافظت از بازی‌های المپیک اعلام نمود. شایان ذکر است که روابط پرتنش دو کشور از سال ۱۹۹۹ بهبود یافته بود و دو کشور یکدیگر را در جریان

1. Distinguished Games
2. Halkida

زلزله‌های ویرانگر یاری رساندند، هرچند همچنان بر سر حقوق کنترل هوایی و سرزمینی در دریای اژه اختلافات جدی دارند.[۴۳]

نقش ایالات متحده در امنیت بازی‌های المپیک

جنگ جدید علیه تروریسم، توجه ویژه آمریکا را نسبت به ارزش اتحادیه ناتو جلب نموده و در عین حال مسائل تازه‌ای را پیرامون نقش آتی ناتو و میزان اراده جمعی آن مطرح کرده است. تنها ۲۴ ساعت پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، متحدان ناتو برای نخستین بار در تاریخ این سازمان، خواستار توسل به قید دفاع متقابل شدند. قید مزبور، ماده (۵) پیمان واشنگتن ناتو است که اظهار می‌دارد: «حملهٔ مسلحانه علیه یک عضو به منزله حمله علیه سایر اعضا خواهد بود». بر این اساس هر اقدام ضروری ازجمله استفاده از نیروی مسلح، امری محتمل خواهد بود. دیگر بندهای این پیمان، اعضا را متعهد به همیاری یکدیگر در جهت تقویت دفاع جمعی می‌نماید که دربر گیرنده سایر حیطه‌های کلیدی همچون تقسیم اطلاعات یا اقدام علیه کمک‌های مالی گروه‌های تروریستی می‌گردد.[۴۴] بر این اساس، ایالات متحده به هنگام حمله به افغانستان، خواستار کمک اعضای ناتو ازجمله یونان جهت حضور بیشتر در افغانستان به‌ویژه در زمینه کمک‌های بشردوستانه شد. این درحالی است که یونان در مورد عراق، تمایلی به اعزام نیرو نداشت، اما به نظر می‌رسید که آموزش اعضای نیروهای مسلح عراق را تقبل نماید (در چارچوب بازسازی ارتش عراق از سوی ناتو).[۴۵]

به دنبال درخواست دولت یونان از ناتو جهت بررسی اعزام نیروهای آمریکایی برای کمک به امنیت بازی‌های المپیک، دونالد رامسفلد اظهار داشت:

«ناتو مشغول بررسی این درخواست در بروکسل است». در هر حال، رامسفلد و مایرز، رئیس ستاد مشترک اروپا، ابراز نمودند که هرگونه کمک سربازان آمریکایی تحت چتر ناتو می‌باشد که شامل یک اتحادیه ۲۶ ملیتی ازجمله یونان است. با وجود این، آمریکا وعده داده بود تا نسبت به ارسال ۴۰۰ نیروی ویژه جهت کمک به امنیت بازی‌ها اقدام نماید، هرچند محل استقرار نیروها را مشخص ننمود.(۴۶)

همچنین ایالات متحده تمایل خود را نسبت به اعزام ۲۰۰ پرسنل ازجمله عوامل FBI و امنیتی دیپلماتیک اعلام نمود، بدین ترتیب که نیروهای مسلح آمریکایی موظف به نگهبانی از ورزشکاران در طول دوره اردوگاه آموزشی پیش المپیک در جزیره کرت می‌شدند. این امر درحالی صورت می‌گرفت که احساسات ضدآمریکایی به واسطه جنگ آمریکا علیه عراق و حمایتش از دیکتاتورهای نظامی یونان (۷۴ ـ ۱۹۶۷) بالا می‌باشد.(۴۷)

شایان ذکر است که یونان به‌رغم عضویت در ناتو از یک سنت دیرینه چپ‌گرای ضدآمریکایی برخوردار است.(۴۸) اما با وجود دارا بودن احساسات ضدآمریکایی، کارامانلیس اقدام به دیدار با وزرای ارشد آمریکایی در خصوص موضوعات مرتبط با امنیت المپیک نمود. همچنین تامس میلر، سفیر آمریکا در آتن در تماس دائم با مقامات یونانی درخصوص امنیت بازی‌های المپیک آتن بوده است و حتی سازمان‌های CIA و FBI نیز در برنامه‌ریزی امنیتی بازی‌ها دخیل بوده‌اند. در کنار اقدامات اطلاعاتی، عملیاتی همچون انجام «سناریوهای فاجعه‌آمیز» شامل بمب‌گذاری‌های انتحاری، حملات شیمیایی، بیولوژیکی و هواپیماربایی از سوی ۱,۵۰۰ سرباز و افسر پلیس یونانی به همراه صدها پرسنل نیروی هوایی ویژه آمریکا با کمک و مشارکت ایالات متحده صورت

پذیرفت.[۴۹] همچنین واشنگتن اقدام به ارسال اسکنرهای رادیویی[1] نیز نمود.[۵۰] البته آتن به اجرای یک تمرین دو هفته‌ای با مشارکت آمریکا تحت عنوان «پسر هرکول ۲۰۰۴» مشغول بود که شامل واکنش‌های ضدتروریستی در کلیه سطوح فرماندهی می‌شد.[۵۱] با وجود اقدامات یادشده و مشارکت آمریکا در مانورهای امنیتی، رامسفلد و بوچر (سخنگوی وزارت خارجه آمریکا) اظهار داشتند که مسئولیت امنیت المپیک با یونان است، هرچند همکاری آمریکا، ناتو و سایر کشورها در این راستا وجود دارد. همچنین رامسفلد در پنتاگون به روزنامه‌نگاران اظهار داشت: «هیچ مذاکره دوجانبه‌ای میان آمریکا و یونان مبنی بر اینکه امنیت بازی‌ها صرفاً در دست ناتو باشد، در جریان نبوده است».[۵۲]

در هر حال، براساس آخرین پژوهش‌های مرکز پژوهش کنگره آمریکا در ۳۰ آوریل ۲۰۰۴، وزارت امورخارجه این کشور (آمریکا)، در جریان المپیک آتن، ۲,۷۶۳,۰۰۰ دلار جهت حضور ۱۵۰ نماینده ویژه، هزینه نمود. این هزینه شامل حمل‌ونقل هوایی، حق مأموریت، کرایه بار، حمل ابزارهای نظامی، حمل‌ونقل محلی و دیگر هزینه‌های حمایتی می‌شد.[۵۳]

جدا از وزارت خارجه، مقامات یونانی با شورای امنیت ملی، وزارتخانه‌های دادگستری، امنیت کشور، انرژی و سازمان سیا (CIA) رایزنی کرده‌اند.[۵۴]

۴) سطح تحلیل بین‌المللی

اکنون امنیت، یک نگرانی بین‌المللی و نه ملی تلقی می‌شود، با توجه به این نکته که المپیک آتن، بزرگ‌ترین گردهمایی بین‌المللی پس از رویداد ۱۱ سپتامبر

---

1. Radiation Scanners

یا حمله القاعده به ایالات متحده محسوب می‌گردد. اگرچه چندین عملیات تروریستی پس از رویداد یادشده به القاعده نسبت داده شده است، اما با وجود این، القاعده هیچ تهدید مشخصی را علیه المپیک آتن اتخاذ ننمود. حتی بنا به اظهارات وزارت خارجه آمریکا در ماه اوت ۲۰۰۳، هیچ اطلاعاتی دال بر حضور القاعده در یونان به دست نیامده است.(۵۵) در هر حال در ۱۵ آوریل ۲۰۰۴، اسامه بن‌لادن، به اروپاییان «پیمان صلحی» را ارائه نمود، مبنی بر اینکه آنها نیروهای خود را از کشورهای مسلمان خارج نمایند. پیام وی حاکی از این بود که «درهای صلح برای سه ماه گشوده می‌ماند». اما المپیک آتن، هفته‌ها بعد از انقضای مهلت بن‌لادن رخ داد و لذا این نگرانی تشدید شد که مبادا بازی‌های المپیک تبدیل به یک ارزش و هدف سمبلیک اروپایی برای القاعده گردد. بر این اساس، در ۱۹ آوریل ۲۰۰۴، «تام ریج»[1]، وزیر امنیت داخلی آمریکا، المپیک را در لیست اهداف احتمالی تروریستی قرار داد.(۵۶)

با توجه به نگرانی‌های مزبور امنیتی و حساسیت بسیار یونان درخصوص حاکمیت ملی خود، این کشور از جامعه بین‌المللی خواستار کمک‌های امنیتی جهت بازی‌های المپیک شد که از دید ناظران، عمدتاً حرکتی سیاسی تلقی گردید. بر این اساس، در سال ۲۰۰۰، دولت یونان اقدام به تشکیل یک گروه مشورتی هفت ملیتی (ایالات متحده، انگلستان، آلمان، اسرائیل، استرالیا، فرانسه و اسپانیا) نمود. بدین ترتیب که اعضا دارای ستادی در آتن بودند و در آموزش نیروهای المپیک آتن مشارکت می‌ورزیدند. برای نمونه، متخصصان اسرائیلی، بخش آموزش شناسایی و خنثی نمودن بمبگذاران انتحاری را برعهده

1. Tom Ridge

داشتند.[۵۷] درواقع، شرکت‌های اسرائیلی، دومین پیمانکار بزرگ امنیتی پس از آمریکا در المپیک آتن بوده‌اند که از سوی دولت یونان و با استفاده از بودجه ۱/۲ میلیارد دلاری امنیتی این کشور استخدام شدند.

یونان همچنین مشاوره و توصیه‌های امنیتی را از برخی دولت‌ها ـ و نه صرفاً در قالب گروه مشورتی یادشده ـ دریافت نمود که به طور مشخص می‌توان به کشور روسیه اشاره کرد که مکرراً اقدام به ارسال آزمایشگاه‌های سیار جهت کمک به یک حادثه یا حمله هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی نمود.

در این راستا و در جهت جلوگیری از هرگونه رویداد ناگوار امنیتی، دولت یونان اقدام به یک موافقتنامه متارکه جنگ با عرفات نمود، به‌طوری که دولت خودگردان فلسطین به ارسال نیروهای امنیتی خویش جهت همکاری نزدیک با دولت یونان اقدام کرد. همچنین نمایندگی دیپلماتیک دولت خودگردان فلسطین در آتن در ۱۰ اوت ۲۰۰۴ اظهار داشت که هیچ عرب یا مسلمان واقعی، اقدام به عملیات خشونت‌آمیز علیه المپیک آتن نخواهد کرد.

نتیجه‌گیری

برگزاری بازی‌های المپیک آتن درحالی در کشور یونان ـ گهواره تمدن و دموکراسی غرب ـ صورت گرفت که رویداد مزبور، بزرگ‌ترین گردهمایی بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر محسوب می‌شود، به‌طوری که پیش از برگزاری بازی‌ها، کارشناسان امنیتی، آتن را هدف بزرگ‌ترین حملات تروریستی قلمداد می‌کردند. درواقع، اهمیت حضور ورزشکارانی از ۱۹۹ کشور، دیگر در محدودهٔ مرزهای ملی یک کشور تعریف نمی‌شود، بلکه در سطوحی فراتر از سطح ملی معنا می‌یابد. وجود پدیدهٔ تروریسم دیگر یک پدیده ملی محسوب نمی‌شود،

بلکه به عنوان یک نگرانی مشترک میان جوامع بین‌المللی، در سطوح فراملی و بین‌المللی ارزیابی می‌گردد. بر این اساس، امنیت بین‌المللی یا امنیت مشترک مطرح می‌شود که البته مستلزم روح همکاری جمعی است، هرچند همکاری جمعی بدون وجود یک قوه قهریه معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. ناتو نیز که پس از پایان جنگ سرد همواره به دنبال منطقی جهت ارائه دکترین امنیتی و به عبارتی بقا و موجودیت خود بوده است، با ظهور پدیده‌ای به نام تروریسم بین‌المللی به گسترش حیطه و عملکرد خود اقدام نمود و از تعهد صرف به ماده (۵) پیمان ناتو و به معنای دیگر، دفاع دسته‌جمعی به تعهد بر مفهوم امنیت دسته‌جمعی پرداخت. وجود نیروهای صلح‌بانی ناتو در بالکان یا افغانستان و شاید هم در آینده‌ای نزدیک در عراق، خود گویای این واقعیت است. اما بازی‌های المپیک آتن خود گویای روایتی مشابه اما کمی متفاوت است. درواقع، حیطه عملکرد ناتو در بازی‌های المپیک آتن، همان دفاع از موجودیت اعضای ناتو است، اما عملکرد آن متفاوت می‌باشد، چراکه برای نخستین بار و به درخواست رسمی یک کشور عضو جهت تأمین امنیت بازی‌های المپیک صورت می‌گیرد. به عبارتی حضور ناتو به درخواست یونان با هدف تأمین مفهوم امنیت مشترک و بین‌المللی است. لذا به منظور مقابله با پدیدهٔ تروریسم، برنامه‌ریزان امنیتی در سه سطح ملی (دولت یونان)، فراملی (ناتو) و بین‌المللی (همکاری کشورهای جهان) اقدام به تأمین هزینه و سازوکارهای امنیتی آن نمودند.

در سطح ملی، عملکرد دولت یونان به‌رغم فشار گروه‌های چپ‌گرا ـ آنارشیست و برخی گروه‌های تروریستی و حزب کمونیست با ارائه بودجه یک میلیارد دلاری برای پوشش امنیتی، تحسین برانگیز بود به‌طوری که اقدامات

امنیتی یونان نه تنها منجر به کاهش جرایم حدود چهل درصد شد، بلکه حریم هوایی و دریایی این کشور نیز با ادوات نظامی ناتو و به‌ویژه آمریکا تجهیز گردید. ارائه امنیت نرم‌افزاری در قالب مقابله با چالش‌های رایانه‌ای و همچنین صدور بیمه‌نامه درصورت لغو بازی‌های المپیک از دیگر سازوکارهای المپیک محسوب می‌شود.

اما نقش ناتو در سطح فراملی، درخواست رسمی یونان از ناتو، جدا از چهره نظامی، یک بعد سیاسی نیز داشت، چراکه امنیت مشترک المپیک از سوی یونان ـ ناتو به منزله این بود که مسئولیت سیاسی میان ناتو و یونان تقسیم گردد و این نکته اهمیت بسزایی در صورت بروز هرگونه رویداد ناخوشایند در طول بازی‌های المپیک دارد.

اگرچه ناتو حضور جدیدی را در بازی‌های المپیک تجربه کرد، ولی نقش واقعی را در قالب ناتو، ایالات متحده ایفا نمود، به‌طوری که با وجود منع قانونی یونان، مبنی بر حضور نیروهای خارجی مسلح، ایالات متحده توانست با چانه‌زنی سیاسی، اجازه حضور نیروهای امنیتی خود را در داخل خاک یونان بگیرد. البته این نقش تنها منجر به حضور نظامیان آمریکایی نشد، بلکه حضور مأموران امنیتی سیا و همچنین اسرائیلی را نیز موجب شد.

در هر حال، تدبیر دولت یونان به واسطه دعوت رسمی از ناتو منجر به دو حرکت موازی در دو سطح ملی و فراملی شد. در سطح ملی، دولت یونان موفق گردید تا برخی گروه‌های تروریستی نه‌چندان فعال را سرکوب و جرایم خانگی را کاهش دهد و از سوی دیگر ناتو توانست حیطه عملکردی خود را برای نخستین بار به بازی‌های المپیک گسترش دهد و بدین ترتیب هدف جدیدی را برای ادامه موجودیت و بقای خود ارائه نماید.

پی‌نوشت‌ها

1. "The Security Riddle".
2. "Games Security Scares off Athens Thieves", 18 Aug, 2004.
3. Gregory L. Vistica, "For Athens Olympics, A Security Gap", Washington Post, 27 Sep, 2003.
4. Carol Migdalovitz, "Greece: Threat of Terrorism and Security at the Olympics", CRS Report for Congress, 30 Apr, 2004.

۵. رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

۶. مک‌کین لای، رابرت و لیتل ریچارد، امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۷. ماندل، پیشین.

8. Joanna Mandhrou, "The New Counter – Terrorism Prosecutor Assumed His Duties Yesterday", to Vima, Apr. 20, 2004, Foreign Broadcast Information Service (FBIS) Document GMP 20040421000175.
9. U.S. State Department, Patterns of Global Terrorism 2003, Released Apr 2004.
10. Carol Migdalovitz, Op. Cit. P. 3.
11. Mary Bosis, a Greek Terrorism Expert, on Athens NET Television Network, Dec 10, 2003, FBIS Document GMP 10031210000095.
12. One Newspaper listed about 100 Such Groups. Aryiro K. Morov, "The Gas Canister Arsonists of Athens", Elevtheroptipia, Sep 9, 2003.
13. "E. L. A. S (Greek Police) Confirms the Existence of on Anarchist Axis", To Vima, Jan 21, 2004, FBI Document GMP 20040127000090.
14. Iason, Athanasidis, "Muslims Living in Greece Come Under Intelligence Spotlight Ahead of Olympics", International Herald Tribune, Apr 7, 2004.
15. Carol Migdalovitz, "Greece: Threat of Terrorism and Security at the Olympics", CRS Report for Congress, Apr 30, 2004.
16. "PM Issues Global Invitation to "The Best and Safest Olympics", Athens News Agency, Mar 25, 2004.
17. Carol Migdalovitz, Op. Cit, P. 4.
18. Al Qaeda Struck at Tourists or other Western Targets and Interests in the United States, Indonesia, Morocco, Tunisia, Saudi Arabia, and Attempted to Strike Israeli Tourists in Kenya.
19. Hilmi Toros, "Greece Cracks down on Political Asylum as NATO Called in for Olympics Security, Mar 16, 2004.

20. "Greek Formally Seeks NATO help for Olympics Security", People's Daily Online, Mar 13, 2004.
21. Karolos Grohmann, "Greece, Portugal talk Security for Games Euro 2004", Apr 5, 2004.
22. "Athens 2004: Greece Will Call the Shots on The Olympic Security", Greek News, July 26, 2004.
23. "NATO Pledges to help at Olympics", BBC News, Feb 20, 2004.
24. Hilmi Toros, Op. Cit.
25. "Economic Challenges Following Olympics", Sep 11, 2004.
26. Hilmi Toros, Op. Cit.
27. "Olympic Games 2004 Facts & Figures".
28. "Games Security Scares Off Athens Thieves", Aug 18, 2004.
29. "F-16s will Patrol the Sky During Euro 2004 and Athens Olympics", Mar 24, 2004.
30. "Greece Deploys Patriot Missiles to Safeguard Olympics", ABC Sports, July 28, 2004.
31. "Athens Olympics Steps Up Cyber Security", ABC News, July 16, 2004.
32. Olympic Games 2004 Facts & Figures
33. Stephen Wilson, "IOC Gets Cancellation Insurance for Athens Olympics", Associated Press, Apr 27, 2004.
34. Clifford J. Levy, "Greeks Face New Fears On Security at Olympics", Apr 7, 2004.
35. Hilmi Toros, Op. Cit.
36. "Sports NATO begins planning for Athens Olympics", VOA News, Apr 17, 2004.
37. Hilmi Toros, Op. Cit.
38. Ibid.
39. "NATO to boost Terror Cooperation", BBC News, Apr 2, 2004.
40. "NATO Radar Planes begin Security Overflights for Athens Olympics", U.S. Consulate General, Mumbai, India, Aug 11, 2004.
41. Olympics Games 2004 facts & Figures.
42. "Turkey Ready To Send Chemical, Nuclear Experts to Athens Olympics", Ankara, AFP, June 16, 2004.
43. Ronald Asmus, Antony Blinken and Jeremy Rosner, "A New Mission for NATO", Blue Print Magazine, Nov 15, 2001.
44. "Athens Puts games Security ahead of NATO, June 26, 2004.
45. William Branigin, "Greece Seeks NATO Troops for Olympics", Washington Post, July 22, 2004.
46. "NATO may Help with Security At Athens Olympics", Associated Press, July 22, 2004.
47. Tony Karon, "Terror Strike will Raise Athens Olympics Fears", CNN, June 9, 2000.

48. Clifford Levy, Op. Cit.
49. "Athens Olympics Steps up Cyber Security", July 16, 2004.
50. Hilmi Toros, Op. Cit.
51. "Athens 2004: Greece will Call the Shots on the Olympics Security", Greek News, July 26, 2005.
52. Department of State, "The Budget in Brief – Fiscal year 2004, S. 2144".
53. "Athens 2004", July 26, 2005.
54. Philip Sheron, "U.S. Is Inspecting Overseas Airport for Missile Threats", New York Times, Aug 7, 2003, Athens News Agency, Aug 12, 2003.
55. Carol Migdalovitz, Op. Cit, P. 3-4.
56. Ibid, P. 5-6.
57. Olympics Games 2004 Facts & Figures.

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های مرجع

عناوین کتاب	سال انتشار
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان ـ جلد دوم (مراکز منطقه‌ای)	۸۴
جهانی شدن سیاست (۱) و(۲)	۸۴
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای منطقه خزر	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان جلد اول (مراکز مطالعات استراتژیک، بین‌المللی، سیاست و روابط خارجی و علوم سیاسی)	۸۲
راهنمای سازمان‌های غیردولتی	۸۱

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین کتاب	سال انتشار
اشنایی با کشورهای اسلامی (ترکیه)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی (مالزی)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک آذربایجان(سرزمینی، سیاسی، فرهنگی)	۸۲
برآورد استراتژیک پاکستان	۸۲
برآورد استراتژیک ژاپن	۸۲
برآورد استراتژیک مصر	۸۱

کتاب‌های تخصصی

عناوین کتاب	سال انتشار
روابط ایران و انگلستان (جلد اول)	۸۴
آلمان: منافع جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴

عناوین کتاب	سال انتشار
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
امنیت بین‌الملل ۲ (فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران)	۸۴
تنها ابرقدرت (هژمونی امریکا در قرن ۲۱)	۸۳
جنگ نرم ۱ (ویژه جنگ رایانه‌ای)	۸۳
جنگ نرم ۲ (ویژه جنگ رسانه‌ای)	۸۳
سازمان‌های امنیتی در کشورهای مدل (انگلستان ـ فرانسه، ایتالیا و کانادا)	۸۳
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
پرونده هسته‌ای ایران (روندها و نظرها)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)	۸۳
اشنایی با معاهده گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز المان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۸۹ تا ۱۹۱۴)	۸۳
تظاهرات ضد جنگ	۸۳
دعاوی ایران (بررسی کمک و حمایت‌های غرب به‌ویژه آمریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی)	۸۳
امنیت بین‌الملل ۱ (فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران)	۸۳
نظریه‌های امنیت ۱ (مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی)	۸۳

عناوین کتاب	سال انتشار
حاکمیت قدرت	۸۳

رژیم‌های بین‌المللی	۸۳
مناقشه قره‌باغ آرمان‌ها و واقعیت‌ها	۸۳
روابط ایران و امریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
مسائل ایران و عراق	۸۲
استراتژی در جهان معاصر (مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک)	۸۲
استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱	۸۲
عملیات اژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد)	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱	۸۱
کتاب کشمیر	۸۰
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین کتاب	**سال انتشار**
کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ۲ (ویژه ملاحظات سیاست خارجی و امنیتی روسیه)	۸۴
کتاب خاورمیانه ۲ (ویژه حضور اسرائیل در مناطق هم‌جوار ایران)	۸۴
کتاب آسیا ۳ (ویژه افغانستان پس از طالبان)	۸۴
کتاب امریکا ۶ (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)	۸۴
کتاب اروپا ۵ (اتحادیه اروپا)	۸۴
کتاب امریکا ۴ (ویژه نومحافظه‌کاران)	۸۳
عناوین کتاب	**سال انتشار**
کتاب امریکا ۵ (ویژه نظام انتخاباتی آمریکا)	۸۳
کتاب اروپا ۳	۸۳
(ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)	
کتاب اروپا ۴ (ویژه روابط اروپا و آمریکا)	۸۳
کتاب آسیا ۲ (ویژه بحران‌های آسیا)	۸۳
کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ۱ (ویژه مسائل امنیتی CIS)	۸۳
کتاب خاورمیانه ۱ (ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه)	۸۳
کتاب آسیا ۱ (ویژه مسائل امنیتی شرق آسیا)	۸۲
کتاب افریقا ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲
کتاب امریکا ۱ (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)	۸۲
کتاب امریکا ۲ (ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات‌متحده در عراق)	۸۲
کتاب امریکا ۳ (ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل)	۸۲
کتاب اروپا ۱ (اتحادیه اروپا)	۸۲
کتاب اروپا ۲ (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)	۸۲

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین کتاب	**سال انتشار**
گزیده پژوهش‌های جهان ۵ (جهانی شدن و ماهیت جنگ ـ پشت پرده: روابط اسرائیل و پاکستان ـ تحول دکترین نظامی روسیه ـ اتحادیه اروپا و بحران در خاورمیانه)	۸۲
عناوین کتاب	**سال انتشار**
گزیده پژوهش‌های جهان ۴ (مبارزه با تروریزم ـ بازسازی عراق ـ منازعات هسته‌ای قرن ۲۱ ـ امنیت ملی روسیه ـ امنیت پس از ۱۱ سپتامبر و ....)	۸۲

گزیده پژوهش‌های جهان ۳ (تحول مفاهیم امنیت ملی در قرن ۲۱ ـ پارادوکس قدرت آمریکا ـ چارچوبی برای تدوین استراتژی ـ مشارکت فرار ـ آینده امنیت منطقه فرا خزر)	۸۱
گزیده پژوهش‌های جهان ۲ (ساختار امنیتی آینده در خاورمیانه ـ سلاح‌های هسته‌ای در قرن ۲۱ ـ پیامدهای امنیتی خیزش چین در آسیا ـ سیاست در ۵۰ سال آینده ـ برآورد استراتژیک اوراسیای مرکزی)	۸۱
گزیده پژوهش‌های جهان ۱ (سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی ـ دریای خزر ـ انقلاب اطلاعاتی در ابعاد جهانی ـ خشونت سیاسی و ثبات)	۸۱

گزیده تحولات

عناوین کتاب	سال انتشار
گزیده تحولات ۲۵ تا ۳۶	۸۳-۸۴
گزیده تحولات ۱۳ تا ۲۴	۸۲-۸۳
گزیده تحولات ۱ تا ۱۲	۸۰-۸۱

کتاب‌های ایران ریویو

عناوین کتاب	سال انتشار
ایران‌ریویو ۳	۸۳
ایران‌ریویو ۲	۸۲
ایران‌ریویو ۱	۸۲

بولتن‌های ویژه

عناوین بولتن ویژه	سال انتشار
روابط هند و پاکستان ـ ایالات‌متحده: گام‌های بعدی	۸۴

عناوین بولتن ویژه	سال انتشار
گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا و هندوستان	۸۴
ثبات سیاسی در کشورهای عربی: معضلات اقتصادی	۸۴
جابه‌جایی شن‌ها: پایان همکاری ایالات‌متحدهٔ آمریکا ـ عربستان سعودی	۸۴
روابط ایران ـ ایالات‌متحده: تحلیلی بر سیاست‌ها، قوانین و مقررات	۸۴
روابط بین‌الملل در اسیای مرکزی ـ شرقی؛ چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی	۸۴
فهم تصوف و نقش بالقوه ان در سیاست خارجی آمریکا	۸۴
ایالات متحده، ایران و روابط فراآتلانتیک؛ به سوی بحران؟	۸۴
محافظت از تسلیحات و مواد هسته‌ای	۸۳
دروازه ترکیه (ترانزیت انرژی و مسائل امنیتی)	۸۳
پیامدهای جهانی دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای	۸۳
اسرائیل و موشک ضد موشک آرو	۸۳
عملگرایی در اوضاع سیاسی ایران	۸۳
روابط هسته‌ای ایران و روسیه و گزینه‌های سیاسی آمریکا	۸۳
بازگشت یهودستیزی	۸۳
ایران و ایالات متحده: معمای هسته‌ای	۸۳
نگاهی تحلیلی به روابط هند و اسرائیل	۸۳
بمب اتمی ایران: دیدگاه‌های ایران و آمریکا	۸۳
روابط ایران و ایالات متحده از دیدگاه شورای روابط خارجی آمریکا	۸۳
تحولات سیاسی و امنیتی اسرائیل	۸۳
نگاهی تحلیلی بر تحریم‌های ایالات متحده علیه سوریه	۸۳

عناوین بولتن ویژه	سال انتشار
آینده اروپا: پنج سناریو	۸۳
نگاهی تحلیلی به اعطای وضعیت تحت‌الحفظ از سوی آمریکا به اعضای گروهک رجوی	۸۳
خلاصه اجرایی گزارش کمیسیون ۱۱ سپتامبر	۸۳
نگاهی تحلیلی به مهم‌ترین مصوبات کنگره آمریکا علیه	۸۳

جمهوری اسلامی ایران	
شکل‌گیری ولکان‌ها (تاریخچه کابینه جنگ بوش)	۸۳
ایران هسته‌ای: پیامدهای منطقه‌ای	۸۳
معضلات امنیت منطقه‌ای خاورمیانه: به‌دنبال راه‌حل	۸۳
ادبیات کاخ سفید ۵ (بررسی اظهارات دولتمردان ایالات متحده در مرداد و شهریور ۱۳۸۳)	۸۳
ادبیات کاخ سفید ۴ (بررسی اظهارات دولتمردان ایالات متحده در خرداد و تیر ۱۳۸۳)	۸۳
ادبیات کاخ سفید ۳ (بررسی اظهارات دولتمردان ایالات متحده در شش ماهه دوم سال ۸۲)	۸۳
ادبیات کاخ سفید ۲ (بررسی اظهارات دولتمردان ایالات متحده در فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳)	۸۳
ادبیات کاخ سفید ۱ (بررسی اظهارات دولتمردان ایالات متحده در شش ماهه نخست سال ۱۳۸۲)	۸۲
گفتگوهایی درباره عراق	۸۳
پایان دادن به شرارت	۸۳
افکار عمومی امریکا و سیاست خارجی در سال ۲۰۰۴	۸۳
سیاست خارجی دولت جدید ایالات متحده (نحوه تأثیر نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده بر ژئوپلیتیک و ادراکات جهانی)	۸۳

عناوین بولتن ویژه	سال انتشار
اروپا و طرح خاورمیانه بزرگ‌تر امریکا: مسائلی اساسی برای گفت‌وگو	۸۳
پشت صحنه یک رابطه جنجال‌آمیز: ایالات متحده و ایران	۸۳
دیدگاه‌های مردم عراق درباره اشغال این کشور و آینده آن	۸۳
راهنمای مراکز ایران‌شناسی	۸۲
گزینه‌های پیش‌رو: سیاست ایالات متحده در برابر برنامه هسته‌ای ایران	۸۲

کنترل سلاح‌های کشتار جمعی (یافته‌های ۱۱ پروژه پژوهشی)	۸۲
افکار عمومی اسرائیل در خصوص امنیت ملی (۲۰۰۳)	۸۲
نگاهی به تحولات جهان (شش ماهه نخست سال ۱۳۸۲)	۸۲
هشت نظرسنجی از افکار عمومی آمریکا و اتحادیه اروپا در خصوص عملکرد بوش، جنگ عراق و موجودیت اسرائیل	۸۲
نگرش مردم امریکا نسبت به دولت فدرال	۸۲
گزارش کنفرانس: معضلات امنیت منطقه‌ای خاورمیانه: به دنبال راه‌حل	۸۲
حوادث اخیر ایران در آیینه وبلاگ‌ها	۸۲
آینده ایران: حکومت روحانیون، دموکراسی و جنگ بر ضد تروریسم	۸۲

پژوهش و تحقیق

عناوین کتاب	سال انتشار
نگاهی به پژوهش‌های مؤسسات تحقیقاتی (سیاست و روابط خارجی، مسائل منطقه‌ای، امنیتی و استراتژیک)	۸۴
تروریسم در پرتو تکوین نظام حقوقی بین‌المللی: خاستگاه مبهم سیاسی، استلزامات حقوقی کیفری	۸۴
عناوین کتاب	**سال انتشار**
بررسی وضعیت مرز ایران و افغانستان	۸۳
نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین	۸۳
قانون و امنیت در کشورهای مدل	۸۳
نقش شیعیان در فرایند دولت‌سازی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۳